اتباعی اقل السادات ...

فی شهر ربیع الاول سنه هزار و سیصد هجری

۷۸۵

اتباعی اقل السادات ...

فی شهر ربیع الاول سنه هزار و سیصد هجری

کتابخانهٔ مجلس شورای ملی
کتاب مجموعه رسائل
مؤلف
جلد (۷۸۵) از کتب (خطی) اهدائی
آقای سید محمدصادق طباطبائی به کتابخانه مجلس شورای ملی
شماره ثبت کتاب ۲۹۰۸ / ۲۱۴۹۰

خطی اهدائی
کتابخانه مجلس شورای اسلامی
۷۸۵

هذا کتاب شیعه — بسم الله الرحمن الرحیم — ملحمه

شکر و سپاس خدای را که بیافرید سپهر را و بیاراست بخورشید و ماه و ستارهگان پس از او روزی رسید بنور ازو
و اختیار کرد از جمیع انسانها آدمیان را که ولقد کرمنا بنی آدم و درود خدای بر پیغمبر برگزیدهٔ یزدان آفتاب [نبوت]
محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم و اهل بیت او علیهم السلام شیعه کتاب ملحمه چنین گوید ابو الفضل حبیش بن
ابراهیم التفلیسی رحمه الله علیه که چون از کتاب قانون ادب پرداختم نظر کردم که پادشاهان و بزرگان از کتابهای نفیس تر کتاب
ملحمه اغب تر ندارند از بهر آنکه چنین بلاها از علامتهای آسمان و تغیرها و زمین لرزه بوقتی از اوقات پدید آید ایشان خواهند
که بدانند که ملکها چه کسانند و دلیل علامتها از خیر و شر در عالم چه بر وجه خواهد شدن لبر جمیع احوال عالم بدین صفت
و دیدم جهد کردم بر حسب طاقت و قدرت خویش و این کتاب از کتابها بتازی بپارسی کردم از برای پادشاهان قاهر
و وقار و مکثرین [illegible] که کاتبان این کتاب واجب دید بر سبیل خدمت آغاز کتاب ملحمه [illegible]
دانیال پیغمبر و جمیع حکمت و بعد از ان امام جعفر صادق و جمیع حکما اند منتشر از کتاب دانیال هیئت استخراج این
در کتاب که یاد کردیم بر حسب [illegible] و هر ملحمه بتازی [illegible] بعد از ابتدا که اندرین کتاب [illegible]
[illegible] بسیار [illegible] ملحمه نام کردند [illegible] در کتاب تفسیر یاد کرده شد علم و دلیلهای هیئت و پنج علامت [illegible] تاثیر
هر دو ایشان بیشتر [illegible] مختصر بتازی بود اندرین کتاب بر بیست و پنج فصل ترتیب بیان کرده شد

بدانک

و بدانکه من شهود دانیال و امام جعفر علیهما السلام اندر یاد کردن علم این دلیلها علامتهاست بود که چنین بلاها در کتب پیدا شده است که
دلیلها بر خیر و نیک بود خدای را عزوجل شکر و سپاس کنند با حاجت و فقرا تا که با ایشان ارزانی خواهد داشتن و اگر
ملکها دلیلها بر شر و فتنه و بلا کنند از فساد و معصیت توبه کنند و بخدای عزوجل باز گردند و در طاعت و احسان
بیفزایند و غافل نباشند تا حق تعالی بفضل و کرم خویش آن فتنه و بلاها از ایشان دفع کند چرا که مسبب الاسباب
و از حق تعالی توفیق میخواهم تا [illegible] از هر کار [illegible] و ثواب [illegible] چشم دارم بدعا
که خوانندهٔ این کتاب بمن رساند چنین از من فایده کرد و بالله العصمة والتوفیق و علیه التکلان
فصل اول در علم دلیلهای کسوف فصل دوم در علم دلیلهای خسوف فصل سیم در علم دلیلهای دایره شمس فصل چهارم
در علم دلیلهای دایرهٔ شمس فصل پنجم در علم دلیلهای ستاره گیسودار فصل ششم در علم افتادن ستارهگان
فصل هفتم در علم دلیلهای قوس قزح فصل هشتم در علم دلیلهای علامت [illegible] فصل نهم در علم دلیلهای سرخی
که از آسمان پدید آید فصل دهم در علم دلیلهای عجبی که از آسمان پدید آید فصل یازدهم در علم دلیلهای
مانند شمشیر که در هوا پدید آید فصل دوازدهم در علم دلیلهای درخشیدن برق فصل سیزدهم در علم دلیلهای
بانگ کردن رعد فصل چهاردهم در علم دلیلهای آتش که از آسمان بزمین افتد فصل پانزدهم در علم دلیلهای
باریدن باران سخت فصل شانزدهم در علم دلیلهای باریدن تگرگ فصل هفدهم در علم دلیلهای [illegible]
و [illegible] فصل هیجدهم در علم پیدا شدن غبار [illegible] از هوا فصل نوزدهم در علم دلیلهای ظلمت
و تاریک شدن هوا فصل بیستم در علم دلیلهای باریدن خاک [illegible] از هوا فصل بیست و یکم در علم [illegible]

جنبیدن باد سخت فصل بیست و دوم در علم دلیلهای بادها که از هوا افتد فصل بیست و چهارم در علم دلیلهای بانگها
که از زمین شنوند فصل بیست و پنجم در علم دلیلهای زمین لرزه اول ماه رومی [illegible] نام بزبان رومی [illegible]
فصل اول در علم ماه تشرین الاول [illegible] سنة [illegible] من الهجرة [illegible] [illegible]
اوله سنة الرومیة [illegible] یوم الاثنین [illegible] من شعبان فی سنة المذکور [illegible] تشرین
[illegible] تشرین اول [illegible] روز [illegible] روز از [illegible] المقدم فرو شود [illegible] روز از
سماک برابر [illegible] روز از [illegible] در روز اول این ماه [illegible]
و ملکا [illegible] چنین گفته اند اگر اول این ماه روز یکشنبه بود زمستان خوش بود [illegible] تابستان سخت گرم بود
[illegible] درین سال فراخی بود و اگر اول روز دوشنبه بود زمستان [illegible] بود و باران بسیار
بارد و تابستان گرم بود و درختان و باغ را آفت رسد و بادها و رنجهای مختلف و مرگ بسیار و انگبین کم بود و اگر اول
روز سه شنبه بود زمستان سخت بود و برف و یخ بسیار بود و اگر اول روز چهارشنبه بود زمستان معتدل بود و باران
بسیار و تابستان خوش بود و میوه بسیار و مرگ مردمان [illegible] و اگر اول روز پنجشنبه بود زمستان [illegible] سرد
و میوه و انگبین بسیار بود و بادها و مرگ اندرین سال بسیار بود و اگر اول روز آدینه بود [illegible]
بسیار و مرگ کودکان بسیار [illegible] و اگر اول روز شنبه بود زمستان سخت سرد بود و برف و یخ بسیار [illegible]
مرگ کودکان بسیار [illegible] و بادها و رنجهای مختلف [illegible] فصل اول در علم دلیلهای کسوف شمس اگر در این ماه آفتاب
بگیرد دلیل کند که [illegible] و [illegible] بسیار [illegible] و باران کم بارد [illegible]

دوم

فصل دوم در علم دلیلهای خسوف قمر اگر در این ماه بگیرد دلیل کند که در زمین مغرب قحط و تنگی و مرگ بسیار بود
باد و باران بسیار بارد و [illegible] آفت رسد از [illegible] پادشاه [illegible] دشمن بسیار پدید آید و مرگ [illegible]
[illegible] بسیار [illegible] و مردمان اندرین سال [illegible] درد چشم [illegible] بسیار بود و در میان اهل [illegible]
و فتنه افتد و خونریزی در آنجا بسیار بود و مردم بسیار [illegible] فصل سیم در علم دلیلهای
دایره شمس [illegible] شهر بود که [illegible] آفتاب بوقتی از اوقات پدید آید [illegible] دایره [illegible]
[illegible] این ماه پدید آید دلیل کند [illegible] فتنه و [illegible] در شهرها [illegible] میان مردم [illegible]
رسد از [illegible] فصل چهارم در علم دلیلهای دایره قمر [illegible] شهر بود [illegible]
از اوقات پدید آید [illegible] دایره اندرین ماه ببینند دلیل کند بر فتنه عظیم [illegible] مردم [illegible]
فصل پنجم در علم دلیلهای [illegible] ماه [illegible] این ماه ببینند [illegible] دلیل کند بر زمین لرزه و رنج
و [illegible] مردم و اگر ببینند [illegible] دلیل کند که اندران ماه [illegible] بسیار بود [illegible] میوه [illegible]
بسیار خشک شود و درختها که میوه [illegible] و نبات زمین بسیار [illegible] فصل ششم در علم دلیلهای ستاره
گیسودار [illegible] و مردم عوام ستاره دم دار گویند [illegible] در این ماه ببینند دلیل کند بر [illegible]
مردمان [illegible] در ولایت مغرب [illegible] دلیل کند بر بلا و فتنه مردم [illegible] و مرگ [illegible]
میان شاهان [illegible] فصل هفتم در علم دلیلهای ستاره افتادن اگر در این ماه ستاره بسیار افتد [illegible]
کند بر فتنه و جنگ و خونریزی بسیار از آنجا که ستاره [illegible] و مردم اندر [illegible] و اندیشه بسیار [illegible]

فصل هشتم در حکم قوس قزح او کمانی بود که در آسمان پدید آید اگر در جانب مشرق ببینند دلیل کند که جنگ و فتنه
و بلا در ولایت مشرق و نیز دلیل کند که پادشاه را بلا رسد و اگر بجانب مغرب ببینند دلیل کند
بر سلامتی و راحت و خوشی عیش مردمان و عدل و انصاف پادشاهان و سخنی از حکما گفته اند دلیل کند بر جنگ
و فتنه در ولایت و آشفتگی در ولایت شام و اهواز اما غله بسیار بود در این سال و با نوا احوال مردم نیکو گردد
فصل نهم در حکم دلیلهای حربه یعنی آنکه چون نوری بود که در آسمان پدید آید مانند نیزه تیغ و شاید که دراز
بود یا کوتاه تر بود اگر در این ماه بجانب مشرق ببینند دلیل کند که در میان مردمان عداوت و مخاصمت افتد
و بسیار مردم هلاک کردند خاصه از دریا [illegible] و مرگ چارپایان بسیار بود و اگر بجانب مغرب ببینند دلیل
کند که پادشاه آن ولایت بمیرد و بندگان مطیع خداوندان باشند و کهتران فرمان مهتران برند
فصل دهم در حکم دلیلهای سرخی که در آسمان پیدا شود اگر در این ماه سرخی بجانب مشرق ببینند
دلیل کند بر خون ریختن بسیار و آشفتگی ولایت و اگر بجانب مغرب ببینند دلیل کند بر نعمت و فراوانی و
نیکی احوال مردم خاصه که ماه زاید النور بود فصل یازدهم در حکم دلیلهای علامت عجیب که در آسمان پدید آید
اگر در این ماه علامتی عجیب از آسمان پیدا شود دلیل کند که در این ماه و سال میوه ها تباه گردد و مردم رعیت
از جور ستمکاره پادشاهان غم و اندوه رسد و اهل تجارت را کسب کمتر باشد فصل دوازدهم در حکم دلیلها مانند آتش که
از هوا پیدا شود دلیل کند بر مرگ پادشاه و آشفتگی ولایت و ناایمنی بازرگانان از جانب دزدان و سختی زنان
و غم و اندیشه مردم و گرانی از خوردنیها فصل سیزدهم در حکم دلیلهای بانگ کردن رعد اگر در این

رعد بود دلیل بود که مردی بزرگ هلاک شود اگر در روز پنجم و ششم و هفتم این ماه بود دلیل کند که مهتران آن شهر
و دیار هلاک شوند و میوه ها و غله بسیار بود خاصه انگور و اگر در هشتم این ماه بود میوه ها و درختان تباه شود
و اگر نهم بود مردم برنج و سختی افتند اما نعمت بسیار بود و اگر در دهم بود نرخها در این سال ارزان شوند
و لیکن حال پادشاه آن شهر بد بود و اگر دریازدهم بود ملخ بسیار بود اما زیانی نکنند و اگر در دوازدهم بود
ملخ کشت و زرع بخورد و غله گران شود و اگر در سیزدهم بود غله بسیار بود و احوال آن دیار خوب گردد و اگر
در چهاردهم بود پادشاهان آن دیار را سود و نفع بسیار افتد چنانکه خزینه پر گردد و اگر در پانزدهم بود تا آخر
این ماه جمله دلیل کند بر سلامتی مردم و آن ولایت و سخنی از حکما گفته اند که اگر ماه زاید النور بود در این سال
باران بسیار بود و اگر ماه ناقص النور بود آنچه گفتیم از باد و باران در سال اندک پیدا شود فصل چهاردهم
در حکم درخشیدن برق اگر در این ماه برق بسیار جهد دلیل کند که لشکرها از مشرق قصد مغرب کنند و آشفتگی
در ولایت مغرب و اهل روستا را رنج رسد از لشکریان و سختی زنان و زمین لرزه بسیار بود در این سال
فصل پانزدهم در حکم دلیلهای آتش که از هوا افتد اگر در این ماه آتش از هوا بزمین افتد دلیل کند بر بیماری صعب در این سال
و مرگ بسیار و غم و اندیشه مردمان و خسران و ضرر اهل تجارت از جهت دزدان و سختی زنان فصل شانزدهم در حکم دلیلهای
باریدن باران سخت اگر در این ماه باران سخت بارد دلیل کند بر زیادت نعمتها و راحت مردمان و کسب و منفعت بازرگانان
و نیز دلیل کند که زنان حامله بوقت زادن سلامت زایند اما مرگ ماهیان بسیار بود فصل هفدهم در حکم دلیلهای باریدن
تگرگ اگر در این ماه تگرگ بسیار بارد دلیل کند بر مرگ بسیار در آن دیار و نیز دلیل کند که پادشاه با دشمنان خود حرب کنند و لیکن ایشان را

هلاک کنند و اموال ایشان را بتاراج دهد فصل هیجدهم در حکم دلیلهای باریدن خاک سرخ از هوا اگر در این ماه خاک سرخ
از هوا ببارد دلیل کند که در این سال مردمان بزرگوار بسیار بمیرند و لیکن میوه و نبات زمین بسیار بود و رعیت از پادشاه
عدل و ایمنی یابند فصل نوزدهم در حکم دلیلهای باریدن وزغ یا کرم از ابر اگر در این ماه بارد دلالت کند بر بیماری و تنگی
زمین و مرگ چارپایان و غم و اندیشه مردم و جور پادشاه بر رعیت آن ولایت و بیماری و هلاکی مردم در این سال فصل
بیستم در حکم دلیلهای غبار صعب از هوا اگر در این ماه غبار صعب از هوا پیدا شود دلیل کند بر جنگ و خصومت
مردمان و کمی آبها و باران و نیز دلیل کند بر هلاک مردی بزرگ و آشفتگی و غم و اندیشه مردم فصل بیست و یکم در حکم دلیلهای
ظلمت و تاریکی هوا اگر در این ماه بروز ظلمت و تاریکی در هوا پدید آید دلیل کند بر قحط و تنگ سالی و فساد طعام [illegible]
و نیز دلیل کند که در این سال کشتی بسیار غرق شود از سبب آشفتگی دریا فصل بیست و دوم در حکم دلیلهای جستن ابر
اگر در این ماه ابر سخت از هوا بجهد دلیل کند که پادشاه بزرگوار هلاک شود و در میان مردم فتنه و خونریزی پدید آید و غله
و حبوب فراوان بود با خوشحالی و بیماری چارپایان بود فصل بیست و سیوم در حکم دلیلهای بانگ که از هوا شنوند اگر در این
ماه بانگ از هوا شنوند دلالت کند بر فتنه و خصومت ملوک آن ولایت و محاربه ایشان با یکدیگر و ترس و بیم رعیت و بلا
در این سال و خبرهای اراجیف و مضرت بازرگانان فصل بیست و چهارم در حکم بانگ که از زمین شنوند اگر در این ماه بانگ
از زمین شنوند دلالت کند بر غم و اندوه و تشویش مردم و بیکسی دیگر جهت اهل تجارت و نیز باران بسیار و سرماهای صعب خاصه
در زمستان و نیز دلالت کند که میوه و نبات زمین فراوان بود فصل بیست و پنجم در حکم دلیلهای زمین لرزه در این ماه اگر
در این ماه زلزله بود دلالت کند که در همه ولایتها طعام بسیار بود و حبوبات و نبات زمین فراوان بود و مردی بزرگوار هلاک شود

اهل تنجیم [illegible] موافق ۲۶ ابان ماه [illegible]

و اگر زمین لرزه بشب بود دلالت کند بر قحط و تنگی و بیماری و مرگ چارپایان و جنگ و فتنه بسیار رود و اهل زمین بابل و اهل
مصر حرب افتد و بسیار مردم هلاک شوند دلیل ماه تشرین دوم بدانکه تشرین دوم سی روز بود بالنصف هر روز از منزل زحل
برآید و بطین فرو شود و چون چهارم روز از ماه اکلیل برآید و ثریا فرو شود فصل اول در حکم دلیلهای کسوف شمس اگر در این
ماه آفتاب بگیرد دلالت کند بر فتنه و بلا و خرابی شهرها و سخنی از حکما گفته اند دلالت کند بر ارزانی نرخها در آخر سال بیماری بسیار بود و مردم
در غم و اندیشه و تشویش باشند فصل دوم در حکم دلیلهای خسوف قمر اگر در این ماه ماه بگیرد دلیل کند بر شر و فتنه مردم و جنگ
و قحط در ولایت شام و یونان و مرگ بسیار و جنگ و خصومت اهل مشرق و مغرب و بلای عظیم و نیز دلالت کند بر پادشاه مشرق
خوارج پیدا شود و با او ظفر یابد فصل سیوم در حکم دلیلهای داره شمس اگر در این ماه ببینند دلیل کند بر مرگ چارپایان
مردم از جور و ستمکاره ملوک و نیز دلیل کند بر خسران بازرگانان و ناایمنی راهها از سبب دزدان و ناایمنی و تشویش مردم
فصل چهارم در حکم دلیلهای داره قمر اگر در این ماه داره ببینند دلیل کند که در زمین بابل فتنه عظیم افتد و جنگ و خصومت در میان
مردم ایشان و خبرهای اراجیف بسیار [illegible] و سال احوال مردم خوب گردد [illegible] فصل پنجم در حکم دلیلهای
ماه نو چون در این ماه هلال ببینند که راست برابر دلیل کند بر زیادتی کاه و گوسفند و ارزانی [illegible] و اگر ببینند که یکجانب
برخاسته است دلیل کند بر سرما و برف و یخ بسیار و هلاک بز و گوسفند فصل ششم در حکم ستارهای گیسو دار اگر در این ماه
ببینند دلیل کند بر قوت ملک پادشاهان و شغل عیشان و ارزانی نرخها و بیماری و مرگ چارپایان و آشفتگی ولایت و خصومت
علما با یکدیگر و مضرت بازرگانان خاصه در آن ولایت که ذنب ستاره ها بدان جانب بود فصل هفتم در حکم دلیلهای افتادن
ستاره اگر در این ماه ستاره ها افتد دلیل کند که پادشاهان ولایت با یکدیگر جنگ و غلبه کنند و اراجیف و خبرهای بد در میان

مردم را افتد و آب چشمه‌ها و رودها کم شود و نبات زمین کمتر گردد فصل ششم در حکم دلیلهای قوس و قزح اگر در دیار دیار جانب مشرق
ببینند دلیل کند بر مرگ بسیار و قحط و تنگی در ولایت فارس و بابل و مرگ پادشاهان و ولایت و ناآرامی سال پادشاهان ملک
دگرگون شود و در آنجا مقیم نتوانند بود از ناامنی و اندر این سال باران بسیار بارد و اگر در جانب مغرب بینند حکم این بخلاف آن بود که در
سال هلاک شد فصل هفتم در حکم دلیلهای ستاره اگر در این ماه بجانب مشرق ببینند دلیل کند که در زمان مردم را گزند رسد
و تا سه سال مردم را از ایشان هلاکت بود و نیز دلیل کند که پادشاه با بیل ... بازآید و از جای خود برود
کنند و اندر این سال ترکان بر دیگران غلبه کنند و مردم را رنج و بیماری بسیار بود و قحط و تنگی طعام بود و اگر دیار جانب
مغرب ببینند دلیل کند که چون سه سال برآید بعد از آن مال ایشان ضعیف گردد فصل هشتم در حکم دلیلهای سرخی
که در آسمان پدید آید اگر سرخی بجانب مشرق بود ببینند دلیل کند بر تباهی و فساد غله و اگر بجانب مغرب سرخی ستاره‌ها
ببینند دلیل کند بر جنگ که پادشاه بزرگ هلاک شود و اگر سرخی بجانب مغرب ببینند دلیل کند بر جنگ و غم و رنج
در ولایت مغرب و غم و اندوه و ماندگی مردم اندر آن فصل نهم در حکم دلیلهای علامت عجیب که از نهانهای ...
دلیل کند بر خصومت مردم و فساد میوه‌ها و ناامنی راهها از سبب دزدان و سرهنگان و خبرها را راحت با غله و طعام
بسیار بود و با فزایش احوال مردم خوب گردد فصل دهم در حکم دلیلهای مانند شخص که از هوا پدید آید اگر در این
مانند شخص از هوا پیدا شود دلیل کند بر خصومت پادشاهان با یکدیگر و قتل و غم و رنج بسیار و فساد میوه‌ها و دیگر ...
از ناامنی دزدان و سرهنگان و تشویش رعیت از ظلم پادشاهان فصل یازدهم در حکم دلیلهای بانگ کردن رعد اگر رعد
این ماه رعد بغرد دلیل کند بر باران بسیار و حکیمان از حکما گفته اند اگر در اول ماه یا نیمه ماه رعد بغرد دلیل کند بر ...

دعوت.

و منفعت احوال مردم و اگر در نیمه آخر ماه بغرد دلیل کند بر خلاف آنچه گفته شد و اگر در ماه هلال بغرد و ماه زاید النور بود دلیل کند
بر سردی زمستان و برف و باد بسیار و کمی غله و میوه‌ها و اگر ماه ناقص النور بود سرما و برف و باد در سال ... بود
فصل دوازدهم در حکم دلیلهای درخشیدن برق اگر در این ماه برق بجهد دلیل کند که بسیار مضرت از اهل لشکر ...
با اهل مغرب رسد و ترس و بیم بود در ولایتهای مغرب و بر زمین و مسافر از مضرت رسد از دزدان و ...
فصل سیزدهم در حکم دلیلهای آتش که از هوا بر زمین افتد دلیل کند بر قحط و تنگی سال و غم و رنج خاصه از آنجا
که آتش افتد و تشویش و غم و اندیشه مردم از ناامنی و نیز دلیل کند بر بیماریهای وبا فصل چهاردهم در حکم دلیلهای
باریدن باران سخت اگر در این ماه باران سخت ببارد دلیل بود بر بسیاری دزدان و از دزدی دست بدارند
و توبه کنند از آن فزونی که بر ایشان غالب رود و اگر باران بسیار بارد دلیل کند بر غم و رنج و جنگ در میان مردم افتد
اندر آن دیار کم باران باریده باشد فصل پانزدهم در حکم دلیلهای باریدن تگرگ اگر در این ماه تگرگ ببارد دلیل کند بر قحط و کم
سالی در دیار و تباه شدن در زمین بر بر و خوار و فروغ کند و اگر تگرگ بسیار بارد دلیل کند که در آن دیار مرگ بسیار بود و بیماری
صعب در شهر ... فصل شانزدهم در حکم دلیلهای باریدن خاک سیاه از هوا اگر در این ماه خاک سیاه از هوا ببارد
دلیل کند که در این ماه مرگ ... بسیار بود ناامنی بود از سبب دزدان و رنج زنان در آن دیار کم باریده ...
بسیار بود و نیز دلیل کند بر گرما و خشکی ... فصل هفدهم در حکم دلیلهای باریدن وزیدن باد گرم از ابر اگر در این ماه وزیدن باد گرم از ابر
ببارد دلیل کند بر کمی میوه‌ها و فساد نبات زمین و بیماریها خاصه در سرسام و ذات الجنب و ... و نیز دلیل کند که
بزرگواران دیار هلاک شود و بسیار کشته و غرق شود در این سال فصل هیجدهم در حکم دلیلهای پیدا شدن غبار صعب اگر در این ماه

غبار صعب از هوا پیدا شود دلیل کند بر باران بسیار و زیاده شدن آبها و تشویش و اندیشه بسیار مردم از خبرهای اراجیف یکدیگر ...
مردم اما غله و حبوبات بسیار بود فصل بیست و یکم در حکم دلیلهای پیدا شدن ظلمت و تاریکی از هوا پیدا شود دلیل کند که در دنبال
غله و خرما بسیار شود و نبات زمین فراوان بود و حبوبات بسیار رسد و مردم را سرفه و زکام و زکام بسیار بود و مرگ در دو دام
در دنبال آن بود فصل بیست و دوم در حکم دلیلهای عبث باد سخت اگر در این ماه باد سخت بجهد دلیل کند که بسیار کس از مهتران
و بزرگ مردمان معروف در دنبال هلاک شوند و پادشاهان آن دیار بسیار از مردمان خود فرو هلاک کنند و در عقب آن از پادشاهان
و اندیشه و مضرت رسد فصل بیست و سوم در حکم دلیلهای بانگ که از هوا شنوند دلیل کند بر مرگ چارپایان و چهارپای بسیار میرد
و دیگر مردم را تشنگی و ناامنی ولایت در عقب از جور مرگ و مضرت بازرگانان از سبب دزدان و رنج زنان اما غله و حبوبات بسیار
فصل بیست و چهارم در حکم دلیلهای بانگ که از زمین شنوند اگر بانگ در این ماه از زمین شنوند دلیل کند بر بسیاری غله و فساد میوه
و ضعف و بیماری بسیار بود و مرگ چارپایان و مردی ... هلاک شود در آن دیار کشتی بسیار غرق شود و نیز خبرهای اراجیف بسیار بود
فصل بیست و پنجم در حکم دلیلهای زمین لرزه اگر در این ماه روز زمین بلرزد دلیل کند که پادشاهی پیدا شود و مملکت ... گیرد و اگر مرد
در ... کنند و در وی شرف ... بود و در دنبال مرگ بسیار بود و فتنه و خونریزی بسیار بود و اگر زمین لرزه به شب بود دلیل کند بر کمی
غله و اگر با زمین لرزه رعد و برق بود دلیل کند بر بادها سخت و سرماهای صعب و برف و یخ بسیار بود و در دنبال مرگ چارپایان
بسیار بود در فصل سی‌ام ماه دلیلهای ماه کانون الآخر بود اگر کانون الآخر سی و یک روز بود روز هفتم از فروزنی ... ببارد و ... الله کانون الآخر هوای ماه ... بالا ...
فرد شود و روز هشتم از نزول شوله برآید و هفتم فرو شود و سرما قوت گیرد و روز میلاد روز دوم بود ... در آن ماه ... کانون ...
بود چنین گویند که حکمای قدیم گفته اند که اگر میلاد در روز یکشنبه بود زمستان خوش گذرد و هنگام میوه باران بود و کوسفند بسیار باشد.

دردی.

و روغن بسیار شود و در دنبال مرگ جوانان بیشتر بود و اگر میلاد در روز دوشنبه بود زمستان سخت سرد بود باید و در ماه نیسان باران
بسیار شود و اگر میلاد در روز سه‌شنبه بود زمستان دراز کشد اما تابستان بسیار خوش گذرد و در دنبال کشتی بسیار غرق شود و در
بهار بسیار بود و اگر میلاد در روز چهارشنبه بود زمستان بسیار سخت بود و برف بسیار بارد و تابستان سخت گرم بود و غله و حبوبات و دام
سپید بود و میوه‌ها فراوان شود اما مرگ بسیار رسد و اگر میلاد روز پنجشنبه بود زمستان خوش شود و هنگام میوه گرما سخت بود و مرگ بسیار
و اگر میلاد در روز جمعه بود زمستان دراز کشد و برف و باران بسیار و در وقت بهار مردم را درد چشم بسیار رسد و کودکان ...
و اگر میلاد در روز شنبه بود زمستان صعب گذرد و باد بسیار بود خاصه در ماه آذار و خربزه ... و تابستان سخت گرم بود و ...
کم شود فصل اول در دلیلهای کسوف شمس اگر در این ماه آفتاب بگیرد دلیل کند بر سرمای صعب و باران و برف بسیار بود و در
و فصل بهار نبات و گیاه بسیار بود و در ولایت ماهی در مازندران قحط و تنگی بود لیکن ماهی و مرغ آبی بسیار شود و در ولایت
مغرب جنگ و خصومت و فتنه و قحط بود فصل دوم در حکم خسوف قمر اگر در این ماه ماه بگیرد دلیل کند بر مرگ دختران و جوانان
و حبوب سخت بسیار شود و میوه‌ها و گوسفند در اصفهان ارزان شود و نبات زمین بسیار شود ولیکن بازرگانان زیان بینند فصل سیوم
در حکم دلیلهای دایره شمس اگر در این ماه دایره آفتاب پدید آید دلیل کند که زمستان سخت سرد بود و مردم را از سرما آفت رسد و بسیار
گوسفند از سرما هلاک شوند اما گیاه و نبات زمین بسیار بود فصل چهارم در حکم دلیلهای دایره ماه اگر در این ماه دایره قمر ببینند
دلیل کند بر سرمای صعب و مرگ چارپایان و بیماریهای صعب و تشویش ولایت بابل و فارس و کرمان و غم و اندیشه مردم در ...
اراجیف اما غله و طعام ارزان بود و امن بود و باران ... بسیار بود فصل پنجم در حکم دلیلهای رویت ماه نو اگر ببینند که در این ماه
هلال راست برآید دلیل کند بر ارزانی نرخها خاصه هنگام بهار و اگر ببینند که یک جانب برخاسته بود دلیل کند بر بسیاری ...

و باران و بادهای تند بسیار بود و چشمه‌ها و کاریزها و جویها نقصان زمین در میان بسیار شود فصل ششم در حکم ستاره‌ها اگر ستاره‌ای از
اطراف به بینند دلیل کند بر جنگ عظیم بر ملک ها و از دفا رسول کران ... دشمنان پادشاهان و ولایت و تنگی و خشکی ...
و خصومت و زیر ... دلیل کند که در ولایت ... و طرف ... بسیار شود ... فصل هفتم در حکم ستاره‌ها ...
اگر در ماه ستاره‌ها بسیار افتند دلیل کند بر تنگی ... هر که چارپایان ... پادشاه بزرگوار هلاک شود ... که ستاره‌ها افتند
در رعیت ... قربان غم و اندیشه ... الهی ... کنند فصل هشتم در حکم ستاره‌ها ... اگر در
... بجانب مشرق بینند دلیل کند که در ... بسیار ... در ... ولایت ... ارزان و فراخ
و در تابستان بیماری و مرگ بسیار بود و در زمین ... خشکی ... فصل نهم در حکم ستاره‌ها ...
اگر در این ماه بجانب مشرق به بینند دلیل کند که غله و حبوب فراوان بود ... کشاورزان بر خداوند ...
و بعد از آن ... و در میان باران بسیار آید و اگر بجانب جنوب به بینند دلیل کند بر مرگ چارپایان و ...
... و خشکی بسیار شود در میان فصل دهم در حکم ستاره‌ها ... که در آسمان پدید آید اگر بجانب مشرق ... دلیل کند
بر خصومت و ... و رنج و اندوه مردم در ولایت ... و اگر ... به بینند ... در ولایت ...
و لیکن میوه‌ها و نبات زمین در میان فراوان بود فصل یازدهم در حکم ستاره‌ها علامت عجب که در آسمان پدید آید
اگر در ماه علامت عجب از آسمان پیدا شود دلیل کند که در میان غله و طعام بسیار بود و ... معیشت ...
... و مرگ چارپایان بسیار بود و ... بیماری ... فصل دوازدهم در حکم ستاره‌ها ... از آسمان پدید آید
اگر در ماه ... دلیل کند بر جنگ ... پادشاهان ... و مردم ... دلیل کند که ...

و قحط پدید شود ... و تشویش مردم فصل ... در حکم ... بانگ کردن رعد اگر رعد ... ماه ...
دلالت کند بر ... سخت و ... اما ... و اگر در ماه رعد ... دلالت کند بر نم و باران بسیار ... میوه
لیکن ... بسیار بود و اگر رعد و برق بسیار بود دلالت کند که غله و ... ارزان شود ... که بسیار ...
رعد دلیل کند بر هلاک ... بزرگان فصل ... در حکم ... درخشیدن برق اگر در ماه برق بسیار ...
دلیل کند که پادشاه ... بزرگ ... هلاک کند ... و نعمت ... نبات زمین ...
بسیار بود و مردم ... معیشت کمتر بود ... فصل ... در حکم ...
از هوا ... دلالت کند بر جنگ و فتنه و خشکی ... و نیز دلیل کند که ... بیابان باشند هلاک شوند
... تجارت ... و منفعت ... فصل ... در حکم ... باران ... اگر در ماه سخت بسیار ... دلیل
... و باد و باران بسیار ... دلیل کند که شهری از شهرهای ولایت روم خراب گردد و در میان ... و کثرت ...
و پادشاهان ولایت بر رعیت ... فصل ... در حکم ... اگر در ماه ... بارد
دلیل کند که در آن دیار ... مردم ... بسیار رنج رسد و بعد از ... مردم ...
هلاک کنند ... فصل ... در حکم ... اگر در ماه ...
از هوا ... دلیل کند بر غم و اندوه ... مردم ... و نیز دلیل کند
بر بسیاری ... فصل ... در حکم ... اگر
... از ابر ... دلیل کند که مردم ... در ... پدید آید ... زنان ...

بر ... میوه و غله ... بر مردمان و تشویش رعیت ... فصل ... در حکم ... پیدا شدن غبار ... اگر در
غبار ... از هوا پیدا شود دلیل کند بر ... و تشویش و غم ... مردم و ظلم کردن ملوک بر رعیت ...
... بسیار بود ... تجارت ... منفعت کمتر بود فصل ... در حکم ... ظلمت ...
که از هوا پیدا شود اگر به روز پیدا شود در ماه دلالت کند که میوه‌ها ... آفت رسد در میان ... مردمان ...
از کمی معیشت ... و جور ملوک ... از سبب دزدان و قطاع الطریق ... پیدا شود فصل
... در حکم ... اگر در ماه ... پیدا شود دلالت کند که پادشاه بزرگ در میان ... کشته شود ...
... و ... تجارت ... در میان بسیار گردد ... و ...
... فصل ... در حکم بانگ که از هوا شنوند اگر در ماه بانگ از هوا شنوند دلیل کند بر ...
و زمین لرزه ... از سبب ... و نیز دلیل کند که ملوک بر رعیت در میان ظلم و جور و تعدی کنند و مردم
از ... رنج ... رسد فصل ... در حکم بانگ که از زمین شنوند اگر در ماه بانگ از زمین شنوند دلالت کند
بر ... ولایت و مخاصمت ملوک با یکدیگر ... و خشکی بسیار ... و ... تجارت ...
... فصل ... در حکم ... زمین لرزه اگر در ماه زمین لرزد دلالت کند
بر فتنه و خشکی بسیار و مخاصمت بسیار میان ... و ... از شهرها خراب شود و مرگ چارپایان ...
... فراوان ... اگر ... زمین لرزه ... در ... میان ... دلیل کند
که مردی بزرگوار هلاک شود و اگر زمین لرزه ... دلالت کند که در میان نعمت و طعام بسیار ...

و ... ماه ... روز ... و ... روز ... بزرگ ... در روز ...
... فرد ... روز ... فرد ... اگر ... دلیل ...
دلیل کند که زمستان ... و در فصل بهار نم و باران بسیار شود و تابستان خشک گردد و در فصل خزان ...
و غله ارزان و انگبین بسیار بود و اگر ... روز ... دلیل کند که زمستان خوش ... و در فصل بهار ... تابستان ...
و باران بسیار ... و در فصل خزان باران ... در میان ... بسیار بود و بیماری ... و مرگ
بسیار ... انگبین کم بود و اگر ... روز ... زمستان ... بود و ... بسیار ... نم و باران ...
... خزان نم و باران بسیار ... میوه‌ها کم بود ... بسیار ... بسیار ...
و در میان ... و اگر ... روز ... بود غله ... اما میوه بسیار بود و تابستان گرم ...
... و مرگ ... بسیار ... زمستان برف و باران کم ... و در فصل بهار نم و باران بسیار بود
و در فصل خزان معتدل ... و اگر ... روز ... گوشت ... بسیار و انگبین ... زمستان خوش ...
کم بود و در فصل خزان معتدل ... و اگر ... روز ... زمستان سخت ... تابستان باران بسیار ...
خزان نم و باران ... و لیکن میوه بسیار ... مرگ ... و اگر ... روز ... زمستان ...
بود و در فصل بهار و تابستان سخت ... و در فصل خزان ... نم و باران ... و میوه‌ها کم بود ... زنان
... بسیار ... و تب و رنج ... مختلف بسیار بود و ... بسیار بود فصل اول در حکم ...
کسوف ... اگر ... آفتاب بگیرد دلیل کند که سال ... نعمت بسیار بود و در ... شهرها ...

ارزان و مردم بزرگی از جانب روم بسیار سر روند و حرمت پادشاه فارس کنند و بسیار خرابها آبادان ناحیت
عمارت کنند و اگر آفتاب بهنگام فرو رفتن گرفته شود بیم و ترس بود در آن سال فصل دویم در حکم دلیلهای خوف قرار گرفتن
در سیاه ماه بگیرد دلیل کند که در آن سال غله بسیار بود و نرخها ارزان شود و در همه جا علامه نعمت و میوه بسیار
و ملخ بسیار بود و لیکن زیان کمتر کنند و نم و باران بسیار بود و هواها فرخم شوند و نبات زمین باندازه باشد
فصل سیوم در حکم دلیلهای دائره سیاه اگر در سیاه دائره آفتاب بینند دلیل کند بر مرگ و هلاک گوسفندان
و بز و آفت درختان و بلا در دریا و غم و اندیشه مردم و بیکی بازرگانان و ناایمنی راهها مسافران از جهت
دزدان و سیم زنان و گرسنگی فصل چهارم در حکم دلیلهای دائره قمر اگر در سیاه دائره قمر ببینند دلیل کند
بر نم و باران بسیار و نایره هواها خاصه در فصل بهار و گیاه و نبات زمین بیشمار بود و لیکن مردم را سرفه
و نزله و زکام بسیار بود و بلا در چهارپایان بود فصل پنجم در حکم دلیلهای ماه نو اگر در سیاه ببینند که هلال سوخته برآمد
دلیل کند که نبات زمین بسیار شود و میوه‌ها نیز بسیار شود و اگر بگرما جنب قرب برخوا استرهت دلیل کند که در حشرات از سرما
آفت رسد و لیکن انگبین بسیار بود فصل ششم در حکم دلیلهای ستاره اکیر دار اگر در سیاه دریا ببینند دلیل کند بر قوت حال
پادشاه و لیکن اندک روزگار و نیز دلیل کند بر فتنه و آشوب و غم و رنج بسیار از جانب مغرب و در شش و مشرق پادشاه
در ولایت روم و مرگ بسیار و هلاک مرغان و ماهیان فصل هشتم در حکم دلیلها افتادن ستارها اگر در سیاه ستارها
بسیار افتد دلیل کند بر ترس و بیم رعیت و مردمان و ناایمنی و غم و اندیشه رعیت از لشکریان و لیکن غله و حبوبات
فراوان شود و نیز دلیل کند که در آن سال زمین لرزه بسیار شود و بلا در چهارپایان بود فصل هفتم در قوس قزح اگر

دیرا

و یا بجانب مشرق ببینند دلیل کند که دشمنان بر پادشاه ظفر یابند و بسیاری از امرا و متوطنان هلاک کنند و در درختان انگور را
آفت رسد و لیکن تابستان غله ارزان شود و سرمای سرد بود و مرگ بسیار بود و لیکن عاقبت ایمنی باشد و اهل عرب
ستمکش بود فصل نهم در حکم دلیلهای حربه اگر و یا بجانب مشرق ببینند دلیل کند که مردی بزرگ بر پادشاه خروج
کنند و بعد از آن بقتل آید و پادشاه را حالی نیکو شود و در آن ولایت بسیار خرابها شود و اگر و یا بجانب مغرب ببینند
دلالت کنند که در ولایت فرنگ و بربر تنگی و قحط پیدا شود فصل دهم در حکم دلیلهای سرخی که در آسمان پدید آید
اگر و یا بجانب مشرق ببینند دلیل کند که در آن سال در ولایت مشرق خون ریختن و آشوب بود و اگر سرخی بجانب مغرب
ببینند دلیل کند که آنچه گفتیم در ولایت مغرب باشد اما میوه ارزان شود و از پادشاهان بر رعیت عدل و انصاف باشند
فصل یازدهم در حکم دلیلهای علامت عجیب که از آسمان پیدا شود اگر در سیاه بود دلالت کند که زنان آبستن
بچه از شکم بیفکنند و نیز مردمان را با یکدیگر محاربت بسیار شود و اهل تجارت را مضرت و خسران بود از سبب دزدان
و سیم زنان فصل دوازدهم در حکم دلیلها مانند شمشیر که از هوا پیدا شود اگر در سیاه بود دلالت کند بر سختی و تنگی
و تنگی سال و ترس و بیم مردم و نیز دلیل کند که در آن سال پادشاه آن دیار هلاک شود و مردم آن دیار از لشکر بسیار
هلاک شوند و قتل و خون ریختن فصل سیزدهم در حکم دلیلها بانگ کردن رعد اگر در سیاه رعد بغرد و ماه زاید النور
بود دلیل کند بر جنگ و خون ریختن و تنگی ولایت و غم و اندیشه مردم و اگر ماه ناقص النور بود دلالت کند
که آنچه گفتیم در سال آینده بود و در آن سال نم و باران بسیار بود و از آن بر ایمنی و صلح پدید آید فصل چهاردهم
در حکم درخشیدن برق اگر در سیاه برق بسیار جهد دلیل کند بر تنگی و ولایت مغرب و بر و قحط بسیار

اندران جا بلا و نیز دلیل کند بر زیادتی آبها و باریدن باران و نبات زمین بسیار بود و مرگ زنان بسیار بود فصل
پانزدهم در حکم دلیلهای آتش که از هوا بزمین افتد اگر در سیاه آتش از هوا افتد دلیل کند بر جنگ و فتنه و خون
ریختن بسیار در آن دیار و خصومت پادشاهان با یکدیگر و ناایمنی و ترس و اندیشه مردم و نیز دلیل کند بر حرکت
بسیار در آن سال فصل شانزدهم در حکم دلیلهای باریدن باران سخت اگر در سیاه باران سخت بسیار بارد دلیل کند که در
آن سال مردمان را درد چشم بسیار بود و کشت و زرع و غله فراوان شود و اگر با سوف تنگ و به اندازه بود دلیل کند
که وبا و بیماری صعب بود فصل هفدهم در حکم دلایل باریدن تگرگ اگر در سیاه بود دلالت کند که اهل ولایت را
در آن سال خیر و قوت و نیکی رسد و از ملوک بر رعیت انصاف بود و غله و حبوبات فراوان بود و بازرگانان را در سود
و منفعت رسد فصل هیجدهم در دلایل باریدن خاک سرخ از هوا دلالت کند بر وبا و بیماری و آفت چهارپایان
و فکر و اندیشه مردم از جور پادشاهان و ناایمنی و نیز دلیل کند که میوه‌ها را آفت رسد اما غله بسیار بود
فصل نوزدهم در حکم دلایل باریدن وزغ یا کیک از ابر اگر در سیاه بود دلالت کند بر تنگی و قحط و غم و اندیشه
مردمان دیگر اندر زخاها و بیماری و با و جور پادشاه بر رعیت و مضرت بازرگانان از سبب دزدان و سیم
زنان و گرسنگی مردم فصل بیستم در حکم دلایل پیدا شدن غبار صعب از هوا در سیاه دلالت کند
بر تنگی ولایت و ناایمنی و خصومت ملوک با یکدیگر و جنگ و خون ریختن بسیار شود و در میان ایشان
صلح افتد و غله و نبات زمین بسیار شود و مردم را کسب و منفعت بود فصل بیست و یکم در حکم دلایل ظلمت
و تاریکی شدن هوا در سیاه دلالت کند که نبات زمین و حبوبات در آن سال فراوان بود و نم و باران در زمستان

بسیار

بسیار شود و اهل تجارت را منفعت بود اما کشتیها در دریا غرق شوند فصل بیست و دویم در حکم دلایل صاعقه اگر در سیاه
بار صاعقه جهد دلالت کند که پادشاه مشرق را جنگ با دشمن رود و بسیار مردم در بلا گرفتار شوند و در دیار مشرق قحط و تنگی
بود و رعیت را از مردم سپاهی رنج و مضرت رسد و در آن سال صلح پدید آید و ایمنی فصل بیست و سیوم
در حکم دلایل یخ که از هوا شود در سیاه دلالت کند بر سختی سرما و یخ و برف بسیار و آفت میوه‌ها و نبات و قوت
و چرخهای و دروغ و بیم و ترس رعیت از ملوک و مرگ چهارپایان فصل بیست و چهارم در حکم دلایل زلزله که
اندر زمین شود در سیاه دلالت کند بر بیماری و وبا و مرگ فجأة و غم و اندیشه مردم و ناایمنی راهها و زمین لرزه
غله و حبوبات فراوان شود و انگبین بسیار بود و از پادشاه بر رعیت عدل و انصاف فصل بیست و پنجم در حکم
دلایل زمین لرزه در سیاه دلالت کند که در آن سال مردم را سلامت بود اما کودکان را بیماری شود و لشکرها بجنبند
و لیکن قتل و خون ریختن و بیماریهای مختلف شود و نم و باران بسیار بود دلیلهای ماه شباط بدانکه ماه
شباط بیست و هشت روز است چون هفت روز از وی بگذرد جمره اول بزمین افتد و چهاردهم روز از وی بگذرد جمره دویم بزمین افتد و بیست و یک روز بگذرد
جمره سیوم بزمین افتد و هفتم روز از وی منزل سعد ذابح برآید و هژدهم روز منزل سعد بلع برآید و پانزدهم روز منزل سعد السعود برآید
ناچار بود که برف یا باران ببارد و قوت سرما کم بود و اهل کوه در خانه آتش کنند جشن گیرد فصل اول در حکم دلیلهای کسوف شمس اگر در شباط واقع
شود دلالت کند که در همه ولایتها قحط و تنگی بود و باران کم بود و در ماه نیسان ملخ بسیار پدید آید و مرگ و وبا در چهارپایان افتد و احوال پادشاه
فارس دگرگون گردد و خرابی پدید آید و در شهرها ترس و بیم و ناایمنی بود و مردم از رعیت در ولایت فارس بپادشاهی ننشینند و بروزگار ملک قرار گیرد
فصل دویم در حکم دلیلهای خسوف قمر اگر در سیاه ماه بگیرد دلیل کند بر نم و حبوبات و غله تنگ شود و اگر نابوقت خسوف بسیار بود دلیل کند که میان لشکر

اول شباط موافق ۲۸ بهمن ماه جلالی است

اسلام و کفار جنگ و خصومت و خشم بسیار بود تا امیر تیغ الله در زده ان و هم زنان فصل سیوم در علم دلیلهای دایره شمس اگر در ماه دایره شمس
ببیند دلیل کند که در آن سال و باد و باران بسیار بود و هم باران بسیار بارد و مردم عزیز کام و نزله بسیار شوند و نبات زمین فراوان شود فصل چهارم در علم
دلیلهای دایره قمر اگر در ماه دایره قمر ببیند دلیل کند بر نم و باران بسیار روزها و ابها و چشمه در رود و در [illegible] نبات زمین و گیاه بسیار باشد
فصل پنجم در علم دلیلهای بر آمدن ماه نو اگر در ماه ببیند که هلال سوارت بر آید دلیل کند بر سرما و سختی و برف [illegible] خاصه در زمستان و اگر ببیند
که [illegible] دلیل کند بر بسیاری آمد و باران و [illegible] ابها و چشمه و رودها و نبات زمین و زرع نیکو شود فصل ششم در علم دلیلهای ستارهای
گیسودار اگر در ماه ستارهای گیسودار ببیند دلیل کند بر مرگ پادشاه [illegible] و در میان پادشاهان جنگ و خصومت افتد و احوال [illegible]
و در آنجا مرگ بود در ولایتها و از [illegible] بیماری بسیار بود و [illegible] باران کم بارد و میوها اندک و [illegible] بسیار شود و در آن سال [illegible]
بسیار رنج فصل هفتم در علم دلیلهای افتادن ستارها اگر در ماه ستارها بسیار افتد دلیل کند که مردی بزرگوار بمیرد و دیگری بجای او نشیند و مردم
رنج رسد و بازرگانان را در تجارت سود کمتر و منفعت کمتر بود در آن سال تا امیر تیغ فصل هشتم در علم قوس و قزح اگر در ماه دریا بجانب مشرق [ببینند]
دلیل کند که بسیار [illegible] بر طرف عام شوند در آن سال اگر دریا بجانب مغرب ببینند دلیل کند که پادشاه را با دشمنان جنگ و خصومت [کند]
و لیکن بر دشمنان ظفر یابد و [illegible] دلیل کند که دشمنان در شهرها روند و [illegible] کنند و در ولایتها [illegible] و خصومت [illegible]
و باران بسیار بارد و در مغرب [illegible] بسیار [illegible] سال [illegible] و تنگی بود [illegible] مردم از آنجا بشهرها گریزند فصل نهم در علم دلیلهای
[illegible] اگر در ماه دریا بجانب مشرق ببینند دلیل کند بر مرگ گوسفند و چارپایان و باران بسیار و طعام [illegible] در آن سال بسیار رنج
[illegible] ایشان رنج و خصومت بود خاصه در ولایت ترکستان و اگر دریا بجانب مغرب ببینند دلیل کند که در میان مردم [illegible] و خصومت
بسیار افتد و جنگ‌ها [illegible] در میان [illegible] مغرب و خصومت [illegible] افتد و قوت اهل اسلام و باز کفار با ایشان [illegible]

فصل دهم در علم دلیلهای سرخی که در آسمان پدید آید اگر سرخی بجانب مشرق ببینند دلیل کند بر بسیار آمد و باران اگر شب سرخی ببینند [روز]
در سختی تاریک و ظلم کرده دلیل کند که پادشاه بزرگ هلاک شود و اگر سرخی بجانب مغرب بود دلیل کند که [illegible] در ولایت مغرب باشد
فصل یازدهم در علم دلیلهای علامت عجیب که در آسمان پدید آید اگر در ماه بود دلیل کند که زنان [illegible] از ظلم افتد و مردم از [illegible]
فتنه و محاربت بسیار شود و ضرر بود بازرگانان را [illegible] و هم زنان فصل دوازدهم در علم دلیلهای [illegible] که از هوا پدید شود دلیل کند
بر هلاک پادشاهان بزرگوار و فتنه و تاراج بسیار در آن [illegible] مردم از [illegible] قحط تا امیر تیغ و [illegible] لشکریان [illegible] بسیار
فصل سیزدهم در علم دلیلهای بانگ کردن رعد اگر در ماه بغرد دلیل کند که در آن سال [illegible] میوه بسیار [illegible] اگر سخت بغرد [illegible] چندانکه
[illegible] اگر [illegible] رسد و اگر رعد بغرد در ماه [illegible] دلیل کند بر مرگ بسیار و کمی غله و میوها و اگر
[illegible] رعد ماه [illegible] دلیل کند که [illegible] در سال [illegible] اگر ماه [illegible] بود در رعد بغرد و اگر [illegible] در آن سال
بسیار بود فصل چهاردهم در علم دلیلهای درخشیدن برق اگر در ماه برق جهد بسیار دلیل کند که در آن سال باران کم بارد و ابر فراوان [illegible]
فراوان و غله و نبات زمین بسیار و مردم [illegible] بازرگانان را منفعت رسد و نیز دلیل کند که پادشاه بزرگ از [illegible]
فصل پانزدهم در علم دلیلهای آتش که از هوا بزمین افتد اگر در ماه آتش از هوا بزمین افتد دلیل کند بر هلاک پادشاهی بزرگوار و [illegible]
[illegible] از دزدان و هم زنان غم و اندوه مردم و نیز دلیل کند بر بیماری و هلاکت چارپایان و تا امیر خاصه در خراسان زمین [illegible]
فصل شانزدهم در علم دلیلهای باریدن باران سخت اگر در ماه باران سخت ببارد دلیل کند که [illegible] بود و مردم [illegible] و سلامت باشد و بر
رعیت از پادشاهان عدل و انصاف رسد فصل هفدهم در علم دلیلهای باریدن تگرگ اگر در ماه تگرگ ببارد دلیل کند بر غم و اندوه
پادشاه اندر آن سال [illegible] و قحط بود و رعیت [illegible] لشکریان رنج بسیار رسد و غله و حبوب کمتر شود و [illegible] زیان رسد

فصل هجدهم در علم دلیلهای باریدن خاک سرخ از هوا اگر در ماه ببارد دلیل کند که در ماه مردم شورش شوند و [illegible] تجارت [illegible]
[illegible] ولایت [illegible] تا امیر [illegible] بسیار رسد مردم در آنجا هلاک شوند فصل نوزدهم در علم دلیلهای باریدن [illegible]
[illegible] اگر در ماه [illegible] از هوا ببارد دلیل کند بر [illegible] و مرگ چارپایان و بیماری و [illegible] و تب و سرسام
و [illegible] سبب مرگ زنان و کودکان بیشتر شود خاصه در آن سال فصل بیستم در علم دلیلهای پدید آمدن غبار سیاه در هوا اگر در ماه
غبار سیاه در هوا پدید شود دلیل کند بر جنگ و خصومت پادشاهان و ضعف رعیت از سبب [illegible] و [illegible] اما در آن سال [illegible]
مردم [illegible] تا امیر [illegible] فصل بیست و یکم در علم دلیلهای ظلمت و تاریک شدن هوا اگر در ماه بروز تاریکی و ظلمت [illegible]
پدید آید دلیل کند بر مرگ چارپایان و [illegible] مردم اما غله و حبوب و نبات زمین فراوان شود و اهل تجارت سود و منفعت [illegible]
در آن سال فصل بیست و دوم در علم دلیلهای [illegible] باد سخت اگر در ماه باد سخت جهد دلیل کند که در آن سال میوها [illegible] شود و [illegible]
اندک [illegible] و [illegible] مردم [illegible] و اهل تجارت را در [illegible] بود از دزدان و هم زنان اما عاقبت کار [illegible]
فصل بیست و سیوم در علم بادها که از هوا [illegible] اگر در ماه [illegible] از هوا [illegible] دلیل کند [illegible] و جنگ و خصومت [illegible]
[illegible] و جنگ و خصومت و رنج رعیت از لشکریان و کمی معیشت و بیم اندیشه مردم فصل بیست و چهارم در علم بادها که از زمین [illegible]
اگر در ماه بادها از زمین [illegible] دلیل کند بر [illegible] و خشک سال و گیاه و نبات زمین و [illegible] بر [illegible]
و [illegible] ولایتها از دزدان و هم زنان و کمی معیشت و بیم اندیشه مردم فصل بیست و پنجم در علم دلیلهای زمین لرزه اگر در ماه [زمین]
بلرزد دلیل کند بر غلبه دزدان و هم زنان بر پادشاه و [illegible] بسیار بود و در آن سال مال مردم [illegible] و سختی بسیار [illegible]
در ولایت روم قحط و تنگی بود و قحط بسیار شود و اگر زمین لرزه [illegible] دلیل کند که [illegible] غارت لشکریان بیگانه [illegible]

پادشاه خراب شود و در میان [illegible] اختلاف و بیم [illegible] بسیار [illegible] فراوان گردد و مرگ جوانان بیشتر بود دلیلهای ماه آذر [illegible]
[illegible] روز [illegible] روز شب [illegible] روز چهارم [illegible] روز [illegible]
[illegible] فصل [illegible] در علم دلیلهای کسوف شمس اگر در ماه کسوف [illegible]
واقع شود دلیل کند [illegible] و طعام بسیار شود و میوها [illegible] و دلالت کند [illegible] پادشاهی [illegible] مردی بزرگوار [illegible] در ولایت شام [illegible]
هلاک کنند و اگر رنگ آفتاب بوقت کسوف سیاه شود دلیل کند بر قحط و گرانی و تنگی سال و مردم [illegible]
فصل [illegible] در علم دلیلهای خسوف قمر اگر در ماه بگیرد دلیل کند بر قحط و تنگی [illegible] و [illegible] در آن سال [illegible]
و در ولایت [illegible] جنگ و خصومت و خشم [illegible] بود [illegible] ایشان [illegible] و باران کم بارد [illegible]
که مردی بزرگوار با پادشاه هلاک شود و اگر رنگ ماه بوقت خسوف سیاه بود دلیل کند که [illegible] رسد [illegible]
بسیار بود و اگر ماه بوقت خسوف سفید [illegible] دلیل کند بر [illegible] و باران بسیار بارد و [illegible]
فصل [illegible] در علم دلیلهای دایره شمس اگر در ماه دایره شمس ببیند دلیل کند که در آن سال در همه چیزی برکات بود خاصه [illegible]
دایره در آن ماه ببیند دلیل کند بر بسیاری [illegible] و جنگ و خصومت مردم [illegible] و باران بسیار و نیز دلیل کند
[illegible] پادشاه [illegible] فصل [illegible] در علم دلیلهای دایره قمر اگر در ماه دایره قمر ببیند دلیل کند بر نم و باران [illegible]
و نبات زمین و زیادتی ابها و چشمه و رودها و [illegible] پادشاه بر رعیت و [illegible] ولایت خاصه که دایره [illegible]
ماه ببیند و اگر در آن ماه ببیند [illegible] باشد فصل [illegible] در علم دلیلهای بر آمدن ماه نو اگر در ماه ببیند که هلال
[illegible] دلیل کند بر [illegible] و اگر ببیند که [illegible] دلیل کند که غله و میوه بسیار بود

الا او زماه مراقی ۲۶ اسفند ماه جلالیات

ارزانی غله و سال نیک باشد و صلاح بود و اگر با اینها که گفتیم باران بسیار بارد دلیل کند بر نیک رستن غلها و فراخی نعمت و در میان ایشان کشت
نیک بود فصل ششم در حکم دلیلها ستارهای گیسودار اگر در برجها ستارهای گیسودار ببینند دلیل کند بر مرگ قومی از روم و مرگ پادشاه جنوب
و در ولایت ترس و بیم و تنگی بود و طعامها عزیز بود و در میان مردم جنگ و خصومت بسیار رود و اگر این ستارها در ناحیت
مشرق بود دلیل کند بر جنگ و لشکر بر مردمان و دزدان و بیم زنان و فواحش و دعوت و بر فساد خوارج بر پادشاهان و ضعف حال اهل یمن و قتل
و خون ریختن و جور و ظلم ملوک بر رعیت و رنج و محنت مردم روستا بود و بعد از آن پادشاهان بر خوارج ظفر یابند و ولایتها آبادان
شوند و مردم آسایش یابند فصل هفتم در حکم دلیلها افتادن ستارها اگر در برجها ستارها بسیار افتند دلیل کند که پادشاه بزرگی بمیرد و فنا
در آن سو که ستارها بجانب آن افتند و مردم اندر بار رسوایی رسد از لشکر بیگانه و سرانجام صلح کنند و حال مردم نیکو گردد فصل هشتم
دلیلها قوس و قزح اگر قوس قزح بجانب مشرق ببینند دلیل کند که در میان دو پادشاه جنگ و خصومت افتد و در آن میان
مردم بسیار هلاک شوند و اگر وی را بجانب جنوب ببینند دلیل کند بر مرگ بسیار و قحط و تنگی تا سه سال خاصه در ولایت جنوب و جبر
از علما گفته اند دلیل کند بر مرگ زنان بسیار و باریدن باران و بر [illegible] خوارج بر پادشاه [illegible] و اگر وی را
اتفاق و برابر جانب جنوب ببینند دلیل کند بر [illegible] مردم تا سه سال قحط و تنگی بود اما نم و باران بسیار بارد و چنانکه کشت
و رنج و آزار مرغوب رسد فصل نهم در حکم دلیلها اگر دریا در برجها بجانب مشرق ببینند دلیل کند که در ولایت مشرق
اهل تجارت اموال جمع کنند و اهل ضیاع از هر جانب بهم جمع شوند و از ترس و بیم باران و اگر وی را بجانب جنوب ببینند
دلیل کند که تا سه سال بیماری بود و مرگ بسیار شود و [illegible] ملخ بسیار [illegible] پادشاه و مردم [illegible] احوال
سه تا سه سال [illegible] و بیماران نیکو حال شوند فصل دهم در حکم دلیلها سرخی که از آسمان پدید آید اگر در برج

سرخ

سرخی بجانب مشرق ببینند دلیل کند بر زوال اموال مردم و ارزانی نرخها و محنت و خوف مردم [illegible] و اگر در او پادشاه ببینند
از پادشاه بر رعیت بیداد و ستم رود و اگر سرخی بجانب جنوب ببینند دلیل کند که زمستان سخت سرد شود و برف و یخ بسیار بود تا در گرما
تا فصل النوروز بعد و مردی بزرگ بر پادشاهی عاصی شود و در ولایت ترس بسیار خرابها کنند و رعیت را از آن رنج رسد فصل یازدهم در حکم
دلیلها علامت سیاه که از آسمان پدید آید اگر در برجها علامت سیاه از آسمان پدید آید دلیل کند که در آن سال مرگ بسیار باشد
و بیشتر جانب مردم و غم و محنت رسد اما غله و حبوب بسیار شود و کسب را میر بعد [illegible] از سال فصل دوازدهم در حکم
دلیلها شخص که از هوا پیدا شود که در برجها شخص از هوا پیدا شود دلیل کند بر هلاک پادشاه بزرگوار و تنگی ولایت
و تنگی طعام و نا ایمنی از سبب دزدان و بیم زنان و بیکسی مردم اما میوه و نرخها و الکسبی بسیار بود فصل سیزدهم در حکم دلیلها
بانگ کردن رعد اگر در برجها رعد بغرد دلیل کند بر بسیاری نبات زمین و گیاه و اگر ماه آذار یا النوروز بعد چنین رعد بود دلیل کند بر صلاح
حال مردم و خیر و برکات در آن سال و اگر بوقت خریف رعد ماه نا فصل النوروز بعد دلیل کند بر عافیت حال مردم و ایمنی و فراخی سال
و نعمت وجود کنند و حبوبات بسیار شود فصل چهاردهم در حکم دلیلها درخشیدن برق اگر در برجها برق بسیار جهد دلیل کند
که آن سال بیماریها از آفت رسد و قتل و فتنه و غارت بسیار بود و مردم را اندوه و غم و اندوه بود و اهل تجارت را کسب
و معیشت کمتر بود اما طعام فراوان بود فصل پانزدهم در حکم دلیلها آتش که از هوا بزمین افتد اگر در برجها آتش از هوا بزمین افتد دلیل کند
بر جور و ظلم کردن پادشاه بر رعیت و نیز دلیل کند بر صعوبت زمستان و برف و یخ بسیار بود و مخالفت ملوک با یکدیگر و تفرقه اموال
مردم فصل شانزدهم در حکم دلیلها باریدن بارانهای سخت اگر در برجها باران سخت ببارد دلیل کند که مردم در آن سال
خیر و راحت بسیار بود و میوه ها و حبوب و نبات زمین و گیاه و ماهی در آن سال فراوان بود و مردم را کسب و منفعت بود

چارپایان را آفت رسد و بار فصل هفدهم در حکم دلیلها باریدن تگرگ اگر در برجها تگرگ ببارد دلیل کند بر خون ریختن بسیار و
منازعت لشکریان با یکدیگر و شورش و اختلاف مردم و خبرها اراجیف و خصمان با یکدیگر و مرض اطفال از دزدان و
بیم زنان و نا ایمنی ولایت فصل هجدهم در حکم دلیلها باریدن خاک سرخ اگر در برجها خاک سرخ از هوا ببارد دلیل کند
بر ترس و بیم مردمان و تنگی حال مردم و قحط و فتنه و خون ریختن بسیار و در آن دیار و غم و اندوه مردم از یکدیگر و نا ایمنی ولایت
فصل نوزدهم در حکم دلیلها باریدن وزغ یا کرم از هوا اگر در برجها وزغ یا کرم از ابر ببارد دلیل کند بر نم و باران بسیار
اما و نیز دلیل کند بر آنکه میوه ها را آفت رسد و غله و حبوب و نبات زمین فراوان بود و مردم را از کسب و منفعت بسیار
بود اما بیماری بسیار بود در آن سال فصل بیستم در حکم دلیلها پیدا شدن غبار و صعب سخت اگر در برجها غبار صعب از هوا
پیدا شود دلیل کند بر کمی آبستان و بسیاری میوه ها و بسیاری صعب و کمی نبات و گیاه و خبرها اراجیف و جنگ و خصومت
و خلاف مردمان با یکدیگر و نیز دلیل کند بر آنکه مردم را از زرد و دام مضرت رسد در آن سال فصل بیست و یکم در حکم دلیلها
ظلمت و تاریکی شدن اگر در برجها بروز ظلمت و تاریکی پیدا شود دلیل کند بر حرکت پادشاه و رنج و بلا رسیدن بر رعیت از
جور و ستم ملوک اما غله و حبوب و میوه فراوان بود مردم را کسب و منفعت کمتر بود فصل بیست و دوم در حکم دلیلها صاعقه
سخت اگر در برجها بانگ سخت بود دلیل کند که در آن سال نم و باران بسیار شود و نباتات زمین فراوان و مردم را رنج و بلا رسد
صعب بود مگر که میوه ها را آفت رسد از بسیاری نم و باران و مرگ زنان در آن هجرت بود فصل بیست و سیوم در حکم
دلیلها باد که از هوا انگیزد اگر در برجها باد از هوا انگیزد دلیل کند بر فساد مردم و نا سازگاری زنان با مردان و کثرت
و عداوت مردم با یکدیگر و رنج و بیماری صعب چون سرسام و برسام و ذات الجنب و بلا رسد فصل بیست و چهارم

در حکم

در حکم دلیلها بانگ که از زمین شنوند اگر در برجها بانگ از زمین شنوند دلیل کند که در آن سال پادشاه آن ولایت هلاک شود و مردم
در غم و اندوه و تشویش باشند و تا سه سال قحط و تنگی طعام بود و اهل تجارت را کساد و ماتم بود و از دزدان و بیم زنان فصل بیست و پنجم
در حکم دلیلها زمین لرزه اگر در برجها زمین بلرزد دلیل کند بر بدحالی مردم و اختلاف و خبرها اراجیف و در ولایت مصر
جنگ و فتنه و خون ریختن و مرگ چارپایان بسیار رسد و پادشاه اندر بار رنجور بود و نا ایمنی بود از دزدان و بیم زنان و بیماری
بسیار رسد و اگر زمین لرزه بشب بود دلیل کند بر فتنه و خون ریختن در آن دیار که زمین لرزه بود و رنج و فتنه و مرگ بسیار باشد
و اگر با زمین لرزه ستارهای بزرگ بریزد در میان مردمان جنگ و خصومت افتد و بر رعیت آن ولایت از پادشاه جور و ظلم رسد
دلیلها ماه نیسان بدانکه ماه نیسان سر روز بعد از نهم روز از نوروز در برابر منزل برج بماند و سماک فرود شود و روز پنجم و دوم
از فرش ... برابر منزل فرود شود و گفته اند که چون ماه نیسان بود و ماه هلال شود در منزل اشراطین دلیل کند که
در آن سال باران بسیار بارد و در هشتم آن ماه نادر بود که نم و باران بسیار رود و در دهم آن ماه وفات آدم علیه السلام بود
فصل بیست و ششم در حکم دلیلها کسوف شمس اگر در برجها آفتاب منکسف گردد دلیل کند که خبرهای نو و حادثهای عظیم در ولایتها پدید آید و رعیتها
را آزار و بیماری صعب بود و اگر رنگ آفتاب بوقت کسوف سرخ بود دلیل کند بر جنگ و خون ریختن بسیار رود در میان مردمان
و غلها را آفت رسد و زنان آبستن بچه را بیفکنند و نیز مرگ بسیار بود و نیز مرگ بزرگواری از پادشاهان آن سال
هلاک شود فصل بیست و هفتم در حکم دلیلها خسوف قمر اگر در برجها ماه بگیرد دلیل کند بر آنکه در آن سال میوه کم بود و درختها را آفت
رسد و در میان مردم جنگ و خصومت افتد و فتنه و بلا رسد و درد سر و درد چشم در آن سال بسیار بود در ولایت ماچین قحط
و فتنه و جنگ بود فصل بیست و هشتم در حکم دلیلها دایره شمس اگر در برجها دایره شمس ببینند دلیل کند که مردمان را بهمت فرو آید

ماه نیسان مرافق ۲۲ فروردین ماه جلالی است

در همه جا با قوت گیرند و غلبه کنند بر بزرگان و اهل صلاح و مردم و هوا بار رها را بسبب بسیار رنج مرگ کودکان بیشتر بود و بادها
سخت در هندوستان بسیار بود فصل چهارم در علم دلایل دایره قمر اگر در بنیاد دایره قمر ببینند دلیل کند که هلاکت پادشاه بزرگ
هیتم و باشند و بیمار شوند و جای ها ... شود و غله و حبوبات و نباتات زمین بسیار شود اما مردم ... منفعت کمتر بود
فصل پنجم در علم دلایل برآمدن ماه نو اگر ماه نو در نیم ماه ببینند که راست برآمد دلیل کند که زنان آبستن در هندوستان
فرزند بسیار آورند و در شکم زیان رود و در زنان بر ایشان کار دشوار شود و اگر ببینند که یک جانب ... دلیل کند
بر مرگ کودکان طفل و اگر در اول بنیاد هلال نو شود دلیل کند بر نم و باران و نبات زمین بسیار بود فصل ششم در علم
دلایل ستاره ها که دم دار اگر در بنیاد دریا بر ببینند دلیل کند بر مرگ پادشاه بزرگ و از آن فتنه عظیم بود و جنگ و خصومت
میان ملوک واقع شود و در ولایت ماهین و بابل و روم قحط و غلا بود و مرگ بسیار و بیماری بسبب بود در ولایت
فارس نا امنی بود ... و ... و بار فصل هفتم در علم دلایل اختلاف ستاره ها اگر در بنیاد ستاره ها ... بیکار
دلیل کند بر ... مردم و خبرها از اجنب و خبران با بزرگان و هلاک پادشاه ... و ... حال ... دستا
از جور و ظلم لشکرها ... نا امنی فصل هشتم در علم دلایل سرخی قمر اگر در بنیاد دریا بجانب مشرق ببینند دلیل کند
که در ولایت ... و بلا و اختلاف افتد و در دریا ... بسیار بسبب ... باران بسیار ...
در زمستان سخت باشد بر ... بسیار ... در ولایت ... جنگ و خصومت و خونریزی بود و پادشاه و بزرگان بر
خونریز خشم گیرند و اگر دریا بجانب مغرب ببینند دلیل کند که در ولایت مصر قحط و تنگی ... در مغرب
و اختلاف بود و نا امنی در ... فصل نهم در علم دلایل ... اگر در بنیاد ... بجانب مشرق ببینند دلیل کند بر

در ولایت بابل

در ولایت پارس و خوزستان بلا و تنگی بود و بسیار مردم در آن بلا گرفتار شوند و اگر دریا بجانب مغرب ببینند دلیل کند بر قحط و خون
ریختن بسیار خاصه در ولایت مغرب پادشاه آن ولایت جور و ظلم کند بر رعیت و مردم از جور و ظلم او در بلا افتند و نیز دلیل
کند بر برف و باران ها ... بسیار در هندوستان فصل دهم در علم دلایل سرخی که در آسمان پدید آید اگر در بنیاد سرخی از
آسمان بجانب مشرق ببینند دلیل کند بر خشونت و بلا و اختلاف در ولایت مغرب و هندوستان ... سرد باشد
و برف و یخ بسیار شود ... فصل یازدهم در علم دلایل علامت عجیب که در آسمان پدید آید دلیل کند
که در هندوستان باران بسیار بارد و در ... فراوان ... از ملوک ... رسد و کشت بسیار در دریا غرق شود
فصل دوازدهم در علم دلایل مانند شمشیر که از هوا پیدا شود اگر در بنیاد مانند شمشیر از هوا پیدا شود دلیل کند بر غم
و اندوه مردم و مرگ و بیماری بسیار و هلاک پادشاه بزرگوار و قحط و خونریزی مردم و ... اهل روستا و نا امنی مردم
فصل سیزدهم در علم دلایل بانگ کردن رعد اگر در بنیاد رعد بغرد دلیل کند بر خیر و صلاح پادشاهان ولایت و غله و حبوبات
در هندوستان بسیار بود اگر با غریدن رعد باد شمال بود دلیل کند بر ... کشت و زرع و انگور و اگر بوقت غریدن رعد
ماه زاید النور بود دلیل کند بر فراخ سال و نعمت و میوه ها بسیار در آن سال و اگر بوقت غریدن رعد ماه ناقص النور
بود دلیل کند که آنچه گفتیم در آن سال در آن سال ... بود فصل چهاردهم در علم دلایل درخشیدن برق اگر در بنیاد برق
بسیار جهد دلیل کند بر بیماری بسیار خاصه در ولایت بابل و اگر با درخشیدن برق باد ... جهد خاصه از جانب مشرق
دلیل کند که پادشاه مشرق مردی بزرگ را از لشکر هلاک کند و اگر با درخشیدن برق باد از جانب مغرب بود دلیل کند که سال
مبارک بود و غله و حبوب و میوه ها بسیار بود اما از مردمان پارسا و پرهیزکار بسیار هلاک شوند و زکات و ... ترک ...

در هندوستان بسیار بود و ... از سال فراخی و نعمت و ... بسیار فصل پانزدهم در علم دلایل آتش که از هوا بزمین افتد اگر در بنیاد
آتش از هوا بزمین افتد دلیل کند بر جنگ و خصومت و ... و غم و اندوه مردم آن ولایت که آتش افتاده بود و نیز دلیل کند
که بسیار چارپایان در هندوستان هلاک شوند و درختها را میوه ها را آفت رسد فصل شانزدهم در علم دلایل بسیار
باران سخت اگر در بنیاد باران سخت بسیار رود دلیل کند بر اقبال و مبارکی سال و خیر و راحت و کسب مردم و ...
از علما گفته اند که هیچ تأثیری از خیر و شر نکند اما نبات و گیاه زمین فراوان شود و نم و باران بسیار بارد فصل هفدهم
در علم دلایل باریدن تگرگ اگر در بنیاد تگرگ بسیار رود دلیل کند بر بیماری و مرگ بسیار و قحط و خونریزی خاصه در زمین
بابل و در هندوستان نم و باران بسیار بود و نبات زمین فراوان شود و پادشاه بابل ... فصل هجدهم
در علم باریدن خاک سرخ از هوا اگر در بنیاد خاک سرخ از هوا ببارد دلیل کند بر خبرها ارا جنبه و اشتلم
ولایت و نا امنی و غم و اندوه مردم و بر ساکنان دیار و نیز دلیل کند که نبات زمین و غله و حبوب در هندوستان کمتر بود
فصل نوزدهم در علم دلایل باریدن وزغ با کرم از هوا اگر در بنیاد وزغ با کرم از ابر ببارد دلیل کند بر بیماری
عظیم سرسام و برسام و ذات الجنب و آنچه بدان ماند و مرگ چارپایان بیشتر شود و اندوه مردم از سبب زنان
و ... در آن ولایت و ... فصل بیستم در علم دلایل پیدا شدن غبار بسبب از هوا اگر
در بنیاد غبار بسبب از هوا پیدا شود دلیل کند که دشمنان ... بر پادشاه خروج کنند و بسیار مردم از آن
لشکر خسران و مضرت رسد و ... پادشاه ... بعد ... قهر کنند و بسیار از لشکر هلاک شوند
فصل بیست و یکم در علم دلایل ظلمت و تاریکی شدن هوا اگر در بنیاد بروز ظلمت و تاریکی هوا پدید آید دلیل کند

بر ... بسیار

بر تباهی میوه ها و آفت کشت و غله و مرگ چارپایان و خصومت مردم با یکدیگر و خبرها اراجیف و خسران اهل
تجارت در هندوستان فصل بیست و سیوم در علم دلایل بانگ که در هوا شنوند اگر در بنیاد بانگ در هوا شنوند دلیل
کند بر جنگ و خصومت و خونریزی بسیار و غم و اندوه مردم از آشوب ولایت و در زمستان سرما سخت بود
و برف و یخ بسیار رود و چارپایان از سرما هلاک شوند فصل بیست و چهارم در علم دلایل بانگ که از زمین شنوند
اگر در بنیاد بانگ از زمین شنوند دلیل کند بر گرمی تابستان و گرما بسیار رود و کار رعیت بد و غم و اندوه مردم و نیز دلیل کند
که پادشاه بزرگ از ادبار هلاک شود و ولایت آشفته گردد و نا امنی بود فصل بیست و پنجم در علم دلایل زمین
لرزه اگر در بنیاد زمین بلرزد دلیل کند باد و باران بسیار و مرگ مردی بزرگوار در آن ولایت قحط و تنگی و مرگ
چارپایان بود و بعضی علما گفته اند که دلیل کند بر قحط و خونریزی بسیار در زمین بابل و خراسان مردم بسیار کشته شوند
و زن و لشکر که در میان ایشان افتد و اگر زمین لرزه بشب بود دلیل کند بر مرگ بسیار و گرمای سخت و ... و ... مردم
مردم و اگر بامداد زمین لرزه ... دلیل کند که در ولایت پارس قحط و خونریزی ... بجانب مغرب ...
... بر ... دشمنان ... و اگر زمین لرزه در ... بود
دلیل کند که پادشاه بابل ... و محنت و بیم ... از دشمنان و در ولایت شام ... ارزان شود
سرد بود ... دلیل کند باد و باران و بیماری بسبب در هندوستان دلایل ماه ... اما ...
... روز ... و ... روز ...
فصل ... در علم دلایل ... اگر در بنیاد آفتاب بگیرد دلیل کند که خبرها اراجیف و ...

در طبعها بد بیاید و میوه‌ها از درختان فرو ریزد و در ولایتها آشوبها و فتنه‌ها پدید آید و اراجیف بسیار گویند و اگر انکساف آفتاب بوقت کسوف [illegible]
بود دلیل کند بر جنگ و خونریزی بسیار در جهان فصل دویم در علم دلایل خسوف قمر اگر در پناه ماه بگیرد دلیل کند بر مرگ و در ولایت پارس
نیز هم چنین و [illegible] بر قحط و تنگی بود و باران بسیار بارد و ماهی و مرغ بسیار [illegible] خاصه در ولایت کوهستان و بعضی از ملوک فنا گردند و دلیل کند بر
و بیم و آشوبها و بیماریهای صفراوی و یرقان و در ولایت مغرب جنگ و خونریزی و مرگ بسیار بود و در ولایت پارس نیز بود و اگر ماه [illegible]
خسوف سیاه رنگ بود دلیل کند بر بیماری و مرگ زنان فصل سیوم در علم دلایل دایره شهر اگر در پناه دایره شهر ببینند دلیل کند
بر بیماری دندان و [illegible] زنان و [illegible] مردمان و نیز دلیل کند بر نم و باران بسیار در جهان و سرانجام احوال مردم [illegible]
نیکو گردد و از پادشاهان بر رعیت عدل و انصاف بود فصل چهارم در علم دلایل دایره قمر اگر در پناه دایره قمر ببینند دلیل کند
بر جنگ و فتنه و خونریزی بسیار و کمی [illegible] و رنج و اندیشه مردم و از گرانی نرخها و ناامنی ولایات فصل پنجم در علم دلایل [illegible]
ماه نو اگر در پناه هلال [illegible] پدید آید دلیل کند بر بیماری [illegible] باشند و اگر ببینند [illegible] دلیل
کند بر فراخی سال و ارزانی نرخها و خیر بسیار و نیکی احوال مردم و اگر با این صفت که گفتیم ماه [illegible] دلیل کند که [illegible]
ترس و بیم مردمان بود و اگر ماه [illegible] ناقص بود [illegible] دلیل کند که پادشاه از جای خود [illegible] و از لشکر مردم بسیار
بگریزند و بعضی از پادشاه بجای خود باز آید و هر که در جهان بیمار شود [illegible] فصل ششم در علم دلایل ستاره گیسو دار
اگر در پناه گیسو دار از جانب مشرق ببینند دلیل کند که در دیار روم آشوبها بود و در ولایت [illegible] مرگ بسیار و گرانی غله و تنگی طعام باشد
و [illegible] و طایف [illegible] مردم فصل هفتم در علم دلایل افتادن ستاره‌ها اگر در پناه ستاره‌ها بسیار افتد دلیل کند که در میان
و اهل زمین بر [illegible] خصومت افتد و محاربه واقع شود بسیار [illegible] و اگر ستاره‌های بزرگ افتد دلیل کند بر [illegible]

در علم

در علم دلایل قوس و قزح اگر در پناه از جانب مشرق ببینند دلیل کند بر مرگ چارپایان و بسیاری نبات زمین و گیاه و مخالفت پادشاهان
با بزرگان و [illegible] خونریزی و هلاک گوسفندان و اگر در پناه از جانب مغرب ببینند دلیل کند بر فتنه و بلا و ترس و بیم در [illegible]
بر رعیت و بسیاری باران و گروهی از علما گفته‌اند دلیل کند که پادشاه بر دشمن خود پیروز ظفر یابد فصل نهم در علم دلایل حربه اگر در پناه حربه
بجانب مشرق ببینند دلیل کند که در جهان غله و نبات فراوان شود و چارپایان بسیار بمیرند و اگر در پناه بجانب مغرب ببینند دلیل کند که [illegible]
میوه بسیار شود و نم و باران بسیار بارد فصل دهم در علم دلایل سرخی که در آسمان پدید آید اگر سرخی بجانب مشرق ببینند
دلیل کند بر بسیاری نبات زمین [illegible] خاصه در ولایت مشرق [illegible] دلیل کند [illegible] ولایت [illegible]
و اگر سرخی بجانب مغرب ببینند [illegible] فصل یازدهم در علم دلایل علامت [illegible] که در آسمان پدید آید اگر [illegible]
پدید آید دلیل کند که پادشاه آن ولایت گروهی از [illegible] خونریز هلاک کنند و تنگی طعام و قحط [illegible] و مردم
و [illegible] فصل دوازدهم در علم دلایل [illegible] اگر در پناه [illegible] ببینند دلیل کند بر زمین لرزه و مرگ
و بیماریهای صعب و [illegible] خرابی [illegible] و فتنه و خونریزی و غم و اندیشه مردم [illegible]
فصل سیزدهم در علم دلایل بانگ کردن رعد اگر در پناه رعد بغرد دلیل کند بر نم و باران و بیماریهای صعب خاصه [illegible] و مرگ
بسیار [illegible] دلیل کند بر مرگ چارپایان و بسیاری نعمت و غله و طعام و اگر ماه ناقص النور بود دلیل کند
برد و باد و بیماریهای صعب [illegible] و اگر رعد [illegible] دلیل کند [illegible] گوسفندان و بسیاری باران و ارزانی نرخها
و طعام و خوردنیها فصل چهاردهم در علم دلایل درخشیدن برق اگر در پناه برق بسیار جهد دلیل کند که در جهان فتنه و حرب
و خونریزی بسیار بود و [illegible] منقطع شود [illegible] زنان [illegible] و فساد [illegible]

فصل پانزدهم در علم دلایل آتشی که از هوا بزمین افتد اگر در پناه از هوا آتش بزمین افتد دلیل کند [illegible] و ترس و بیم [illegible]
از سبب [illegible] و سقط زنان و دیگر غله و نبات زمین [illegible] و نیز دلیل کند که در جهان مردم [illegible] رسد
فصل شانزدهم در علم دلایل باریدن باران سخت اگر در پناه باران سخت ببارد دلیل کند که پادشاهان ولایت بر رعیت ظلم
[illegible] کنند و از لشکریان [illegible] هلاک کنند و اگر باران [illegible] بارد دلیل کند بر قحط و تنگی طعام و غم و اندیشه
مردمان در ولایت فصل هفدهم در علم دلایل باریدن تگرگ اگر در پناه تگرگ بسیار بارد دلیل کند بر قحط و تنگی طعام و پادشاهان
ولایت [illegible] کشته شوند و بسیاری از لشکریان [illegible] و اگر تگرگ چنان بارد که زمین بپوشاند دلیل کند که بسیار [illegible]
در جهان هلاک شوند فصل هجدهم در علم [illegible] از هوا اگر در پناه [illegible] بارد دلیل کند [illegible]
در ولایت هندوستان [illegible] مردم و جور و ظلم کردن پادشاهان بر رعیت و نیز دلیل کند که در جهان باران کم بارد
و نبات زمین کم روید فصل نوزدهم در علم دلایل [illegible] از ابر اگر در پناه [illegible] از ابر ببارد دلیل کند
بر قحط و تنگی طعام و گرانی نرخها و آشوب ولایت و غم و اندیشه مردم و جور و ظلم کردن پادشاهان بر رعیت [illegible] مردم و کمی
معیشت در جهان فصل بیستم در علم دلایل پدید شدن غبار صعب از هوا اگر در پناه غبار صعب از هوا پدید آید
دلیل کند بر گرمی تابستان و کمی نبات [illegible] و بیماری صعب [illegible] بسیار بود و پادشاهان بر رعیت عدل و انصاف کنند
و [illegible] در آن سال فصل بیست و یکم در علم دلایل [illegible] تاریک شدن هوا اگر در پناه ظلمت و تاریکی [illegible] پدید آید
دلیل کند بر تباهی میوه‌ها [illegible] دلیل کند [illegible]
بزرگان را [illegible] فصل بیست و دوم در علم دلایل [illegible] دلیل کند که در جهان

گران

گران شود و طعام کمتر شود و پادشاهان [illegible] خونریزی کنند و بر مردم بیماریهای صفراوی و تبهای گرم غالب شود [illegible]
[illegible] فصل بیست و سیوم در علم دلایل بادها که از هوا [illegible] دلیل کند بر جنگ و خونریزی بسیار و غم و اندیشه مردم
و بیماری و مرگ [illegible] و آفت میوه‌ها [illegible] مردم و کمی معیشت و نیز دلیل کند که در جهان باران بسیار بارد فصل بیست و چهارم
در علم دلایل بادهای [illegible] اگر در پناه [illegible] دلیل کند بر آنکه در میان ملوک جنگ و محاربه افتد و
در میان پادشاه بزرگوار [illegible] و در ولایت بسیار [illegible] واقع شود و مردم در غم و اندیشه باشند در جهان
فصل بیست و پنجم در علم دلایل زمین لرزه اگر در پناه بروز زمین لرزد دلیل کند بر خصومت پادشاهان با یکدیگر و آشوب ولایت
و باران بسیار بارد و مرگ [illegible] خاصه بجانب [illegible] و اگر زمین لرزه بشب شود دلیل کند بر مرگ [illegible]
[illegible] و آشوب ولایت [illegible] دلیل کند [illegible] و اگر با زمین لرزه [illegible] بسیار رود دلیل کند
بر جنگ و خصومت و خونریزی بسیار رود و در میان [illegible] پادشاه بزرگوار هلاک شود و اگر با زمین لرزه [illegible]
پیدا شود دلیل کند که پادشاه بر دشمنان ظفر یابد و بسیاری [illegible] و میوه ارزان گردد و نم و باران بسیار رود و نبات زمین
فراوان شود [illegible] [margin: [illegible] ۲۳ خرداد [illegible]]
بر آمدن [illegible] فصل [illegible] در علم دلایل کسوف شمس اگر در پناه آفتاب بگیرد
دلیل کند بر مرگ مردی بزرگوار و اگر وقت کسوف روشنی آفتاب تمام بود دلیل کند که پادشاه آن ولایت [illegible]
فصل [illegible] در علم دلایل خسوف قمر اگر در پناه ماه بگیرد دلیل کند که [illegible] آفت رسد و پادشاهان [illegible]
[illegible] بسیار [illegible] و در ولایت [illegible]

بود و باران بسیار بارد خاصه در ولایت پارس جایها فراوان گردد و ملخ بسیار بود ولیکن زیان نکند و اراجیف بسیار گویند و گرد حوالی
کوهستان هلاک شوند فصل سیوم در علم دلایل دایره شمس اگر دایره دایره آفتاب ببینند دلیل کند بر گرمی و کرما و گندم و حبوب
و تنگی و اندوه رعیت از چکسر و گرانی طعام و نیز دلیل کند که بازرگانان را منفعت کمتر بود فصل چهارم در علم دلایل دایره قمر
ماه دایره قمر ببینند دلیل کند بر نم و باران بسیار و نایافت آب چشمها و رود و نیک رستن کشت و زرع و نبات ها رستنی ولیکن روغن
کمتر بود در سال بر رعیت از پادشاهان عدل ها رساند فصل پنجم در علم دلایل برآمدن ماه نو اگر در پگاه ببینند که
راست برآید دلیل کند بر گرانی داروها و چشمها که اگر ببینند که یک جانب بر دیگر بیشتر است دلیل کند بر بیماری و رنجوری
بسیار بود و مردمان را گرسنگی و ایمنی بود و میوه گوسفند مرگ بسیار بود فصل ششم در علم دلایل ستاره کیودار اگر در پگاه ببینند
دلیل کند بر وبا و بیماری و سختی و سرما و اطراف شهرها بود و نیز دلیل کند بر قحط و ایمنی و اگر این ستاره ها مانند
مشرق بود دلیل کند که پادشاهان بر شهرها غلبه کنند و رعیت را رنج رسانند و در حرب مرگ بسیار رنج و اگر در جانب جنوب ببینند دلیل کند
که مردمان فرومایه را نیرومند گردانند و مردمان توانگر را غارت برند و در ولایت پارس قحط و تنگی طعام بود و اختلاف افتد
و مردم با یکدیگر جنگ و خصومت کنند و با بلاها و بیماری و نعمت زمان بود فصل هشتم در علم دلایل افتادن ستاره اگر در پگاه
ستاره بسیار افتد دلیل کند بر تنگی سال و مرگ چارپایان و آفت میوه ها و کم حشمتی و بیشتر مردمان در سفر تجارت و کم
ستاره بزرگ سپید دلیل کند بر مرگ مردی بزرگوار و جدا شدن ستاره ها افتد فصل نهم در علم دلایل قوس و قزح اگر در پگاه
بجانب مشرق ببینند دلیل کند که پادشاه آن شهر و ولایت خونریز و خراب کند و مردمان در رنج و فتنه مبتلا افتند و مرگ چارپایان بسیار
و جو و گندم و حبوب فراوان بود و توانگران و بزرگان آن شهر هلاک شوند و پادشاه دشمنان خونریز هزیمت کند

گفته اند که بزرگان لشکر پادشاه خونریز خلاف کنند با فرمان پادشاه و عملها هلاک کنند و اگر در جانب مغرب ببینند دلیل کند بر
خرابی شهرها که به اطراف آن بود و جنگ و خصومت و خونریزی در میان مردمان افتد و فتنه بسیار بود و در پارس عزم ممکن
بود در ولایت پارس تنگی و قحط بود فصل دهم در علم دلایل بر اگر در پگاه بجانب مشرق در آسمان ببینند دلیل کند که در ولایت مشرق
مرگ و وبا افتد و پادشاه مشرق شهری تصرف آورد که او بر مغرب چیره شود و اگر در جانب مغرب ببینند دلیل کند که مردم
آن ولایت بیمار شوند و با قوت بسیار بجنگ رود و در میان رعیت اراجیف و اختلاف افتد و بعد از آن پادشاه
و روزگار در آن جا بود در ولایت پارس رنج و بیماری پیدا گردد و مرگ گوسفندان و شتر بود و نبات زمین در سال بسیار باشد
فصل یازدهم در علم دلایل مانند شعله که از هوا پیدا شود اگر در پگاه مانند شعله از هوا پیدا شود دلیل کند بر خبرها و اراجیف و غم
مردم و جنگ و خصومت پادشاهان با یکدیگر و نیز دلیل کند که پادشاهی در میان جنگ کشته شود و رنج و بلا به رسد فصل دوازدهم
در علم دلایل سرخی که از آسمان پیدا شود اگر در پگاه سرخی در آسمان از جانب مشرق ببینند دلیل کند بر جنگ و خصومت
پادشاهان مشرق با یکدیگر و گرانی نرخها و سرما سخت خاصه در زمستان و اگر بجانب جنوب ببینند دلیل کند که این قحط در ولایت
جنوب باشد فصل سیزدهم در علم دلایل علامت عجب که در آسمان پیدا آید دلیل کند بر گرانی طعام و گرانی نرخها و بیشتر مردم
ولایت و مرگ چارپایان و غم و اندیشه مردمان از سبب تنگی سال و ناایمنی راه تجارت و هر ضرر رسد خاصه در اطراف
فصل چهاردهم در علم دلایل بانگ کردن رعد اگر در پگاه رعد بغرد دلیل کند بر هلاک گروهی از بزرگان و فتنه و آشوب ولایت
و اگر رعد سخت بغرد چنانکه مردمان از بانگ او بترسند دلیل کند که در میان مردم جنگ و خصومت و خونریزی بسیار بود
مردم آن شهر شهری دیگر روند و اگر با غریدن رعد تگرگ ببارد دلیل کند بر فراخی سال و ارزانی نعمت و نرخها و طعام

و اگر بوقت غریدن رعد ماه زاید النور بود دلیل کند بر خشم و غضب خدای تبارک و تعالی بر مردمان آن ولایت از فساد و معصیت ایشان
و اگر بوقت غریدن ماه ناقص النور بود دلیل کند که این کینه در سال آینده بود فصل پانزدهم در علم دلایل درخشیدن برق اگر
در پگاه برق بسیار جهد دلیل کند بر گرمی باران و بوشان آبها و خشنه در رود و غله و نبات زمین کمتر شود و مردم را کسب و حشمت کمتر بود
و خبرها و اراجیف بسیار گویند و در میان مردم اختلاف و خصومت بود فصل شانزدهم در علم دلایل آتش که از هوا بزمین افتد
اگر در پگاه آتش از هوا بزمین افتد دلیل کند بر عداوت و حرب کردن ملوک با یکدیگر و بسیاری از لشکریان کشته شوند و نرخها گران گردد
و مردم در غم و اندوه بسیار بود در سال بسبب ناایمنی ولایت و آشتی فصل هفدهم در علم دلایل باریدن باران سخت اگر در پگاه
باران سخت ببارد دلیل کند بر بیماری و علتها بسبب خاصه در اطراف سال و نیز دلیل کند که اطفال در شکم مادر هلاک شوند و مردم را
کسب و حشمت کمتر بود در سال فصل هجدهم در علم دلایل باریدن تگرگ اگر در پگاه تگرگ ببارد دلیل کند بر جنگ و فتنه و خونریزی
رعیتی بسیار و آشوب و ناایمنی ولایت و گرانی نرخها و قحط و تنگی طعام و غم و اندوه و تشویش مردم و بیماریها سبب فساد هوا
فصل نوزدهم در علم دلایل باریدن خاک سرخ از هوا اگر در پگاه خاک سرخ از هوا ببارد دلیل کند که در سال باران و برف
بسیار بود اما غله و حبوب فراوان شود و از پادشاهان بر رعیت عدل و احسان رسد و کسب و ایمنی شود فصل بیستم در علم دلایل
باریدن ورغ یا کرم از ابر اگر در پگاه ورغ یا کرم از ابر ببارد دلیل کند که در سال کشت و زرع را آفت رسد و نرخها گران
شود و قحط و تنگی بود و مردم در غم و اندیشه و تشویش باشند و کسب و منفعت کمتر شود فصل بیست و یکم در علم دلایل پیدا آمدن غبار
صعب از هوا اگر در پگاه غبار صعب از هوا پیدا شود دلیل کند بر تنگی سال و گرانی نرخها و کم آبها و نبات زمین و خبرها
و اراجیف و آشوب ولایت و حرب و خصومت پادشاهان با یکدیگر و منقطع شدن راهها از سبب دزدان و رهزنان فصل بیست و دوم

دلایل ظلمت و تاریکی که از هوا پیدا شود اگر در پگاه ظلمت و تاریکی هوا پدید شود دلیل کند که در سال پادشاهان را با یکدیگر خصومت
و خلاف بود و در میان مردم بسیار رها کنند و نرخها گران گردد و مردم در غم و تنگی باشند فصل بیست و سیوم در علم دلایل
جستن باد سخت اگر در پگاه باد سخت بجهد دلیل کند که در ولایت زنگبار و هندوستان قحط و تنگی بود و غم و تشویش و اندیشه
مردمان و نیز دلیل کند که در سال کشتی بسیار در دریا غرق شوند فصل بیست و سیوم در علم دلایل بانگ که از هوا شنوند
اگر در پگاه بانگ از هوا بشنوند دلیل کند بر بیماری صعب و مرگ ناگاه و آفت میوه ها و بیشتر و کم حشمتی رعیت و جنگ
لشکریان و نم و باران بسیار بود در سال فصل بیست و چهارم در علم دلایل بانگ که از زمین شنوند اگر در پگاه بانگ از
زمین شنوند دلیل کند بر فساد میوه ها و دیگر نبات و مخالفت پادشاهان با یکدیگر و فتنه و خونریزی بسیار در سال و نیز دلیل
کند که پادشاه بزرگ هلاک شود و خبرها و اراجیف گویند فصل بیست و پنجم در علم دلایل زمین لرزه اگر در پگاه زمین بلرزد
دلیل کند که زمین یونان جنگ و خونریزی بسیار بود و تابستان بادها بسیار در رود و مرگ زنان بیشتر خاصه در اقصای سال
ولایت پارس خراب شود و اگر زمین لرزه بشب بود دلیل کند که در آن دیار شهری بزرگ خراب شود و بسیاری از عاصیان
پادشاه هلاک شوند و بعد از آن پادشاه نیز بنظر بود و اگر ماه تازی در پگاه سر روز تمام بود دلیل کند بر باران بسیار در
و بیم مردم آن ولایت و اگر ماه تازی سی کم یک بود دلیل کند که در ولایت پارس لشکر بسیار جمع شوند و اگر در پگاه زمین بلرزد
و ماه تازیان محرم بود دلیل کند که در سال باران بسیار بارد و جو و غله بسیار بود ولیکن درختها میوه وار را آفت
رسد و پادشاه شهری از شهرهای بزرگ بگیرد فصل بیست و ششم روز بیست و یک روز بود روز اول از روز ذراع برابر و طلوع و غروب
و هشتم نثره برابر و سعد الذابح فرو شود بدانکه علما فرموده اند که باران از ماه تشرین اول تا

المنوز موافق ۲۳ تیر ماه جلالی

تجربت کرده‌اند نیکو و پسندیده است و دانش این تجربه چنان است که با [illegible] ترازو ببینند و از شب هجدهم تموز تا شب [illegible]
هر شب [illegible] سنجند اگر فزون تر نمود که شب او سنجیده باشند در آن ماه نم و باران بسیار رود باندازه افزونی آن [illegible]
افزونی باران در آن ماه بسیار [illegible] و اگر هیچ اندک افزون تر باران اندک بارد و اگر هیچ از وزن نخست افزون نبود در آن ماه نم
و باران نبارد و چنان دان که تجربه شب هجدهم تموز از برای [illegible] است و تجربه شب [illegible] تموز از برای [illegible]
و تجربه شب [illegible] تموز از برای ماه [illegible] است و هم بر این قیاس است [illegible] تا [illegible] از ماه تموز [illegible]
است که علم این تجربه نیک پسندیده است و چنین کس [illegible] کند و همچنین تجربه دیگر است نیکو و پسندیده از بهر دانش نیکی و بدی
و کشت و [illegible] ماند دانش علم این تجربه دیگر چنان است که در اول این ماه تموز از هر تخم که خواهند از هر یک اندک
اندک در تغاری بزرگ بکارند جدا جدا و [illegible] در شب بزیر آسمان رها کنند تا [illegible] ماه تموز [illegible]
تموز [illegible] آن تغارها در زیر آسمان بنهند تا نور ستارگان بر آن [illegible] بامدادان نگاه کنند هر چه از آن تخمها رسته [illegible]
[illegible] بدانکه سال [illegible] آن چیز [illegible] خواهد شدن [illegible] از آن [illegible] کارند [illegible] تر و پاکیزه [illegible]
کنند بدانکه سال [illegible] آن تخم نیکو و پسندیده بود [illegible] و سال دیگر از آن تخم بکارند که فایده یابند و اگر شب [illegible]
این ماه [illegible] علم این تجربت [illegible] شب [illegible] این ماه [illegible] مخالف [illegible]
اول فصل اول در علم دلایل کسوف شمس اگر در این ماه [illegible] دلالت کند بر آنکه پادشاهان که در [illegible] باشند
پادشاه پارس [illegible] اهل روم با اهل فرنگ [illegible] سازند و در این سال [illegible] بسیار بود [illegible]
کم گردد نبات و گیاه زمین کمتر بود فصل دوم در علم دلایل خسوف قمر اگر در این ماه [illegible] دلالت کند بر [illegible] باران [illegible]

درایا

و اما اگر [illegible] بسیار بود و مرغان در میان کمتر باشند و مردم [illegible] رسد فصل سیم در علم دلایل دایره شمس
اگر در این ماه دایره آفتاب ببینند دلالت کند بر مرگ پادشاهان و در شهرها [illegible] تنگی ولایت و غم و ترس و بیم [illegible]
و خسران بازرگانان و دیگر [illegible] فصل چهارم در علم دلایل دایره قمر اگر در این ماه دایره قمر ببینند دلالت کند بر
و باران بسیار و مرگ چارپایان دشتی و مرغان [illegible] و خصومت مردمان با یکدیگر و نیز دلالت کند که نبات
زمین و گیاه بسیار شود فصل پنجم در علم دلایل [illegible] ماه [illegible] اگر در این ماه ببینند که ماه [illegible] دلالت کند بر بسیاری [illegible]
و باران و اگر ببینند که [illegible] است دلالت کند بر مرگ [illegible] و اگر ببینند که [illegible] است
دلالت کند که سال نیک پسندیده و مبارک است فصل ششم در علم دلایل ستاره گیسودار اگر در این ماه ببینند دلالت کند بر [illegible]
[illegible] و اگر با این ستاره بانگ [illegible] از هوا شنوند دلالت کند که مردم [illegible] کار [illegible] کنند
[illegible] دلالت کند پادشاه [illegible] آن ولایت [illegible]
چارپایان بسیار [illegible] و اگر این ستاره به [illegible] ببینند که روشنایی ستاره زهره متغیر شده است دلالت کند که [illegible]
[illegible] باشند فصل هفتم در علم دلایل افتادن ستارها اگر در این ماه ستارها بسیار افتد دلالت کند بر رنج و بلا و دشمنی مردمان [illegible]
و خصومت [illegible] پادشاهان با یکدیگر و [illegible] خونریزی بسیار و اگر ستارهای بزرگ افتد دلالت کند بر هلاک پادشاه [illegible]
[illegible] که ستارها بینند فصل هشتم در علم دلایل [illegible] اگر در این ماه [illegible] جانب مشرق ببینند دلالت کند بر بسیاری [illegible]
رنج و جنگ و خصومت پادشاهان [illegible] ولایت [illegible] صلح کنند و اگر بجانب جنوب ببینند [illegible]
[illegible] فصل نهم در علم دلایل [illegible] اگر در این ماه [illegible] جانب مشرق ببینند دلالت کند که پادشاه [illegible]

رحلت کند و مردمان در خیر و صلاح و سلامت باشند و در این سال میوه بسیار بود و اگر بجانب جنوب ببینند دلالت کند که پادشاهان
آن ولایت با یکدیگر [illegible] کنند و بسیار [illegible] شود و بعد از آن صلح کنند و رعیت [illegible] فصل دهم در علم دلایل
سرخی که در آسمان پیدا آید اگر در این ماه پیدا آید اگر بجانب مشرق ببینند دلالت کند بر جنگ و خونریزی و فتنه و ترس و بیم
رعیت از لشکریان و اگر ببینند مانند آتش از جانب قبله درخشنده دلالت کند بر قحط و تنگی و گرانی نرخها و مرگ مفاجاة
در آن ولایت [illegible] سال [illegible] بسیار بود و اگر سرخی بجانب جنوب ببینند دلالت کند که در میان لشکر اسلام
و فرنگ جنگ و فتنه و خونریزی بود با ظفر اهل اسلام [illegible] فصل یازدهم در علم علامت عجیب که در آسمان پدید آید اگر
در این ماه علامت عجیب از آسمان پدید آید دلالت کند بر [illegible] بزرگوار [illegible] پادشاهان [illegible] گیاه و نبات
زمین و سبزه در این سال بسیار بود و مردم [illegible] کمتر بود فصل دوازدهم در علم دلایل مانند شمشیر که از هوا
پدید آید اگر در این ماه پدید آید دلالت کند بر جنگ و خصومت مردمان با یکدیگر و غم و اندیشه رعیت از پادشاه و نیز دلالت کند
که پادشاه [illegible] در این سال هلاک شود و فتنه [illegible] در ولایت پدید آید فصل سیزدهم در علم دلایل بانگ کردن رعد اگر
در اول این ماه رعد بغرد دلالت کند که پادشاه بزرگوار هلاک شود و غله‌ها در این سال [illegible] و اگر [illegible] رعد [illegible]
دلالت کند که زمستان [illegible] بسیار بود و اگر [illegible] رعد [illegible] نعوذ بالله [illegible]
خشم [illegible] دلالت کند که اندر آن ولایت مردم [illegible] هلاک شوند و در این سال [illegible]
دلالت کند بر مرگ [illegible] آن ولایت و بلا [illegible] رعیت و تباه شدن غله و گرانی نرخها و اگر [illegible]
سال [illegible] فصل چهاردهم در علم دلایل درخشیدن برق اگر در این ماه برق بسیار جهد دلالت کند که پادشاه [illegible]

نخود

شود و پادشاه بزرگوار در آن دیار [illegible] و نیز دلالت کند که زمستان برف و باران کم بارد و نبات زمین کمتر [illegible]
شود فصل پانزدهم در علم دلایل آتش که از هوا بزمین افتد اگر در این ماه آتش از هوا بزمین افتد دلالت کند بر مرگ
و بیماری [illegible] و تنگی و قحط [illegible] بسیار [illegible] خونریزی [illegible] و غم و اندیشه مردم و خسران اهل تجارت در این سال
فصل شانزدهم در علم دلایل باریدن باران سخت اگر در این ماه باران سخت ببارد دلالت کند بر [illegible] کشتها و
گرانی غله و [illegible] شدن میوه و [illegible] بسیار بود و [illegible] مردم [illegible] رسد و در این سال
کشتی بسیار غرق شود فصل هفدهم در علم دلایل باریدن تگرگ اگر در این ماه تگرگ ببارد دلالت کند بر جنگ و خصومت
پادشاهان با یکدیگر [illegible] خونریزی بسیار و گرانی نرخها و قحط [illegible] فصل هجدهم در علم دلایل
باریدن خاک سرخ اگر در این ماه خاک سرخ از هوا ببارد دلالت کند بر مرگ چارپایان و [illegible] ولایت مشرق [illegible] پادشاه
بزرگ در آن ولایت هلاک شود و بسیاری از لشکر [illegible] اهل صلاح [illegible] رنج رسد [illegible]
فصل نوزدهم در علم دلایل باریدن [illegible] اگر در این ماه [illegible] از ابر ببارد دلالت کند بر [illegible]
و گرانی نرخها و [illegible] ولایت و غم و اندیشه مردم رعیت از جور پادشاهان و خسران اهل تجارت [illegible]
در [illegible] فصل بیستم در علم پیدا شدن غبار [illegible] از هوا اگر در این ماه غبار [illegible] از هوا پیدا شود دلالت کند
بر آنکه در این سال [illegible] بسیار بود و مردم [illegible] منفعت کمتر بود [illegible] رسد و مرگ چارپایان بسیار بود [illegible]
مردم [illegible] فصل بیست و یکم در علم دلایل ظلمت و تاریک شدن هوا اگر در این ماه روز ظلمت
و تاریکی هوا پیدا شود دلالت کند بر آنکه پادشاه [illegible] رسد و نیز دلالت کند بر [illegible] مرگ بسیار

مرگ جوانان و کودکان و از لشکر پادشاه بسیار مردم هلاک شوند فصل دویم در حکم دلالهای حبشی باد چون اگر در بهار
باد سخت جهد دلیل کند که پادشاه بزرگوار هلاک شود و در آن ولایت و در میان آن بیابانها بیشتر مردم در آن ولایت در غم
مانده باشند و لشکر باشند از سبب ظلم و جور پادشاهان و آشوب در ولایتها و ناامنی فصل سیوم در حکم دلالهای
بانگ که از هوا شنوند اگر در بهار بانگ از هوا شنوند دلیل کند بر قحط و تنگی در ولایت مغرب و جنگ و خونریزی
و فتنه بسیار بود و نیز دلیل کند که پادشاه آن ولایت هلاک شود و مرگ در چهارپایان بسیار بود فصل چهارم در حکم
دلالهای بانگ که از زمین شنوند اگر در بهار بانگ از زمین شنوند دلیل کند بر فتنه و مخالفت ملوک با یکدیگر و تنگی
طعام و گرانی نرخها و آشوب و ناامنی و غم و اندیشه مردم و در غربت و خشم اهل [illegible] از سبب [illegible] دزدان و ظلم
زنان فصل پنجم در حکم دلالهای زلزله اگر در بهار روز زمین لرزه شود دلیل کند بر مرگ بسیار و ترس و بیم
مردم آن ولایت و اگر باز زمین لرزه رعد بود دلیل کند که مردی بزرگوار در آن دیار هلاک شود و شهرها بسیار خراب گردد
و محنت و بلای عظیم بمردم رسد و اگر زمین لرزه شب بود دلیل کند که پادشاه [illegible] هلاک شود و در زمین با بدو فراخ
شود و فتنه و خونریزی بسیار بود فاصله تا بتابان فصل ششم در حکم دلالهای ماه آب بدانکه ماه [illegible] روی [illegible] [illegible]
با ثقله هم روز از منزل طرفه برابر و سعد البلع فرود شود و [illegible] کار [illegible] و سعد السعود فرود رود و [illegible]
باران تجربت [illegible] که بدانند در سال در کدام ماه باران خواهد آمد [illegible] تجربه [illegible]
[illegible] ماه [illegible] هر روز [illegible] از دیگر [illegible] در آسمان [illegible] کنند اگر در [illegible] بروز
ابر در آسمان نه بینند دلیل کند که ماه تشرین اول باران نخواهد بارید و [illegible] درختان میوه [illegible]

[illegible]

در هفته مهرماه تشرین اول باران آید و اگر بهرکاه بینند دلیل کند که باران در هفته اول ماه تشرین اول ببارد و اگر در هفته چهارم ماه بروز
و شب هیچ ابر در آسمان نه بینند دلیل کند که ماه تشرین اول هیچ باران نبارد و اگر ابر سطبر بینند دلیل کند که باران سخت
بیاید و اگر ابر اندک و تنگ بود باران اندک بارد و از هر ماه همچنین هم تجربه بدین باید کرد که چنانکه از بهر ماه تشرین
هم تجربه شب [illegible] ماه کنند و تا [illegible] پادشاه [illegible] کاه دارند که [illegible] فصل ادل در حکم دلالهای کسوف شمس اگر
آفتاب بگیرد دلیل کند بر مرگ پادشاه بزرگوار و آشوب و اندیشه مردمان و نبات زمین خوب شود و نرخها میانه بود [illegible]
[illegible] رسد از سبب دزدان و ناامنی [illegible] فصل دویم در خسوف قمر اگر در بهار ماه بگیرد دلیل کند که اگر بوقت شنبه و دوشنبه
شود در آن دیار لشکر [illegible] سوخت بیشتر از فتنه و جنگ و خونریزی و باز پادشاه با ظفر باشد و دشمنان [illegible]
کنند و خبرها از ملکها کرده اند که دلیل کند بر بسیاری برف و باران و [illegible] مردم [illegible] پادشاه شام و جنگ و خونریزی باز
اهل شام بر دشمنان ظفر یابند و در ولایت با برجنگ و فتنه بود و زنان [illegible] بسیار افکنند فصل سیوم در حکم دایره شمس
اگر در بهار دایره آفتاب بینند دلیل کند که در آنجا هفت سال فتنه بیش و مرگ چهارپایان بسیار بود و نرخها ارزان بیشتر و جنگ [illegible]
در میان رعیت بسیار بود [illegible] فصل چهارم در حکم دلالهای دایره قمر اگر در بهار دایره قمر بینند دلیل کند بر [illegible]
و چهارپایان [illegible] [illegible] [illegible] باشند و در میان [illegible] و نبات زمین فراوان بود و ولایت
[illegible] فصل پنجم در حکم دلالهای [illegible] ماه [illegible] اگر در بهار هلال [illegible] دلیل کند بر زیادتی میوه ها و اگر [illegible] برگ
[illegible] دلیل کند بر بسیاری [illegible] درخت میوه و اگر [illegible] ماه [illegible] دلیل کند بر قحط و تنگی و مرگ چهار
پایان و اگر هلال [illegible] دلیل کند بر بسیاری نعمت و [illegible] و اگر هلال [illegible] دلیل کند بر مرگ پادشاه بزرگوار

و ترس و بیم مردم در میان [illegible] فصل ششم در حکم دلالهای ستارگان کبود اگر در بهار و یا جانب مشرق بینند دلیل کند بر مرگ پادشاه بزرگ
و نیز دلیل کند که پادشاه [illegible] با یکدیگر [illegible] و بسیار مردم در میان هلاک شوند و پادشاه با دشمنان ظفر یابد
و بسیار از ایشان هلاک کنند و اگر در جانب مغرب بینند دلیل کند که در آن سال [illegible] ارزان شود و لیکن [illegible] بسیار
بسیار [illegible] فصل هفتم در حکم دلالهای افتادن ستارها اگر در بهار ستارها بسیار افتد دلیل کند بر مرگ پادشاه آن ولایت و فتنه و جنگ
مردمان با یکدیگر و ناامنی مردم از دزدان و [illegible] زنان [illegible] و حبوبات و نبات زمین در میان بسیار بود فصل هشتم در حکم دلالهای [illegible]
اگر در بهار در جانب مشرق بینند دلیل کند [illegible] [illegible] مردم در مغرب و در ولایتها [illegible] پادشاه [illegible]
ملکا که در ولایت مشرق [illegible] بسیار بود فصل نهم در حکم دلالهای [illegible] اگر در بهار بجانب مشرق بینند دلیل کند که در ولایت
[illegible] جنگ [illegible] و یا بجانب مغرب بینند دلیل کند که در میان مردم [illegible] و [illegible] زنان [illegible] رسد [illegible]
با یکدیگر جنگ کنند فصل دهم در حکم دلالهای [illegible] در آسمان پدید آید اگر در بهار [illegible] بجانب مشرق بینند دلیل کند بر
سختی و [illegible] بسیار بود در میان [illegible] یا بجانب مغرب بینند دلیل کند بر فتنه و جنگ و [illegible] در ولایت [illegible]
بر دشمنان ظفر یابد [illegible] فصل یازدهم در حکم دلالهای علامت عجب که در آسمان پدید آید [illegible] پادشاه [illegible]
از آسمان پدید آید دلیل کند بر بیماری [illegible] مرگ بسیار و غم و اندیشه مردم و ترس و بیم و آشوب [illegible] در ولایت [illegible]
و حبوبات و نبات زمین بسیار بود فصل دوازدهم در حکم دلالهای [illegible] از هوا پدید آید اگر در بهار [illegible]
از هوا پدید آید دلیل کند بر غم و اندیشه مردم و خبرهای ناخوش و نیز دلیل کند که پادشاه بزرگ [illegible] هلاک شود و در [illegible]
بسیار از لشکریان [illegible] رسد [illegible] از آن [illegible] فصل سیزدهم در حکم دلالهای [illegible] کردن [illegible]

[illegible]

رعد بود دلیل کند بر بسیاری میوه ها و کشت و نبات زمین و مردم چهارپایان [illegible] بسیار بود و اگر [illegible] بزرگ
افتد دلیل کند بر کشتن مردی بزرگوار و خرابی شهرها و اگر بوقت [illegible] زاید [illegible] دلیل کند بر [illegible] سال و گرانی نرخها
و میوه ها و لیکن [illegible] بسیار بود و اگر [illegible] دلیل کند که [illegible] فصل [illegible] هم در حکم دلالهای [illegible]
برق اگر در بهار برق بسیار جهد دلیل کند که مردم در غم و اندیشه و تشویش باشند و در میان [illegible] بسیار [illegible] و نیز دلیل
کند که پادشاه [illegible] هلاک شود [illegible] از سبب آشوب در ولایت پدید آید فصل [illegible] هم در حکم دلالهای آتش [illegible]
[illegible] اگر در بهار آتش از هوا [illegible] دلیل کند بر جنگ و خصومت و خونریزی بسیار [illegible] [illegible]
[illegible] با یکدیگر [illegible] خصومت [illegible] از دزدان [illegible] در ولایت فصل [illegible] هم در حکم دلالهای [illegible]
باران سخت اگر در بهار باران سخت ببارد دلیل کند بر [illegible] در میان [illegible] میوه ها [illegible] مردم [illegible]
[illegible] و مرگ چهارپایان بسیار [illegible] گران کردد و مردم [illegible] فصل [illegible] هم در حکم دلالهای [illegible] اگر
در بهار [illegible] ببارد دلیل کند بر [illegible] و باد [illegible] و قحط و تنگی و جنگ و خونریزی بسیار و مرگ [illegible] و آشوب و ناامنی [illegible]
و [illegible] احوال مردم و جور و ظلم پادشاه بر رعیت فصل [illegible] هم در حکم دلالهای [illegible] فلک [illegible] از هوا اگر در بهار
فلک [illegible] از هوا ببارد دلیل کند بر قحط و تنگی و [illegible] و [illegible] و ناامنی [illegible] از دزدان [illegible]
اهل [illegible] و غم و اندیشه مردم در میان [illegible] فصل [illegible] هم در حکم دلالهای [illegible] اگر در بهار [illegible]
ببارد دلیل کند بر خصومت [illegible] پادشاهان با یکدیگر و غم و اندیشه مردم و [illegible] و [illegible]
[illegible] در [illegible] سال فصل [illegible] در حکم دلالهای پیدا شدن غبار [illegible] هوا اگر در بهار غبار [illegible] هوا پدید آید دلیل کند بر [illegible]

دیگر اینها و باران و نبات زمین و بیکسی مردم و خسران اهل تجارت و نیز دلالت کند که در میان برق بسیار افتد و زمین لرزه بود و نا امنی
فصل هشتم در حکم دلالتهای ظلمت و آتش کشیدن هوا اگر در ماه محرم تاریکی از هوا پیدا شود دلالت کند بر مرگ و بیماری بسیار و قحط و تنگی
طعام و جنگ و خصومت و خونریزی و مخالفت پادشاهان با یکدیگر و غم و اندوه مردمان و خبرهای اراجیف در میان
فصل نهم در حکم دلالتهای حیوانات که از آسمان اگر در ماه محرم ببارد دلالت کند که در میان ولایت [illegible]
قحط و تنگی بود و بسیار مردم در آنجا از گرسنگی هلاک شوند و مرگ چارپایان بسیار و غم و نبات زمین و کشت و زرع [illegible]
فصل دهم در حکم دلالتهای بادها که از هوا افتد اگر در ماه [illegible] از هوا افتد دلالت کند بر بیماری صعب مردم بزرگوار و در آن
ولایت هلاک شوند و مردم در غم و اندوه باشند از آشفتگی ولایت و نا ایمنی از سبب دزدان و ستم زنان فصل یازدهم در حکم
که از زمین شنود اگر در ماه [illegible] از زمین شنوند دلالت کند که پادشاه آن دیار را بسیار رنج و شغل پیش آید و در ولایت مضرت و فواید کنند
و سرانجام را اصلاح یابند و آتش استقلال سازند و زمین لرزه در میان بسیار بود فصل دوازدهم در حکم دلالتهای زمین لرزه
اگر در ماه [illegible] زمین بلرزد دلالت کند بر بیماری و مرگ پیران و آشفتگی و غم و اندوه مردم و اگر زمین لرزه رعد نبود دلالت کند که زمستان سخت بود
و در ولایت باران و باد و فتنه و خونریزی بود و اگر زمین لرزه شب بود دلالت کند که طعام و نعمت فراوان شود و پادشاه را پیروزی
اندر آن بر من فرو بکنند و ایمنی از دزدان و ستم زنان بود و در میان خونریزی و غارت بسیار بود فصل [illegible] دلالتهای ماه الهلال میان ماه [illegible]

سر روز بود پنجم روز از هر ماه برآید و سلطان حصه فرو شود و هم روز از هر ماه برآید و هم روز المتقدم فرو شود فصل [illegible] در حکم
دلالتهای کسوف شمس اگر در ماه [illegible] آفتاب بگیرد دلالت کند بر مرگ مردی بزرگوار و نیز دلالت کند که لشکری از جانب مشرق بیایند و شهرها بگیرند
و اینجا هلاک کنند و اگر رنگ کسوف گونه سرخ بود دلالت کند که در ولایتها جنگ و فتنه و خونریزی بسیار بود فصل [illegible] در حکم دلالتهای خسوف قمر

اگر در ماه [illegible] خسوف قمر بود دلالت کند بر صلاح احوال پادشاهان و بسیاری نبات زمین و میوه‌ها و غله بسیار بود و نیز دلالت کند بر فتنه و
جنگ و فتنه و خونریزی و باز ظلم پادشاهان زیاده و خرابیها و هزیمت شوند و بسیار از ایشان کشته شوند و بعضی از ملک خود آواره
گردند و گرانی و آب چشمه‌ها و رودها در ولایت مشرق جنگ و فتنه عظیم باشد فصل سیوم در حکم دلالتهای هاله شمس اگر در ماه [illegible]
آفتاب را هاله بینند دلالت کند که پادشاه در حرب کشته شود و در میان لشکریان فتنه و خونریزی بود و در ولایت آشفته گردد و از سبب
دزدان و ستم زنان خرابیها گردد و در آن سال ایمنی و نیکویی پدید آید و فتنه فرو نشیند فصل چهارم در حکم دلالت هاله قمر
اگر در ماه [illegible] هاله قمر ببینند دلالت کند بر کمی آب کاریز و چشمه و میوه‌ها بسیار بود و در میان کشتی بسیار غرق شود و گیاه و نبات زمین
بسیار و نرخ غله بسیار بود و امن و فراغت گستراند فصل پنجم در حکم دلالتهای دیدن ماه نو اگر در ماه [illegible] ببینند که هلال را است برآید
دلالت کند که مردم را و نعمت و رشد بسیار بود و اگر ببینند که کیاب قرین قرص است دلالت کند بر شر و در تردید سلامت مردم و کثرت
و وحشت و امنیت و صلاح خاطر مرعیت و اگر هر دو طرف هلال راست برآید دلالت کند که سال اهل لشکر بسیار و نیکو و روزی و
ارزانی بود فصل ششم در حکم دلالتهای ستاره‌های گیسودار اگر در ماه [illegible] ستاره گیسودار بینند دلالت کند بر جنگ و فتنه و خونریزی در آن
پارس خاصه که این ستاره در جانب مشرق ببینند و باران کم بارد و فساد میان مردم بود و در زمین مغرب و شغلها هر [illegible]
و بسیاری از ایشان کشته شوند فصل هفتم در حکم دلالتهای ستاره که افتد اگر در ماه [illegible] ستاره بسیار افتد دلالت کند که در میان
چارپایان بسیار بود و کشتیها در دریا غرق شوند و پادشاه بزرگ هلاک شود خاصه از جایی که این ستاره‌ها افتد و تشویش و آشفتگی بود
فصل هشتم در حکم دلالتهای قوس و قزح اگر در ماه [illegible] در جانب مشرق ببینند دلالت کند که در ولایتها پارس جنگ و خونریزی و فتنه باشند
بعضی از ملک گشته اند که در میان پادشاه مشرق و قریب جنگ و خصومت افتد و باز ظفر پادشاه مشرق را بود و بسیار از [illegible]

هلاک شوند و در همه ولایت غله و طعام بسیار بود و در میان پادشاه با رعیت و اهل از جنگ و خونریزی ... و اگر در جانب مغرب ببینند
دلالت کند بر بسیاری میوه و نوا و ارزانی نرخها و بسیاری نبات زمین و گیاه و در مغرب جنگ و فتنه و خونریزی بود از سبب [illegible]
فصل نهم در حکم دلالتهای رعد اگر در ماه [illegible] در جانب مشرق ببینند دلالت کند که در میان مردمان جنگ و خصومت افتد و خونریزی
بسیار و پیران قوم بر پادشاه غلبه کنند و اگر در جانب مغرب ببینند دلالت کند که در میان باران بسیار بارد و مردمان اندر بار
و ایمن باشند فصل دهم در حکم دلالتهای سرخی که در آسمان پدید آید اگر در ماه [illegible] سرخی با جانب مشرق ببینند دلالت کند بر قحط و تنگی
و خونریزی در ولایت مشرق و اگر سرخی با جانب مغرب ببینند دلالت کند بر آنچه که گفتیم در ولایت مغرب و تنگی یا نرسال در میان
صلح افتد و ایمنی پدید آید از پادشاه بر رعیت عدل و احسان باشد فصل یازدهم در حکم دلالتهای علامت عجب که در آسمان پدید آید
اگر در ماه [illegible] پدید آید دلالت کند که در میان مردم هلاک شوند و رعیت را از پادشاه رنج و ستم رسد و نیز دلالت کند که پادشاه بزرگوار
دیار هلاک شود و اهل تجارت در میان مضرت و زیان بسیار رسد فصل دوازدهم در حکم دلالتهای ماندن آتشی که از هوا پیدا شود دلالت کند
بر جنگ و خصومت و خونریزی در میان و مرگ مردم و هلاکت در روستاها و رنج بسیار و مضرت لشکریان و نیز دلالت کند که
پادشاه بزرگوار در میان هلاک شود فصل سیزدهم در حکم دلالتهای بانگ کردن رعد اگر در ماه [illegible] رعد بغرد دلالت کند بر فساد
شراب و کمی غله و حبوب و اگر پنجم این ماه رعد بغرد و ماه نو پیدا نبود دلالت کند بر بیماری گرم و خشک و یرقان و مرگ و [illegible]
و اگر هشتم این ماه رعد بغرد دلالت کند بر ابر و باران و مرگ چارپایان و شتر و اگر دهم این ماه بغرد دلالت کند که زنان آبستن را سبب
بچه از شکم بیفتد و درختان میوه را آفت رسد و اگر سیزدهم این ماه بغرد دلالت کند بر قحط و تنگی و مرگ چارپایان و شتر و اگر
پانزدهم این ماه بغرد دلالت کند بر مرگ جوانان و دختران دوشیزه و کمی انگور و آفت غله خاصه در آن سال و اگر هیجدهم این ماه [illegible]

دلالت کند بر مرگ جانوران و بسیاری غله و انگور و زیتون و اگر بیست و پنجم این ماه رعد بغرد دلالت کند بر سکوت شهرها و صلح لشکرها و ایمنی ولایت
و بسیاری باران و ارزانی نعمت و اگر در آخر این ماه رعد بغرد دلالت کند بر بسیاری آبهای چشمه‌ها و رودها و میوه‌ها و ایمنی مسافران و کثرت و فایده
اهل تجارت فصل چهاردهم در حکم درخشیدن برق اگر در ماه [illegible] برق بسیار جهد دلالت کند که در میان قتل و رزم و خونریزی بسیار
و مردمان اندر آن سال غم و اندوه بسیار بود و مردمان اراجیف گویند اما غله و حبوب فراوان بود و باران بسیار بارد و در میان قحط
پانزدهم در حکم دلالتهای آتش که از هوا به زمین افتد اگر در ماه [illegible] آتش از هوا به زمین افتد دلالت کند بر کمی آبها و نبات زمین و مرگ
گوسفندان و بسیار رسیدن آفت و بیماری تب و ستم کردن پادشاهان بر رعیت و مرگ و وحشت مردم و آشفتگی ولایت خاصه در آن سال
فصل شانزدهم در حکم دلالتهای باریدن باران سخت اگر در ماه [illegible] باران سخت ببارد دلالت کند بر زیادتی غله و کشتها و کثرت وحشت
مردمان اگر باران بسیار رود و اندازه بارد دلالت کند که مردمان آن ولایت را ترس و بیم و اندوه بود از پادشاهان و لشکریان از [illegible]
و نعمت فراوان شود فصل هفدهم در حکم دلالتهای باریدن تگرگ اگر در ماه [illegible] تگرگ ببارد دلالت کند که در میان بیماریهای صعب بسیار بود
مردم را و مردی بزرگوار در میان هلاک شود و مردم را کمی و منفعت کمتر بود اما باران بسیار بارد و نبات زمین فراوان باشد
فصل هیجدهم در حکم دلالتهای باریدن خاک سرخ از هوا اگر در ماه [illegible] خاک سرخ از هوا ببارد دلالت کند بر خشک سالی و کمی باران
و آبهای چشمه و رودها اندوه رعیت از مصادره و ظلم پادشاهان و آشفتگی ولایت و مرگ چارپایان و کمی نبات زمین فصل نوزدهم
در حکم دلالتهای باریدن برف و زمهریر اگر در ماه [illegible] برف و زمهریر بارد از اول دلالت کند بر بیماری صعب علتها و مرگ ناگاه و خصومت
و جنگ ملوک با یکدیگر و مضرت اهل تجارت و مرگ چارپایان خاصه در آن سال فصل بیستم در حکم دلالتهای پدید شدن
سیاهی در هوا اگر در ماه [illegible] غبار سیاه در هوا پیدا شود دلالت کند بر جنگ و خصومت ملوک با یکدیگر و دشمن زمستان و سرما [illegible]

وجوب و نبات زمینی در سال فراوان شود و ترسان راحت بسیار شود فصل منتسب یکم در حکم دلیلها طلوع نماید شیر اگر در بهار
بروز نماید بهار بسیار شود دلیل کند بر برکت اشیاء انبار در بهار و خشکی مردم از نا امنی خاصه در ترسان و بیم از زلزلها اندام
تجارت و قبرها دارا حیف بسیار کند فصل منتسب دویم در حکم دلیلها حیث ها سمت اگر در بهار باد سمت بسیار دلیل کند
در سال بسیار از مردمان بزرگ و سارق و شاهیر و شهریان و دان دیار هلاک شوند و غم مانند شیر مردم بسیار بود
و نعمت فراخ بود و باران بسیار بارد و درختان میوه بسیار آرند فصل منتسب سیوم در حکم دلیلها بانگ که از هوا شنوند
دلیل کند که مردمان بزرگوار و دان دیار هلاک شوند و تب و بیماریها صعب در سال بود و اهل تجارت را خسران و زیان
رسد از جهت زندان و سعه زنان دارا حیف بسیار کند فصل منتسب چهارم در حکم دلیلها بانگ که از زمین شنوند
اگر در بهار بانگ از زمین شنوند دلیل کند بر جنگ و خصومت ملوک و ولایت با برد خشکی و غم مانند شیر مردم و فساد میوه
و غله وجوب و نبات زمینی فراوان شود و قبرها دارا حیف بسیار کند فصل منتسب پنجم در حکم دلیلها زمین لرزه اگر در بهار
زمین بروز لرزد دلیل کند بر گرانی غله و طعام وجوب در همه شهرها و اگر با زمین لرزه ماه تا زمان سر روز بود تمام
دلیل کند بر بیماری و سخندان و ارزانی زنجا و اگر ماه تا از سر کم و یک بود دلیل کند بر بادهای سخت و بیماری بسیار و اگر زمین
لرزه شب بود دلیل کند بر نعمت و غله بسیار و بارانها و در بهار فی ابهاو کربتی شبها کاف از غذا فندان و در روز
زلزلها رو کوهستانات بهاری و برگ بسیار بود قد تمت الکتاب بعون الملک الوهاب فی یوم الاربعاء و عشرین شهر

جمادی الثانی سنه ۱۲۸۱ بید الاقل الاحقر [illegible]
علینقی ابن مرحوم

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین

الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی رسوله محمد و آله الطاهرین

اما بعد بر رای ارباب خرد پوشیده نماند که فرمان خداوند جهان پادشاه شرق و غرب خلد الله سبحانه رسید که بنده [illegible]
تا کتاب [illegible] مطالعه کند و اندیشه و خاطر بر کار دارد و جهد کند تا هر سخن در این کتاب [illegible] نوشته است [illegible]
این علم واقف گشت معیار [illegible] شرح [illegible] بیان کند از جهت کتابها نامی [illegible] هر چند که [illegible]
چندان نبود اما بنا بر اشارت آنحضرت بطاعت فرمان برداری فرمان مشغول گردد از دو تعالی برکت و اشارت خداوند عالم
خلد الله [illegible] روزی گرداناد [illegible] در اثبات طلسمات [illegible] احوال [illegible] عالم [illegible]
و بسبب حرکت فلک و شعاعهای کواکب اجزاء عناصر و کیفیات ایشان با هم امیزند و از امتزاج ایشان انواع مختلف از کائنات حادث
گردد از معدن و نبات و حیوانات [illegible] از گرما و سرما و ابر و باران و رعد و برق و قوس قزح [illegible]
اختلاف حرکات افلاک و کواکب و شعاعهای ستارگان عالم [illegible] یکسان نباشد [illegible] در عناصر و مرکبات یکسان نباشد
و مزاجهای مختلف در عالم پدید آید و بسبب اختلاف امزجه طبایع و صور انواع کائنات مختلف گردد [illegible] استعداد قبول ایشان مر قوتهای
فلکی [illegible] کائنات مختلف باشند [illegible] اجرام سماوی نیز از افلاک و کواکب [illegible] احوال

نباشند

نباشند بسبب بزرگی و خوردی اجرام ایشان و دوری و نزدیکی [illegible] در فور و سیکی [illegible] در حرکات [illegible]
این تاثیر فعل ایشان در کائنات [illegible] از کائنات که قوت استعداد قبول ادراک فعل موثر [illegible]
و موثر [illegible] قوت تاثیر [illegible] ماتم موثر [illegible] فعل تمام بکند [illegible] از این موثر حاصل [illegible] کامل باشد
و اگر بر خلاف این [illegible] صورت ناقص [illegible] تجربه و قیاس [illegible] و طبیعت و قوت [illegible] از کائنات [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] خاصیت [illegible] اجزای سماوی [illegible] قرانات کواکب و کسوفات [illegible]
هر یک از فلک البروج [illegible] معلوم [illegible] قرانات و کسوفات [illegible] وجوه بروج و در حدود
کرده اند و بعد از آن تدقیق کرده اند و در هر درجه از درجات فلک البروج امتحان کرده اند [illegible] طالع مردمان نیز تجربه کرده اند
و از اتفاق و احوال مولود خاصیت و قوت درجه معلوم [illegible] سیصد و شصت درجه از فلک البروج خاصیت [illegible]
و تاثیر معلوم شده است [illegible] خاصیت و قوت کواکب [illegible] احوال [illegible] نصف النهار [illegible]
که معلوم شده است که هر صورت از انواع کائنات که هست بر فلک مانند او [illegible] صورتی [illegible] مثال [illegible]
[illegible] بر فلک [illegible] ایشان [illegible] صورتها [illegible] طلسم [illegible] قوت صورت
از صورتهای فلکی [illegible] از صورتهای [illegible] صورت مناسب یکدیگر باشند [illegible] کیفیت استعمال طلسم
[illegible] از جمله جواهر [illegible] مشابهت و ملاقات تمام است با نفوس افلاک و کواکب [illegible] نفس فلکی [illegible] اثر است
در کائنات نفس انسانی [illegible] اثر [illegible] شهوات طبیعی [illegible] و از این سبب اصحاب طلسمات عبادتها کنند
و ریاضتها کشند و رنج دارند بسیار و نمازها کنند [illegible] از علایق دنیاوی والاثر طبیعت پاک دارند تا نفس ایشان قوی گردد

و رویع [illegible] تا با دیگر قوتها یار شود و قابل فیض گردد آنگاه وقتی طلب کنند که کواکب شعاعهای ایشان در صورت [illegible] از فلک
البروج که آن صورت و آن کواکب [illegible] باشند [illegible] آن صورت [illegible] از کائنات که مقصود [illegible] آنگاه [illegible]
آن صورت و کواکب بر بالای افق باشند و درجه از درجات فلک طلوع کند که مناسب آن صورت و کواکب باشند در قوت و خاصیت
در آن وقت تمثال از سر [illegible] یا از چیزی که قوامی محکم دارد [illegible] مانند آن صورت فلکی و دیگری کنند [illegible]
درجه [illegible] طالع [illegible] در مقابل آن صورتها فلکی [illegible] آن صورت فلکی بر این تمثال [illegible] آنگاه [illegible] باشند
تا آن مقصود بجا [illegible] اما منفعت طلسمات ظاهر است از بهر آنکه مقصود از طلسم یا دفع شر [illegible] دفع [illegible]
قحط یا دفع جانوران [illegible] یا [illegible] ظفر [illegible] کنند بر دشمن یا از جهت [illegible] و حاصل [illegible]
کشش و عا [illegible] و مستور داشتن [illegible] این علم [illegible] متکلم [illegible]
علم فلک [illegible] استنباط کرده اند [illegible] جلالت قدر و شرف موضوع [illegible] منفعت [illegible]
همه علمها [illegible] ایشان [illegible] اسرار [illegible] در میان نهاد [illegible] داشتن [illegible]
والبته [illegible] دانایان ایشان [illegible] از جهت آنکه هر کس [illegible]
با اسرار [illegible] واقف [illegible] واجب [illegible] از [illegible] گردد [illegible]
جهت که [illegible] سبب [illegible] پنهان داشته اند [illegible] که هر کس [illegible] از جهت [illegible]
از بهر آنکه [illegible] رسانید بسیار [illegible] قرآن [illegible]
کرده [illegible] سبب [illegible] پنهان داشته اند [illegible]

درجه اول از برج حمل [illegible] در این کتاب [illegible] نوشته [illegible] میان اوراق این کتاب [illegible]
و بالوان مختلف از جهت علامت [illegible] از جانب راست این درجه [illegible] از جانب چپ او [illegible]
[illegible] هر که بدین درجه زاید [illegible] مرد [illegible]
درجه دوم از برج حمل [illegible] درجه [illegible] درجات [illegible] سامان است
و برابر از جانب [illegible] از جانب [illegible] هر که بدین درجه زاید [illegible]
[illegible] درجه سیم از برج حمل [illegible] درجه [illegible] از جهت [illegible]
و برابر از جانب [illegible] از جانب چپ او [illegible] هر که بدین درجه زاید [illegible]
[illegible] درجه چهارم از برج حمل [illegible] درجه [illegible]
از جانب راست [illegible] از جانب چپ او [illegible] هر که بدین درجه زاید [illegible]
[illegible] درجه پنجم از برج حمل [illegible] درجه [illegible]
جانب راست [illegible] از جانب چپ او [illegible] هر که بدین درجه [illegible]
درجه ششم از برج حمل [illegible] از جانب راست [illegible] از جانب چپ او [illegible]
[illegible] هر که بدین درجه زاید [illegible] درجه هفتم از برج حمل [illegible]
در این درجه [illegible] از جانب راست [illegible] از جانب چپ او [illegible]
[illegible] هر که بدین درجه زاید [illegible]

عجایب بود درجه هشتم از برج حمل چشم زخم برآید درین درجه باز سینه کوشت و از جانب راست او برآید مهتار زورق
و از جانب چپ او درود کرده ای اهیمن هر که برین درجه زاید گزاف کار و خیل شود و خران راغب شود درجه نهم از برج حمل
زحمت برآید درین درجه دسته خوبی سبز زنبیل کنی و برآید از جانب او کنوت و برگ غربال کم پری پر فرزند افتد و از جانب چپ او
برآید و بنال منها اهیمن هر که برین درجه زاید اندک و بسیار رحمت بود و قدر او نزد مردمان بزرگ بود درجه دهم از برج حمل
زحمت برآید درین درجه کودکی بر دست راست او کفکیر و در دست چپ او دوات و برآید از جانب راست او انگشتری اهیمن
لکن او هم از او و برآید از جانب چپ او زبانه ترازو و در فرس حیا هر که برین درجه زاید زیرک و عالم بود و جای خواجه و مرکب او دو زخ بود
درجه یازدهم از برج حمل شالی برآید درین درجه مردی سخت دراز و سینه چشم بر جای قرار گیرد و پیوسته میخ در دو دست بندد و برآید از جانب
راست او قوصره بشیر و برآید از جانب چپ او دریا و بسیار دختر کبوتر هر که برین درجه زاید پیوسته عاشق بود و طرب ظرافت جوید انبوه
صحبت دارد و صبور و شجاع بود لکن فرخ بود با خسیسان صحبت دوست بود با مردم و شوخ کن بود درجه دوازدهم از برج حمل بنید برآید درین درجه مردی
نارو دستار و برآید از جانب راست او سنترة و از جانب چپ او سفط در وی مناقب دزدان و سنر هر که برین درجه زاید
خبیث و معاقد و محصل بود و منفعت بجهی کسب کند درجه سیزدهم از برج حمل چشم زخم برآید درین درجه کسی دیوانه با سفال یاری
سر کنند و برآید از جانب راست او در دست کرم خانه مخروز و از جانب چپ او مهیمان اهیمن هر که برین درجه زاید کاهن و منجم و فال گو
بود و نام بهره بود از علم پروران درجه چهاردهم از برج حمل منفعت برآید درین درجه طبله از او آواز برآید که خوانند درجه سلسله [illegible]
و در بی در رود و در مازدراز و برآید از جانب راست او پرده و از جانب چپ او قبه ها از مردم هر که برین درجه زاید عاقل
بود و درست رای و فن او در هیچ چیز خطا نبود درجه پانزدهم از برج حمل زحمت برآید درین درجه ستاره دو سر و مخراقی از فوط تاقه و برابر

راست

راست او مردی ملق جامه و از جانب چپ او برآید مردی روزنه دار و کار برآمده تشنه هر که برین درجه زاید زبان آور و بخوی جوانمرد کریم
هر چه بر دست آورد ببخشد درجه شانزدهم از برج حمل شالی برآید درین درجه سه خنور شراب و از جانب راست او برآید نگینه از
آبگینه با قیمت و دسته طبل و از جانب چپ او برآید پیرزنی سلاب هر که برین درجه زاید فاسق و دروغگوی و خبیث باشد
و صفتهای باریک کند و بسیار دست بود درجه هفدهم از برج حمل چشم زخم برآید درین درجه مردی نازک و سیر کوار نرد و مورها [illegible]
و از راست او برآید سرکه کوشهای او بر زمین اویخته و از جانب چپ او برآید پریها که خنز ارذل برده هر که برین درجه زاید
همت او از ضاعت دست او بود و پیوسته تنگ عیش بود جهان جوانمرد و غم که هیچ چیز نزدیک او قرار نگیرد ملک او پیوسته
ارد به هر درجه هیجدهم از برج حمل بنید برآید درین درجه بزه کار که از تن او عرق بر چهره مردی برگشت او برآید و از جانب
راست او برآید انواع ترها و از جانب چپ او برآید شال و دفاتر شمار بر خصب هر که برین درجه زاید درست کار بود صبور
کرد او بیاران صحبت دارد و بیم که هلاک او در آب بود درجه نوزدهم از برج حمل زحمت برآید درین درجه چیزها دراز از درخت [illegible]
ان و برآید از جانب راست او سر کلاغ از تن جدا کرده و کف دست بر فلک نا خشن در هر از قوم که پر زنند و از جانب چپ او
برآید مردی که میخواند درها و کتابها آنچه در خانها است بنزد و هر که برین درجه زاید سعید شود لکن در کار زبان فصیح و فراخ
بود گزاف صحبت دارد اما از اندک به درجه بیستم از برج حمل زحمت برآید درین درجه بیابانها که برق زنند و شیشها شکسته
و جو بر طلقان و برآید از جانب راست او قصب شکسته و از جانب چپ او دروزه بر جانشته جامه کرفته هر که برین درجه زاید
بر کشتها صبور بود [illegible] کرد و سبکبار بود که عقل و تردد و سیار بود و حالها ماند بر شکل بعد و سست عزیمت و بلند همت باشد
درجه بیست و یکم از برج حمل شالی برآید درجه بار شتری که کوشت از او باز کرده باشند و خشم از [illegible] او بود و مردی [illegible]

و برآید از جانب راست او سبدی از برگ خرما و پارها نان و مهمان اهیمن کوتاه و تیر و از جانب چپ او قصب رشتهای [illegible] دست
سلسله باریک محکم هر که برین درجه زاید شجاع و بخشنده و جوانمرد و دراز ریش مشهور بود درجه بیست و دوم از برج حمل بنید برآید درین درجه
مردی بد حال کرده جامه سیاه که نه پوشیده و برآید از جانب راست او پوستها مخرج و نمک ثلج و شترها بسیار و برآید از جانب چپ او
پیرزن که میلرزد و پیر و شیر پرده جهان کاهل ضعیف دست و پای هر که برین درجه زاید بدبخت و بدکار بود و تنگ سیم بود درجه بیست و
سیم از برج حمل چشم زخم برآید درین درجه قدحهای خورد از میوه مردی و کوسها که دستاری بافند و یکدیگر و در آن باری خیط
و از جانب راست او برآید سه دوغ مصر و دست بزکر دب بارکها و از جانب چپ او شریشه و قفه خالتر و تقه خاک هر که
برین درجه زاید کاهل و شوم باشد و تنگ روزی بود خالق و رازق خود را نیز نشناسد درجه بیست و چهارم از برج حمل زحمت برآید
درین درجه مرد زد سینه سبز چشم بد دل و از جانب راست او برآید متاعی که ایشان و زود بیع باشند و از جانب او در خر
فندق و در خر کز و کفش بود خرب ولیکن بی منفعت هر که برین درجه زاید ریکیک عقل و لکنتر و خوشخوی بود درجه بیست و
پنجم از برج حمل زحمت برآید درین درجه زن طرار و محتال و مردی با او فرس نابینا و میزان هر که مردم را بدین فرس نور بیند
و از جانب راست او برآید قرعه بزرگ و مردی بدحال و بدبخت و در سر اهیمن و از جانب چپ او ازار شاهانه و قوصره
هر که برین درجه زاید صبور و حلیم بود و دقیق طبع و رفتار نازک بود درجه بیست و ششم از برج حمل شالی برآید درین درجه مرد بزرگ تا زند
با طنبور و بربط و دسته کلیدها و از دست راست او برآید درخت موز و از جانب چپ او برآید چوب سبز تراشیده و ایار
هر که برین درجه زاید بزرگ قدر و عظیم الملک و فراخ روزی و تنگ دل و دشوار کار بود درجه بیست و هفتم از برج حمل بنید برآید
درین درجه بکره دلو چوبی و تکرک بسیار سفید و از جانب راست او برآید ساباط تاریک و درختان بسیار و از جانب

او بالی از حصوات [illegible] جوبه درخت البیده هر که برین درجه زاید مردی بدبخت بود و ضعیف بود و در زرد خام [illegible] چشم و دراز ساعد و ساق
درجه بیست و هشتم از برج حمل [illegible] برآید درین درجه پیرزنی زشت منظر و شوم با او قوصره بزرگ و از جانب راست لکن رویین ز نگاه
کرده و از جانب چپ او برآید سلم کرد و کشته و فرزندشان هر که برین درجه زاید بیرنج کن و بسیار خوف و کاهل بود و از هر چیز بترسد
و فال وز بود بسیار ربا روا دارد درجه بیست و نهم از برج حمل زحمت برآید درین درجه باشتر برآمدی بزرگ و شبها کنند در و پار داره
جانب راست او برآید چیزی تاریک عجب که نماند خرچیت و از جانب چپ او درسیم برآید هر که برین درجه زاید
زنده بود ترسنده و مفاخر دارد که بران کسب کنند و بیمی بسیار و هر چه جنگ آرد باشتر نفقه کند درجه سی ام از برج حمل شالی برآید
درین درجه پرده ها و ملقان سینه و دیزها که بهر بربط و طنبور بود و از جانب راست او برآید زنی بزرگ که بالس بیبا چند
و از جانب چپ او مقنعه تنگ وکز دمی بر بینی درجه هیچ کس نبرد ایرا از حب [illegible] و تاریک و دوده فرزند الاخت سنگ بزرگ
در طلوع درجات برج ثور
درجه اول از برج ثور شالی برآید درین درجه بلند آزاد و سه سلسله و غلاف برگ خرما و از جانب راست او ابتدا و بسیار رها
و از جانب چپ او دریچه بزرگ و محیطها فراخ مکشوف هر که برین درجه زاید پارسا و نیکوکار و ظریف بود مردم و بدحال
و همیشه کار به منفعت کند درجه دوم از برج ثور زحمت برآید درین درجه دو سر گاو و زهره او هر که برین درجه زاید
شوم و بدبخت و بدحال بود همه عمر خویش بسبب بیعقلی و نادانی درجه سیم از برج ثور برآید درین درجه ماهی بزرگ که [illegible]
بزرگ دارد و نیمه از اژدها بزرگ و چیزی مانند کفک دریا سپید و زهره برف خشم و نیمه تاریک هر که برین درجه زاید کاهل
و چیز بود و در روحها اهیمن که [illegible] در صورت [illegible] درجه چهارم از برج ثور چشم زخم برآید درین درجه
جامه بریخ سخت سبز و چیزها تا ناز و عشیرها و ریحان سنداس هر که برین درجه زاید مانند ستور بود و در بیعقلی [illegible]

بازی بسیار کند اما از عمر ساده بزرگ باشد و درجه پنجم از برج ثور زحمت برآید درین درجه صورت [illegible] مروارید [illegible]
سبز [illegible] هر که برین درجه زاید دلیر و جبار [illegible]
درجه ششم از برج ثور [illegible] برآید درین درجه [illegible] هر که
برین درجه زاید [illegible] درجه هفتم از برج ثور برآید
درین درجه [illegible] هر که برین درجه زاید ضعیف [illegible]
درجه هشتم از برج ثور [illegible] برآید [illegible]
هر که برین درجه زاید عالم و بزرگوار [illegible] درجه نهم از برج ثور برآید درین
درجه [illegible] هر که برین درجه زاید [illegible]
[illegible] درجه دهم از برج ثور برآید درین درجه صورت [illegible]
[illegible] هر که برین درجه زاید [illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

مردمان قمار بزرگ باشد و پیوسته کتب مطالعه کنند درجه بیستم هم از برج جوزا زحل برآید در هیئت صورت قصبه از زر و مروارید
طوق زرین هرکه بزیر درجه متولد شود شادمان و دلخوش و خوش طبع و نیکوکار و صاحب نزار ... باشد و از او خوش شود
درجه بیست و یکم هم از برج جوزا شتری برآید در هیئت صورت مردی ناقص عقل و دیوانه زشت کردار سیه رنگ هرکه بزیر
درجه متولد شود بد و غم اندک ... دوار باشد درجه بیست و دوم هم از برج جوزا زحل برآید
در هیئت صورت شیر گرسنه دم باز کرده ... از صید ... هرکه بزیر درجه متولد شود بزرگ چشم و اندک عقل باشد و از
چیزها گریزد ... درجه بیست و سیوم هم از برج جوزا شتری برآید در هیئت صورت ... از نیزه
و طبق ... هرکه بزیر درجه متولد شود ... باشد
بخشم ... درجه بیست و چهارم هم از برج جوزا مشتری برآید در هیئت
خنورها ... هرکه بزیر درجه متولد شود ... درجه بیست و
پنجم هم از برج جوزا شتری برآید در هیئت صورت ... باشد و ... بر رونه
هرکه بزیر درجه متولد شود ... درجه بیست و ششم هم از برج جوزا چشم زحل برآید در هیئت صورت
ماهی ... هرکه بزیر درجه متولد شود ... و از ...
خوش ... درجه بیست و هفتم از برج جوزا زحل برآید در هیئت صورت ...
و کوشت ... هرکه بزیر درجه متولد شود ... درجه بیست و هشتم از برج جوزا شتری برآید
در هیئت صورت ... هرکه بزیر درجه متولد شود مردی باشد که مردمان را دعوت کنند بر دوان ...

قبول

قبول کنند و نیکو دارند درجه بیست و نهم از برج جوزا زحل برآید در هیئت صورت تخم سپندان و عدس و لوبیا
و نخود هرکه بزیر درجه متولد شود مسرف باشد ... و گناه کار و شراب دوست دارد درجه سیم از برج جوزا
زحل برآید در هیئت صورت ... باشند و ... هرکه بزیر درجه متولد شود
... درجه چهارم از برج جوزا شتری برآید در هیئت صورت مردی سالم ...
سیاه و تخم شلغم و برگ چغندر هرکه بزیر درجه متولد شود ناقص عقل باشد و ... مطالعه کتب دوست دارد
درجه پنجم از برج جوزا شتری برآید در هیئت صورت زنی ... هرکه بزیر درجه متولد شود
... درجه ششم از برج جوزا شتری
برآید در هیئت صورت ... هرکه بزیر درجه متولد شود ...
... درجه هفتم از برج جوزا زحل برآید در هیئت
صورت زنی ... هرکه بزیر درجه متولد شود عالم باشد و در کارها زیرک و حکیم ...
... درجه هشتم از برج جوزا چشم زحل برآید در هیئت صورت ...
... هرکه بزیر درجه متولد شود نیکوکار و ... دوست دارد درجه نهم از برج جوزا
شتری برآید در هیئت صورت ماهی ... و صورت مرغی ... هرکه
بزیر درجه متولد شود در ... و حق و صواب ... درجه سی ام از برج جوزا
زحل برآید در هیئت صورت ... بر ... و جامها ...

در طلوع درجات برج سرطان

هرکه بزیر درجه متولد شود تنگ معیشت و بدبخت باشد ... درجه اول از برج سرطان
شتری برآید در هیئت صورت ... هرکه بزیر درجه متولد شود
... درجه اول از سرطان ...
... درجات ... درجه ...
... درجه دوم از برج سرطان ... برآید در هیئت صورت ...
و از جانب راست او ... و از جانب چپ ... هرکه بزیر درجه
... درجه سیوم از برج سرطان زحل برآید در هیئت صورت ...
... و از جانب راست او ... و از جانب چپ او ...
... هرکه بزیر درجه متولد شود ... تنگ معیشت باشد درجه چهارم
از برج سرطان شتری برآید در هیئت صورت ...
راست او صورت ... و از جانب چپ او ... هرکه
بزیر درجه متولد شود ... درجه پنجم از برج سرطان
زحل برآید در هیئت صورت ... و از جانب راست او ...
... و از جانب چپ او ... هرکه بزیر درجه متولد شود ...
... درجه ششم از برج سرطان زحل برآید در هیئت صورت ...

الاجزای

الاجزای ... و از جانب راست او مردی فیلسوف تمام کار و از جانب چپ او ...
... هرکه بزیر درجه متولد شود ...
... درجه هفتم از برج سرطان زحل برآید در هیئت صورت ...
... و از جانب راست او ... و از جانب چپ او ...
... هرکه بزیر درجه متولد شود ... درجه هشتم از
برج سرطان شتری برآید در هیئت صورت ... و از جانب راست او
... و از جانب چپ او ...
... هرکه بزیر درجه متولد شود ...
... درجه نهم از برج سرطان زحل برآید در هیئت صورت ... و از جانب راست
او ... و از جانب چپ او ...
... هرکه بزیر درجه متولد شود ... صاحب ...
... درجه دهم از برج سرطان برآید در هیئت صورت ...
... و از جانب راست او ... و از جانب چپ او ...
هرکه بزیر درجه متولد شود ... درجه یازدهم از برج سرطان
شتری برآید در هیئت صورت ... و از جانب راست او ...

و حصنها بنا کرده در میان ان و حصنها منکرین محمد و از جانب چپ او پنج عدد جامه و دست عدد سکه البکینه صافی هر که
بر این درجه زاید نیک بخت و دراز عمر و مال دار و مقبول سخن و درست کردار باشد و درجه دوازدهم هم از برج سرطان چشم زخم
برآید در هند به صورت طفلی گرسنه او را سر و بزرگ چیزی می طلبد از ندو و از جانب راست او برآید شغال و روباه و بیک
و از جانب چپ او اطراف کوهستان و روباهی ان چیز مردم و سم هر که بر این درجه زاید دراز عمر و حسود و بد نیت
بد خواه اهل علم و صحت دارد و دراز عمر و فرزندان او نباشد و درجه سیزدهم هم از برج سرطان رحمت برآید در هند به صورت
چنبر صورت مردم و او چیزی فرا کند و سخن مشهور گوید و از جانب راست او برآید حصنها و جایها در میان حصنها البته
و از جانب چپ او برآید طبق چوبین خورد و دو نار دان و مویز و سیمان هر که بر این درجه زاید حکیم باشد خیر و صحت و ادب
و عالم و مقبول و درجه چهاردهم هم از برج سرطان رحمت برآید در هند به صورت دو فرش اخبار پیشینیان بر صورت
کوه و از جانب راست او برآید کوهها و نفیر و درختهای لطیف و از جانب چپ او برآید درج کتابهای اخلاق کریم
بر شتر اند خوانده و درجه پانزدهم هم از برج سرطان رحمت برآید در هند به خوردن اشتر خو چینی بر ایشان ریاکار و زر بر دوش
و بالش ریا کار و از جانب راست او برآید حشیش سبز و بیشه سبز مانند و درخت زیتون و از جانب چپ او سپاهی که لوبیا دارد
سی شاید و سوی سوسن هر که بر این درجه زاید گاه عمرو با قوت باشد و مخالطت اهل اسلام و تیرانداز صحت دارد
و درجه شانزدهم هم از برج سرطان چشم زخم برآید در هند به مرغی که او سه بر قلم خوانند زکاه روز یا بیت از پر طاوس افتاب
هر بر سر که رسد از فال نیک بانه مرغ ولیکن شود برآید از جانب راست او چیزی زنگین به دو نیم بریده و از جانب چپ او
صورت اطریه صحبت نگاشته و از تیغ رساد گنجه هر که بر این درجه زاید طالع حکیم نیکو تدبیر و در ایام او قدر علم و اهل علم

اورو صورت ... [illegible]

بانو ناز

زیارت خود و در شیر اطمینان دارد درجه هفدهم هم از برج سرطان شاهی برآید در هند به صورت فرشتگان باز
در حشمتها چو آتش چنانکه همه کس از ان بترسد از اهل زمین بدان سبب دراسمان سر علیم بیاید بیت و از جانب
او برآید کاسه چوبین پر کژدم و از جانب چپ او برآید زر در بال که هر چه جنبش خود بشکند چنانکه غرق خواهد شد و لکن
هر گز غرق نشود هر که بر این درجه زاید طالع رحیم و مرد نماز شناس باشد و کردار نیک صحت دارد و اهل ملکت او از جاها
این و ملت ها او بشتر چهار سال در چهار ماه باشد و درجه هیجدهم هم از برج سرطان هند برآید در هند به صورت فرزندان دو خانه
و خانه کیان این ملک ها و از جانب راست او برآید ترکیب لذیذ پر درم و ماه فراخ و یک دینار و از جانب چپ او برآید کوه
سیمرغ چو بیشه حکم بیت و شکر زر برآورده ورم و درست هر که بر این درجه زاید در ویش کار و به بخت باشد و با مردمان
اشنائی نکند و کارهای خیر صحت دارد و درجه نوزدهم هم از برج سرطان شاهی برآید در هند به مردی التیام ناز میکند بر
افتاب و بر دو شمع میکند و از علم نجوم بخواهد و از جانب راست او برآید مشک و عنبر و کافور و زعفران و هر چه ازان
بوی خوش بود و از جانب چپ او برآید سک خورد و سید و فربه و نیکو هر که بر این درجه زاید کریم باشد آتش نکیرد و نیکو باشد
کنند و رحمت کنندها بر مردمان و درجه بیستم از برج سرطان رحمت برآید در هند به صورت افتاب چنانکه از و نور
زر ادو در او هیچکس شراند کبریت و از جانب راست او برآید حقه نیکو از زر و سیم که قیمت او کرده اند و از جانب چپ
او برآید خلخال و کوشوار زنان و بتان هر که بر این درجه زاید شد و نیز در نماز صحت و حشم کیرها از فرمان
در هر کاری و درجه بیست و یکم از برج سرطان رحمت برآید در هند به صورت مردی که در جنگ کارها معرکه کرد و کرد او
مرغان فرازامد از کشت او بزنند و از افزاد و سه نگاه میدارند از این مرغان چنانکه پر بعضی از ایشان می بزدند از ان فرو

تا مرغان نزد کسی انیر ده بیاید و از جانب راست او برآید کنهای انیر ده خوش کره چنانکه بر هم ناخنها رسد
و از جانب چپ او برآید خنورهای سفالین نو پر اب صافی خوش از جهت شستن انیر ده و انیر ده همچنان سبد و بیت
سال با مدد و افراد و سه نگاه میدارد از مرغان هر که بر این درجه زاید در عالم بشر و جوانمرد و رحیم و او سه غلامان باشند
در جهان پراکنده و اموال او سوداگری کرده و انیر و هیچ ذخیره نکند و ملک بیش فره هر بر و درجه بیست و دوم از برج سرطان
شاهی برآید در هند به ابنا بنای حبوب از جهت تخم و حصیری بنفش از عمل شیخ عظیم و از جانب راست او برآید عاج
حصیر یا خشتی حصیر نو بسته از کم و از جانب چپ او برآید بالشهای حریر که هیچکس شراند هر که بر این درجه زاید بیناکی
حال باشد در معاش و منتها نهند مردمان او طریق عبادت بیاموزد و کم خوار و ضعیف معده بود و درجه بیست و سوم از
برج سرطان شاهی برآید در هند به جنگ بر بط و طنبور نای و قرابهای پر سه بسته و از جانب راست او برآید
سه مردانی پر سر سرو و خشتی میده هم بهتر از انست که کس از انده هم در خیم کند و از جانب چپ او برآید قصبها که از
اینان آواز برآید اهل تکلف کار دارند و غیر ایشان کس را دو سه بار شراند هشت هر که بر این درجه زاید بر هر چیز علمها و صنعت
کند از زر و سیم و روی و اهن و درجه بیست و چهارم از برج سرطان چشم زخم برآید در هند به درخت الجی و درخت خرنوب
شاهی و یک نیمه از درخت انجیر هم منفعت که از جهت هیزم بکار دارند و از جانب راست او برآید دستهای برگ خرما
نکافته از جهت بار بزن و از جانب چپ او برآید خیمه بزرگ پلاسین ستوری بر و بسته و علف در پیش او نهاده هر که بر این درجه زاید
زاید احمق و خائن بود و او خوار باشد و درجه بیست و پنجم از برج سرطان رحمت برآید در هند به زنها و ریاحین بابها و کلها
و از جانب راست او برآید تمر یا اب صاف و از جانب چپ او برآید سبوها و برف و انداز کنها و در ریحانها هر که

بر این

بر این درجه زاید در کارها بزرگ خوش کند و حساب و کتاب در او فرو رسد و درجه بیست و ششم از برج سرطان
شاهی برآید در هند به صورت سرایها بنا کرده و کجی درخت بخته و کاه خورده سبوها و سبز و از جانب راست
او برآید کاو خشیش زرد و تباه شده و بادها و سفال و از جانب چپ او برآید خم پر خاک و سبوی نو هیچ هر که
بر این درجه زاید مردی نیک رفتار ساخته در صنعت ها کسب کند سرای او فراز با خیاط و درجه بیست و هفتم از برج سرطان
رحمت برآید در هند به صورت کرمان دیو شکان و شیر ماهیان خورده و بزرگ و سنگهای که پوسته می جنبد و از جانب
راست او برآید دو کبک و مرد و طبع و کرم تره بزرگ و سبز که پاهها اندر او و از جانب چپ او برآید بیت
بر وصف بسیار که بیم باشد هر که بر این درجه زاید عالم و ماهر باشد و کنک و دلالی باشد و درجه بیست و هشتم از برج سرطان رحمت
برآید در هند به ترک و برف که پیوسته میکیاز ندیر ایشان و سیل سیاه که صاعقه او بود باشد و از جانب راست او برآید کرم
مانند مرغابی که در میان لجن باشد و کرمان خورده و از جانب چپ او برآید پری کرگسته سر برافراخته و بهانه اهنین هر که
بر این درجه زاید مسافر و از صنعت فرنج باشد و پیوسته تنک روزی بود و خیرات و صدقه دادن صحت دارد و درجه بیست و
نهم از برج سرطان چشم زخم برآید در هند به چراغها به دهن و باب زن اهنین خلق و مراد شراب دامادر
از جانب راست او برآید جامه رمونها ردی غرقه شده و کبر سیاه و از جانب چپ او برآید کشاد بستان هفته وجها
درست و با ردی و رهو الکه دوم ... چنانکه هر که بر این درجه زاید بامه شیدا یا اندک زید خاصه انکاه که قرار اندازد
و درجه سی ام از برج سرطان شاهی برآید در هند به صورت مردی التیام که در حجاب روزها او سه حجابت میکند و از جانب
راست او برآید مردی پر در او نشان نیکو جامه خلق دری چیم و از جانب چپ او برآید درخت خرمای بار دو در فرود شیرین

در طلوع درجات برج اسد

هر که بر نیدر به سعد صنعتها خسیس کند چنین چهار پا یا طلا یا از جهت کنز زر زند یا مرد ما نا امنخوه که کنند درجه اول از برج اسد
شکل برآید در نیدر به از سلاحها شمشیر و سنان و جوشن و حلیها الیها و از جانب شوکت او برآید فیل سپید [illegible]
و از جانب چپ او برآید صراحی شراب و عسل و خوردنها هر که بر نیدر به سعد ظالم و خبیث و دزد و تهمت زننده
از خویشان درجه دوم از برج اسد بنده باید در نیدر به چیزها یکه جانوران طلا زرد زنند و علمهای [illegible] و از جانب
شوکت او اینها بسیار و سنگ سیاه از جهت حب و چیزی صلیب تخت طبل و از جانب چپ او برآید خمیره بر زهر کشنده در حال
بکروه خفر درجه سوم از برج اسد چشم زخم باید در نیدر به کتابها در باطل [illegible] و در کوزه طنبور و زیر طنبور و بربط و از
جانب شوکت او برآید افعی و [illegible] بزرگ و بخور [illegible] از او بگریزد و از جانب چپ او [illegible]
و دیوارها از چوب ترت هر که بر نیدر به سعد زیرک و تیز خاطر شود در هر علمی که بگیرد او را حاصل شود اما کشنده و خونخواره باشد
درجه چهارم از برج اسد زحمت باید در نیدر به صورت سنگ سیاه و طبل بسیار روی و گنجشک و از جانب شوکت او پستانها
و موی سر و دندان ماهی و از جانب چپ او شاخها و درخت ملبسان و دسته موی هر که بر نیدر به سعد دروغ گو [illegible]
شود و بدکردار و لیز از حیلها تا بنیاد شود درجه پنجم از برج اسد زحمت برآید در نیدر به سر [illegible] ماهی و [illegible]
بر سواس و صنعت نیکو خانه و [illegible] و از جانب شوکت او باید سفالها شکسته و کتابه در [illegible]
و از جانب چپ او برآید کمان مردی ترک و سلاح او و هر که او را تیر [illegible] کمان تراشیده باشد هر که بر نیدر به سعد
پادشاهی شود [illegible] درجه ششم از برج اسد شکل برآید در نیدر به صورت پیری
برهنه جامها [illegible] کشت بر در کرده کنند [illegible] و از جانب شوکت او سنگ که [illegible]

چپ

چپ او حبشه پیر تیر و زنی چوبین هر که بر نیدر به سعد توانگر شود و اسباب زند و به راحت روز کار گذراند و [illegible]
بیاید و دختر [illegible] درجه هفتم از برج اسد بنده باید در نیدر به چیزها [illegible] عجیب [illegible]
و شتر قربان و از جانب شوکت او [illegible] برآید از [illegible] کوهی سیاه و [illegible] کبریت و از جانب چپ او
برآید عصاها از چوب نارنج و شیشه ها پر [illegible] هر که بر نیدر به سعد پادشاهی بزرگ بخشنده شود و بسیار رنج کشد و
فتنه [illegible] درجه هشتم از برج اسد چشم زخم باید در نیدر به صورت مردان نشسته بر کنار ایشان کتابها علم و حکمت
و علم [illegible] یاران با یکدیگر درس کنند و از جانب شوکت او برآید [illegible] نوشته نام از نامهای بزرگ آفتاب را نام
که دعا با [illegible] و از جانب چپ او مجمر و درج [illegible] دراز و باریک ارزق دو [illegible] نوشته [illegible]
[illegible] هر که بر نیدر به سعد پاک و مبارک قدم بود و [illegible] درجه نهم از برج اسد زحمت باید
در نیدر به ظرفها [illegible] که به آن حساب کنند [illegible] از یکان تا هزار و از جانب شوکت او صد [illegible]
و [illegible] هر که بر نیدر به سعد بزرگ همت و فراخ دل و [illegible] بزرگ او به آفاق برسد اما
ستمکار و سخت دل شود درجه دهم از برج اسد زحمت برآید در نیدر به [illegible]
[illegible] و از جانب شوکت او برآید طاس [illegible] و دلو و سطل [illegible]
سبو و از جانب چپ او برآید آلات [illegible] هر که بر نیدر به سعد
ملک توانگر شود [illegible] بزرگ [illegible] پادشاه شود درجه یازدهم از
برج اسد شکل برآید در نیدر به صورت اعرابیان که اشتران از [illegible] باز [illegible]

و [illegible] مردم می خوانند و از جانب شوکت او دو درم سنگ و دو دانگ [illegible] سپیده و از جانب چپ او برآید
سنگ [illegible] و سنگ مردم و سنگها [illegible] هر که بر نیدر به سعد [illegible] بیمار [illegible]
کودک بسیار [illegible] درجه دوازدهم از برج اسد بنده باید در نیدر به [illegible]
سر ماه و از جانب شوکت او برآید [illegible] و از جانب چپ او برآید
[illegible] هر که بر نیدر به سعد بزرگ قدر [illegible] درجه
سیزدهم از برج اسد چشم زخم باید در نیدر به صورت آفتاب و مردی جوان خوبروی [illegible]
[illegible]
و از جانب [illegible] آفتاب [illegible] و از جانب چپ
او برآید [illegible] زعفران [illegible] هر که بر نیدر به سعد [illegible]
[illegible] و علم نجوم درجه چهاردهم از برج اسد زحمت باید در نیدر به [illegible]
[illegible] و از جانب شوکت او برآید [illegible]
[illegible] و از جانب چپ او برآید [illegible]
هر که بر نیدر به سعد توانگر شود و لکن [illegible] طاعت ندارد [illegible] درجه پانزدهم
از برج اسد شکل باید در نیدر به صورت مردمانی دراز بالا و گندم گون [illegible]
[illegible] و از جانب شوکت او [illegible] و از جانب چپ او برآید [illegible]

سعد

سعید شود [illegible] به وقت ولادت عظیم [illegible] درجه شانزدهم از برج اسد زحمت برآید در نیدر به [illegible]
کبکان و خوکان و شغالان و سگان دشتی [illegible] و از جانب شوکت او [illegible] و از جانب چپ
او [illegible] هر که بر نیدر به سعد [illegible] درجه هفدهم از برج اسد
چشم زخم برآید در نیدر به صورت مردان خوبروی [illegible] و از جانب شوکت
او برآید [illegible] و صورت هلال پر نور و بزرگ [illegible] و از جانب چپ او برآید پاره از قمر [illegible]
هر که بر نیدر به سعد پادشاهی فیلسوف و بزرگ قدر [illegible] دشمنان [illegible]
درجه هجدهم از برج اسد بنده برآید در نیدر به [illegible] بزرگ پر زعفران [illegible] و از جانب شوکت او برآید
مهره ها و شبه ها و سنگ ریزه ها سفید و صدفها و از جانب چپ او برآید نعلها [illegible] و کلاهها [illegible] هر که بر نیدر به
سعد پارسا و کریم و دراز عمر باشد [illegible] عاقل [illegible] درجه نوزدهم از برج اسد زحمت باید در نیدر به
صورت مردی که عود و عنبر [illegible] و از جانب شوکت او برآید [illegible]
[illegible] و از جانب چپ او برآید [illegible] هر که بر نیدر به سعد [illegible]
[illegible] درجه بیستم از برج اسد زحمت برآید در نیدر به مردان و زنان جوان [illegible]
رقص می کنند [illegible] و از جانب شوکت او [illegible]
[illegible] و از جانب چپ او برآید [illegible] هر که بر نیدر به سعد
توانگر [illegible] درجه [illegible] از برج اسد شکل باید [illegible]

جائی که بپرد و بازوریه او پر بعد باو نرسد و چراغدانی روشن پر روغن زیت و از جانب راست او برآید کنارها
و درویشان دعا و تسبیح مر خدا را که از ادا رسول رنج بکار دارد و از جانب چپ او برآید رکنها بسیار بعضی خشک و بعضی
تر هر که بر نیمه درجه طلوع باشد ناقص عقل و زشتکار و کوتاه عمر و درمانده و فقیر شود و از چیزهای کرده زشت کاری کند درجه بیست
و دوم از برج اسد شیر برآید در نیمه درجه یکی از فرشتگان بزرگ نارنجی که هر که بنشیند در طرب آید و در نیمه درجه چهار
و از جانب راست او برآید قوم جوانان سوار بر بیابان نیک در صید آن که میزنند و از جانب چپ او برآید چند دانا که طلب
در قص عجب میکنند هر که بر نیمه درجه طلوع باشد حکیم و دراز عمر باشد و اگر زن بود پارسا و عاقل باشد درجه بیست و سیم
از برج اسد چشم زخم برآید در نیمه درجه صورت درختان خرما و رز و دیگر درختان بزرگ در هم شاخها و سایه افکنده و از جانب
راست او برآید جیحون ابر و درختان و برگ رز و برگ خرما و از جانب چپ او برآید دانها جو و سبوس و کاه و خرما خشک از نیم
کاو و کرسنه بود هر که بر نیمه درجه طلوع باشد ادیب و کریم و توانگر و نیکبخت باشد و اگر زن بود میراث گرانی بدست آرد
درجه بیست و چهارم از برج اسد زحمت برآید در نیمه درجه کوزها آبگینه و شیشها شکسته و چیزهای کهنه و پاره و از جانب راست او برآید
سرخشه زرین جامه مردی که خیاطان او سه پیرهن اندازند و رشتهای کشته و ناخن براه شکسته و خرقه مرهم دراو بسته و از جانب چپ او برآید
زیج خشک و هیزم درستها کاهکش و کشت بزرگ و برگ نی هر که بر نیمه درجه طلوع باشد چیزها و جهت نیک و بد باشد و اگر زن بود
همچنین باشد درجه بیست و پنجم از برج اسد زحمت برآید در نیمه درجه صورت جای سنگین و مرغان و ستوران از سنگ
و از جانب راست او برآید مردی ضخیم کار در سر کنند و خوار اندک و از جانب چپ او برآید سنگ از سنگ بار او سپید
حلزون گرفته هر که بر نیمه درجه طلوع باشد بیماری ها و ناقص عقل و اگر زن بود بد باشد درجه بیست و ششم از برج اسد

تکبر باید

و حمت مرد دراز عمر و بسیار فرزند باشند درجه بیست و هفتم از برج سنبله زحمت برآید در نیمه درجه سیب و کلاه و ریزه
دسته نرگس و زرگر دانها از زر نیکو هر که بر نیمه درجه طلوع باشد فیلسوف و بیننده کار و مبارک و نیکو و بسیار منفعت باشد
مردمان از او خیر بسیار دارد درجه سیوم از برج سنبله شیر برآید در نیمه درجه صورت مردی سوار ماه که مردمان او را
امیر المؤمنین خوانند بسیار منفعت باشد مردمان از او و این درجه بلندقدر است هر که بر نیمه درجه طلوع باشد نام او و قدر او بلند
و باقی باشد درجه چهارم از برج سنبله چشم زخم برآید در نیمه درجه کل که کنند و جوی خوار کاسه بزرگ شیر بسته و دیگ
سکه نک و دیگ سکه زفت هر که بر نیمه درجه طلوع باشد پارسا و عاقل باشد و چیزها استنباط کند که مردمان از آن منفعت گیرند و
ترک کنند و خوشی بر مال اندر داد و عمر برآید در ساق پای درجه پنجم از برج سنبله زحمت برآید در نیمه درجه سنگها زر
از یاقوت سبز و سنگی دیگر از آسمان گوهر و حب و در حلال حلال خشر او از خورگه زر انوده و دردو که دربه از سیم ایستد
هر که بر نیمه درجه طلوع باشد مرد نزد و با مردمان مخالطت کند و مردمان بدو رغبت کنند و ترک کنند و تزویج کنند
درجه ششم از برج سنبله شیر برآید در نیمه درجه درختان گردو و بادام و زیتون و ستبر امرودها رنگ و جراید برلب آبجو درختی
و مورد سبز نازکها نیکو در خیابان در شن هر که بر نیمه درجه طلوع باشد نیکو سیرت و کریم بود و در علم فرهنگ ماهر و مردمان از او
فرها برشی و حضور مهتاد و جنگها مردمان بر دست او نوازش شوند و خلق بسبب او بسلامت باشند و قوی شیران او دوست
کنند و او بسیار مالها مرد و بغربت باشد درجه هفتم از برج سنبله شیر برآید در نیمه درجه انواع میوها و ریاحین خوشبوی
فرکشیده اهر ده و راه و را سوی که یکدیگر بر گرد هر که بر نیمه درجه طلوع باشد کارهای نیک بخت و بسیار بیابد تمام بود و از جای
مال بسیار جمع کند و عمر بسیار یابد و او را پسران بسیار بود چنین خوب باشند درجه هشتم از برج سنبله زفت برآید در نیمه درجه کوزه

دو زنه

شاکر برآید در نیمه درجه صورت کفشها و موزه‌ها از سنگ سبز و جامه خلقان در قوصره نو بزرگ و از جانب راست او برآید
طبقی پر میوه و از جانب چپ او برآید پرستها سفید پر از پسته خوشبوی هر که بر نیمه درجه طلوع باشد اندک زید و فرو عقل و ضعیف بدن باشد
درجه هشتم از برج اسد شیر برآید در نیمه درجه صورت گرگ آب با زنگ و در کنار صید که میخواهد که بر بود و او بخورد و لکن
آن صید او را سیر کند و از جانب راست او برآید خوکی پا روی چیزی کنند و از جانب چپ او برآید خیکی بزرگ پر باد هر که بر نیمه درجه
طلوع باشد عمر او دراز خوش بود زندگانی و عمر او با رواق رسد و اگر زن بود همچنین درجه هشتم از برج اسد چشم زخم برآید در نیمه درجه
ستارهای روشن و مردی که حربه تجاهم و لیکن از چوبها خوشرنگ و روشن و از جانب راست او برآید ابر سپید پر و نزول
شیرمال المکرم زمانه از او برگردد و از جانب چپ او برآید ستاره بزرگ و بیست مرغ آب هر که بر نیمه درجه طلوع باشد صاحب گوهر
نیکوکار باشد و مردمان از کارهای نیک دعوت کند و نیک نیت بود و بقوت بگیرد و قانع باشد درجه هشتم و نهم از برج اسد زحمت برآید
در نیمه درجه مردی در سجود و دعا و تسبیح و تضرع میکند و برادران با فقار کرده و از جانب راست او برآید مردی پیر از اهل خیر با رساهائی
همه رنگ و از جانب چپ او برآید مشتری نگینی از سنگ بر و نقش کرده که دلها را بوی کند بسبب آنها بزرگ شماری که بر آن نقش است
هر که بر نیمه درجه طلوع باشد عاقل و حلیم و توانگر و مودت روزی و جوانمرد باشد و مردمان از افعال او خشنود باشند درجه سیام از برج اسد
شاکر برآید در نیمه درجه پال کلاغ و سر هدهد و پر طاوس و پای اشترمرغ و گنجشکان همه و از جانب راست او برآید ستارها روشن
و تابان و از جانب چپ او برآید ستاره سیاه تاریک هر که بر نیمه درجه طلوع باشد از اول عمر پادشاهی بیابد و کار او تباه شود و مال از آن
او پریشان کنند و از زنت و گناه بالا باشد درجه اول از برج سنبله شاکر برآید در نیمه درجه ملک بر تخت نشسته بر سر او تاج از زر
و سیم و گوهرها و مخنث نام و کرد اگرد او زرکان بسیار هر که بر نیمه درجه طلوع باشد نیکوکار و توانگر باشد و بر مردمان منعم و مفضال باشد

در طلوع درجات برج سنبله

و خوش خورها و خوردنی نرگس خوشبوی و برادر دسته بنفشه خوشبوی بزرگ خنک هر که بر نیمه درجه طلوع باشد عالم و حکیم و فیلسوف باشد
و چیزها با منفعت اندر او فرزند باشد و فاضل زیرا هر زمانه بود همه سته متفکر دانند و لیکن باشد درجه دوم از برج سنبله زحمت برآید
در نیمه درجه قضیبی سیمین در سر او زمردی بزرگ و نیدها نی سخت و بالشها پر نرم اید اگر کنند از حریر و بعضی از دیبا
و بعضی از کتان باریک خوشبوی هر که بر نیمه درجه طلوع باشد پادشاهی بزرگ قدر باشد میان پادشاهان و غلیظ طبع و بی رحم بود و مدت
او دراز بود و عاقبت او از کار فرومانده شود درجه دهم از برج سنبله شاکر برآید در نیمه درجه سنگها و سنگ ریزه‌ها
و چوبها سخت و چیزها درشت و خشک و ناخوش و ایرها و آهن و آبگینه و طلق سخت و طاس پر ریگ رز و آهنین شغالی پر سنگ او
در ریز ریگ نالم زمانه از زبانها تلف هر که بر نیمه درجه طلوع باشد نیکبخت و مبارک و متمول ایمن و خداوند حکمت و نیکوکردار
و سوک کمر باشد و مردمان از او مردی و مسافر و ادیب و این نوع حیوانات و نقصه پیشان باشد دارد و عمر او دراز باشد درجه یازدهم
از برج سنبله شاکر برآید در نیمه درجه بوم از درختان نانجیرکه در بیشه و لاجستان جور و رخت اللّه و همین سبب نیمه درجه صورت
ملک شرف الملایکه با نیمه رحت برآید دو فرشته سبزرنگ چنانکه بسیار زند بر دست ایشان دو علمی سیاه تا آنچه در حد
از مرغی نگاه دارند که اگر آن مرغ بر نیمه رحت افتد هرگز نمیرد و همچنین که از آشیانه بجرد و باز نشود هرگز نمیرد و
متغیر شود و این مرغ اهالی نیست از بهر آنکه این مرغ از زبانی دعا مستجاب که صاحب ادبست سر هزار سال غائب بوده است
بعد از آنکه باز آمده است بر سر کودکی نشسته است و با آن با رحیم و سینه و پشت ادعه است تا کودک مهموش گشته است
او سه باشنه است شصت هزار زر سنک بیم است آنکاه این مرغ و کودک با آنجا هر افتاده‌اند و کودک از آن مرغ صبر افکنده است
در نزدیک دایه و مادر خویش آمده است را احوال معلوم است راه از آن مرغ و دعا و برکت است و دعای او مستجاب شده است

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

در درجه بیست و هفتم از برج سنبله زحمت برآید در خواب صورت خانه بزرگ و تاریک درو کوهها و ظروف و لشکر و مال و خبر و دود و مور بزرگ [illegible]
از حشرات بگروه [illegible] زبان کار و در و خیالات سیاه رویان سبز چشمان دراز ریشان در فتنهها پنهان خاموشان و هیچکس [illegible]
که بزبان نزدیک شود از سر او باد هرکه برنبیند در خواب صفت [illegible] و محتال باشد و دشمن رفیق نزدیک مردمان و هرکه شناسد او را
افعال او بد منکر شود و هیچکس به نیکی نخواهد خانه و [illegible] غم در درجه سی ام از برج سنبله زحمت برآید در خواب رنگ گسترده زیر او [illegible]
و دستار [illegible] سیاه و قدری توجه [illegible] که خیالها با [illegible] او [illegible] ابر [illegible] هرکه برنبیند بخواب همه [illegible]
شر و هر چیز [illegible] مردمان از دشنام [illegible] در درجه اول از برج میزان شتر برآید در خواب صورت مار زشت

در طلوع درجات برج میزان

و ناخوش [illegible] گران جای تاریک چنانکه هیچکس طاقت ندارد که بمان نزدیک شود از کنند و گرد گرد او زمین زشت [illegible]
پر بانگ شیر و لکلک و [illegible] باریک دراز کش هرکه برنبیند بخواب محتال و دغا و خبیث و جلف در مردمان طعن کنند [illegible] مردمان [illegible]
ندارد [illegible] حیله [illegible] کنند و در [illegible] حرام نخورد در درجه دوم از برج میزان شتر برآید در خواب مرد ضعیف و کتابها از گوشت [illegible]
دارو [illegible] با هیچ [illegible] هرکه برنبیند بخواب کم عقل و بسیار [illegible] و احمق و شتاب [illegible] و هیچکس [illegible] حاجت
خلق [illegible] روزی و بد حال و بر خلاف [illegible] کار کنند در درجه سیوم از برج میزان بند برآید در خواب صورت زندان با [illegible]
و به بند [illegible] از آشنا [illegible] دراز [illegible] ایشان سیاه [illegible] هرکه برنبیند بخواب [illegible]
[illegible] سالها با شهوت [illegible] در درجه چهارم از برج میزان [illegible]
در خواب صورت گرمابه تاریک اندک آب سرد [illegible] مردمان [illegible]
گرمابه [illegible] مردمان [illegible] هرکه برنبیند بخواب [illegible]

[illegible] کرشها مانند [illegible] خوار [illegible] در درجه پنجم از برج میزان
شتر برآید در خواب [illegible] و کلهها [illegible]
و کلهها [illegible] هرکه برنبیند بخواب [illegible]
[illegible] در درجه ششم از برج میزان زحمت برآید در خواب [illegible]
[illegible]
[illegible] هرکه برنبیند بخواب [illegible]
[illegible] در درجه هفتم از برج میزان زحمت برآید در
صورت [illegible] و حال و [illegible] مشغول [illegible]
[illegible] هرکه برنبیند بخواب بزرگوار [illegible]
[illegible] در درجه هشتم از برج میزان شتر برآید در خواب صورت [illegible]
[illegible]
[illegible] هرکه برنبیند بخواب [illegible]
در درجه نهم از برج میزان بند برآید در خواب صورت [illegible]
[illegible] هرکه برنبیند بخواب [illegible]
[illegible] در درجه دهم از برج میزان شتر برآید در خواب [illegible]

[illegible] هرکه برنبیند بخواب دشمن [illegible] مردمان باشد
[illegible]
در درجه یازدهم از برج میزان چشم زحمت برآید در خواب [illegible]
که از [illegible] هرکه برنبیند بخواب [illegible]
نزدیک مردمان [illegible] بسیار [illegible]
[illegible] در درجه دوازدهم از برج میزان در خواب صورت [illegible]
[illegible] و کوزه [illegible] هرکه
برنبیند بخواب [illegible]
[illegible] در درجه سیزدهم از برج میزان بند برآید در خواب [illegible]
[illegible] هرکه برنبیند بخواب [illegible]
و کریم و طعام و شراب [illegible] و خوب [illegible] و نیکنیت باشد
[illegible] در درجه چهاردهم از برج میزان شتر برآید در خواب [illegible]
[illegible] هرکه برنبیند بخواب [illegible]
[illegible] در درجه پانزدهم از برج میزان زحمت برآید در خواب [illegible]
[illegible] و کار [illegible] بزرگ

[illegible] هرکه برنبیند بخواب [illegible] باشد [illegible] سلطان [illegible]
[illegible] در درجه شانزدهم از برج میزان شتر برآید
در این درجه صورت حیوانات بعضی مرغ و بعضی [illegible]
درجه [illegible] در درجه هفدهم
از برج میزان بند برآید در این درجه مردان [illegible]
بر این درجه [illegible] باشد [illegible] منفعت کنند [illegible]
دوست دارند و حاصل کنند [illegible] علوم [illegible] در درجه هیجدهم از برج میزان شتر برآید در این درجه
صورت مردانی بزرگوار بعضی [illegible] و بعضی [illegible] و بعضی [illegible]
کنند [illegible] و بعضی میوه [illegible] و بعضی
[illegible] باشند [illegible] کنند [illegible]
[illegible] در میان ایشان باشد [illegible]
[illegible] کار [illegible] منفعت [illegible] گر [illegible]
[illegible] طلب کنند [illegible]
[illegible] در درجه نوزدهم از برج
میزان چشم زحمت برآید در این درجه [illegible] در میان ایشان [illegible]

بر کرسی چوبین نشسته دم می جنباند و مردی جوان بر پای ایستاده و روی به مشرق نماز می کند و دعا و تضرع می آفتاب را
هر که بر این درجه زاید کاهن قوی باشد از چیزها پیش از نوبت آن خبر دهد و خطا نکند و نیک نیت و نیکوکار باشد
و هم کسی را نیکویی خواهد و او را خواهان باشند بود در زر و جواهر بسیار و در مادر ابدی و هلاک خواهد تا گاه بمیرد و مال
بسیار برادر رنجی بس از او بماند درجه بیستم از برج میزان شادی برآید در این درجه پیری که نشسته بر جعبری ربر
او معالج طبی کتابی بر کنار نهاده در علاج چشم و داروها و پیش او سبدی از رطب و میوه‌ها نیکو در جای از بستان
او نهاده هر که بر این درجه زاید پارسا و پاکیزه و نیکوکردار در حق مردمان و توانگر و نیکبخت باشد و در بیماری دراز بمیرد
درجه بیست یکم از برج میزان زحمت برآید در این درجه سه زن و سه صفحه طبل می زنند و سرود میگویند و مرغی بزرگ بر علف
گوید و دو پیمانه جو در خم مرد و طبقی چهار گوشه در و رنگ سبز و سرکاین گاو هر که بر این درجه زاید عامل سلطان
باشد جرات و نیکویی دوست دارد و عمل سلطان بکر است کند شاد و بود و دراز عمر از عمل مال بسیار کسب کند و در
خانه نشیند و مال الا خرج کند در زندگانی خود تا نگاه بمیرد درجه بیست دوم از برج میزان زحمت برآید در این درجه صورت
پیری در رخساره گلان ندامان در پیچیده و دو ولد باریک و رو در ماه او بخته و ابنان در گردن در دهان و
پیروزه بیرون و بخش هر که بر این درجه زاید پیوسته عاشق و بیمار باشد و سماع رودها و حدیث و اخبار دوست دارد
و پیوسته ملازم این چیزها باشد درجه بیست سیم از برج میزان شادی برآید بر این درجه کلاه برسی از چیزی رشته جانه
نرگسی و گار دو برزگ و نیمه از دل خرما و شاخ میوه تر نیکو و در حجر بر بوبها و خوشی و زعفران که زنان او در جامه‌هایی
در و بارها و گل سرخ هر که بر این درجه زاید کریم و فاضل و علم دوست باشد و اهل علم را دوست دارد و لکن محنت در کش

وکاهل باشد

و کاهل باشد اما مقبل و فراخ روزی بود درجه بیست چهارم از برج میزان زحمت برآید در این درجه صورت زن ابلوی
بر پای وسی از برای او از رحی رنگ بر دو نشسته کوه با جامه در وصف نهاده بر سر او تاجی از عاج بکوبند باد فاخر مرصع دارد
پیوسته می خندد هر که بر این درجه زاید جوانمرد و کریم باشد و نیک مردان و پارسایان را دوست دارد و در جود و سخاوت زاید
و از بیمار رنها بسیار خلاص یابد اما بعد فسق بمیرد درجه بیست پنجم از برج میزان شادی برآید در این درجه زنی جوان که نان
عجیب می زند هرکه بشنود طرب آرد و با او کنیزی بیرون که از او شراب میخورند در پیش ایشان گل سرخ و مرزنگوش و انواع
ریاحین هر که بر این درجه زاید مطرب با محنت بطال و بازیگر و بوستانها و تماشاها و طعام و شراب و صحبت جوانان دوست
دارد و شراب مشغول باشد و در راحت زاید اما در دلش باشد چیزی نیارد و بکسی محتاج نباشد درجه بیست ششم از برج میزان
شادی برآید در این درجه شکل چشم سرخ و رنهاو رشته بسیار و جرم آبگینه سبز در رو و فقاع زرد و دسته سلاب و در رنگ
منقش چهار سو لطیف هر که بر این درجه زاید اخبار و اشعار دوست دارد و کودکان با حصیبان بازی برا تعلیم دهد
درجه بیست هفتم از برج میزان شادی برآید در این درجه ماده گاو در جوان رسن بر گردن او بسته کودکی او را میبکرد اند و با
او دستها دسته بسیار و سی او مردی چیزی را میراند باران خر با بار جا آن از خاک و خاکستر و سرکین تا ترباران قوت دهد در دست
چوب او عصا او آن نان در بیت و کرسی و هند با میخ زد هر که بر این درجه زاید فرج دهد تدبیر و بد بخت و رنجور
و نا هموار کار باشد و در شب ا با بار بیفتد و بمیرد درجه بیست هشتم از برج میزان چشم زخم برآید در این درجه جام
حریر بر سر با باریک محکم بسته و مرد با پیسه دراز کرده و انگشتری بینی در دست محکم دانند و نگین او عقیق و در استانی او دستار
در یک جانب دود سپار بسته و در جانب دیگر دام و شکسته هر که بر این درجه زاید جوانمرد و کریم و نیکوحال باشد و مردی
دوست دارد و مال بسیار بدست آرد و به نیکی و احسان بر دوستان خود نفقه کند و او را پسر باشد عالم و فقیه

و نیک مرد و عمر او دراز بود درجه بیست نهم از برج میزان شادی برآید در این درجه صندوقی بزرگ و لطیف و کرباسه بزرگ
و نگینها و شیشه‌ها و طرائف و چوبی ترکه آتش بر او کار نکند و سیاهی از دود و در روغن کتان جمع کرده هر که بر این درجه
زاید میانه حال بود و فرح و مکروه و بی سامانی کارپیران بسیار دارد و بدیشان منفعت کند درجه سی ام از برج میزان
زحمت برآید در این درجه زحل در صورت بزرگی خویش که بجگی طاقت ندارد که در و نگرد با از هزار ساله راه بدو برسد گوید
از نخس سرما و ضلع و او بر رفرف نشسته و یک پا بر پیران پای دیگر نهاده و بر سر او تاجی از زمرد سبز و در دست راست او
طوقی از سنگ شبه در دامنه بزرگ زد و ده و روشن و تابنده و ریش او بزرگ و سپید همچون برف در پای او موزه از پیمانه
سخت سیاه کلیمی جز سطر سیاه در خود پیچیده و خاموش نشسته هر که بر این درجه زاید زاهد و عابد باشد و از لذتها دنیایی
در و هیچ شهوتی نزد یک نشود و نخواهد و بی ده صوف سیاه قانع باشد و بسیار و روزه و نفقه بود و در ایام حیات او ذکرش
بسیار نبود چون بمیرد بشمار خوانند برای آنکه از ایشان فوت شده باشد بدین سبب بر زیارت گور او بسیار روند و بنا عظیم بر گور
کنند در سرای او بزرگان نماینده بلور او و اعتقاد کنند که زیارت گور او و فتنها دفع کند درجه اول از برج عقرب
شادی برآید در این درجه مردی سرخ با او ابنه خرافه و حقه پر مشک و شیشه پر روغن بلسان از سر بها آفتاب می روشنایی
نشیند و پیران ابنه خرقه سوزد و در پای او موزه سرخ باشد و پیراهن کوتاه دارد و از جانب راست او برابر خر بر او نفط
بار کرده در خمیکی لطیف و از جانب او چراغ کافور و دو شمع آهنی سبک هر که بر این درجه زاید سبک روح و مقبول
باشد میان مردمان و در کارها شتاب زده و مستور سبک نخمی هیچ فرشته امان ندارد و آن گوید در شان که ابدا مشتی
نگری گفتند درجه دوم از برج عقرب چشم زخم برآید در این درجه کنیزی بزرگ از عاج شده و پایهای او بر رخام سفید نهاده
و بر سر او تخت حلقه دراز با جامه سبز گرد کرده او ریحان ملکا با خوشبوی و غلام ایستاده با مرد می انداو جرانند

و بیشتر

و از جانب چپ او مرسله مرجان حرز بعضی بدر و بعضی بیش هر که بر این درجه زاید خدا را دوست دارد و فرزند بسیار آید و نیک
کردار باشد چنانکه بر و ملامت نبود درجه سوم از برج عقرب چشم زخم برآید در این درجه صورت مردی که خایه مرغ و ماکیان و جوزه
میفروشند و در آن درست و راست باشند و از جانب راست او برابر مردی بر کرسی نشسته و مردی دیگر در پیش او بروی در افتاده و او
چوب می زنند و او فریاد میکند و استغاثت میخواهد و از جانب چپ او بستری بر صینی بر تخت گسترده با بالشها و آثار لطیف هر که
بر این درجه زاید در نیمه اول از عمر خویش بد مرد و بدکردار باشد و با آخر عمر توبه کند درجه چهارم از برج عقرب شادی برآید در این
درجه جوز ابها سیاه بعضی صوف و بعضی ابریشم در دست کنیزکان خوب روی و از جانب راست او برابر کودکانی که گوزه خایه
مرغ می بازند و از جانب چپ او مردان و زنان در پیش بت عطا و خضومت می کنند هر که بر این درجه زاید در تن او عیبها باشد
و هم عمر میان شدار ستر و بیمار باشد درجه پنجم از برج عقرب زحمت برآید در این درجه کنیزکان شندری که طبل می زنند و سرود میگویند
بزبان خویش و از جانب راست او برابر زاغان سیاه در منقار هر یکی خرماها و از جانب چپ او برابر زنی فرزند می زاید و قابله در پیش او
و فرزند او راست خلقی هر که بر این درجه زاید دروغ گوی و فاسق و فاجر و بدکردار و دلیر باشد و با آخر عمر توبه کند درجه ششم
از برج عقرب زحمت برآید در این درجه ماری که حشرات را صید می کنند و ابنان او را می گیرند و از جانب راست او برابر بلبلها
می پرد و موشی در دهان و از جانب چپ او خون بر زمین ریخته و سگی او را می خورد هر که بر این درجه زاید بدخوی و بد رحم و ناآمرزنده
بود درجه هفتم از برج عقرب شادی برآید در این درجه گاوی سبز از دریا بر دو سر و سیاه باریک بر قفای او موها سیاه بسیار زد باشد
او در راستا از دستها سطر نرم رده و بر جهد و از جانب راست او برابر کودکی بر سینه پدر نشسته کاوه در دست می خواهد که او را بکشد
و از جانب چپ او برابر درختی بزرگ بر شاخها او ماران افعی پیچیده هر که بر این درجه زاید دزد و راه زن و نما بنده مردمان باشد

پس قوی پیر و ظفر یابند او بوشش پاره کنند درجه بیست چهارم از برج عقرب زحل بر اید در بین درجه هیزمها در خانه نهاده از رخی
تا شعله آتش در بین هیزم افتاده که هر کس بسوزد و از جانب راست او بر اید ثعبان بزرگ می جنبد و عقابی از بالا او فرود می آید تا او را
بر باید و ثعبان دهان باز کرده سوی عقاب و از جانب چپ او صورت پیری و حقه خوشبوی در درخت شاخ بزرگ می خواند هر که برین
درجه زاید رسی بزرگ باشد که دین نداند و شرایع استخفاف میکند درجه بیست و نهم از برج عقرب میبد بر اید در بین درجه صورت ضعفا و
چو بیاکه از در دیگران باز پس آمده باشد و دار بر بینی و از جانب راست او بر اید خوک ماهی و چوب موری خوک و او در صحرا ایستاده
می رود و از جانب چپ او پوست ماران افعی و روان ایشان و دندانها هر که برین درجه زاید بد بر دم و فاسق دیده و فاحشه باز
و بدبخت باشد تا آخر عمر در نکبت و سیم از برج عقرب شادی بر اید در بین درجه خوکی بزرگ در رفتن را با شک دندان مخود زده و
دو نیم کرده و از جانب راست او بر اید صورت کودکانی که نرد و شطرنج می بازند و بار کسی سخن میگویند و از جانب چپ او بر اید خمی بر سر یک
سرکشاده هر که برین درجه زاید پیوسته بیمار باشد و آخر در ساق او افتد که در آن بمیرد درجه بیست هفتم از برج عقرب زحل بر اید در بین
درجه صورت بتان از سنگ سپید و سیاه و بیه بیت هر یک و تمامه سبز چوبی شکل زنگار اندوده و از جانب راست او
بر اید جبه‌ها بر کنجی و چوبی ملاهی و ... سخت بجنبد و از جانب چپ او بر اید مسمارها بزرگ و مرد و کلیدها بسته و آنجا
هر که برین درجه زاید جاهل و سخت دل و دیوانه و خلاف ناشناس و بی سامان و رنجاننده اهل بیت خویش باشد همه عمر و او را
در غربت بنبیک بکشند درجه بیست و هشتم از برج عقرب زحل بر اید در بین درجه قوم با انگشت سخت بزرگ و در پیشه هیزم گز بستر
و مار بکر و رنده سیاه در سوی بزرگ و پوست مار بزرگ و از جانب راست او پوست و برگ و لیف درخت خرما و دسته بندی بزرگ و از
جانب چپ او طاقی بر کنجی با کوزه و حقه چوبی در او اشنان و حقه دیگر در و خیزران شیشه دارو پوست تخم خربزه کوفته هر که برین

درجه زاید

درجه زاید فرومایه و دروغ زن و متهتک و غماز باشد و از هر چه گوید و کند باک ندارد و همه کس او را دشمن دارد درجه بیست و نهم
از برج عقرب جهتی رقم بر اید در بین درجه بالها و سر کلاغ و همای مرده و عقعق مرده و مرغ نسر بزرگ مرده و از جانب راست او
بر اید کاغذ منقوش و درمها و مجره بر جر و از جانب چپ او بر اید خایه کبوترها و خایه کلاغ و خایه کبوتر و بوره در کاغذ پیچیده
هر که برین درجه زاید دروغگوی و سخت دل و کشنده و بی خرد و نادان چو ستور باشد و در درویشی و بر زشتی حال بمیرد درجه سیام
از برج عقرب شادی بر اید در بین درجه زنانی که نوحه می کنند بر مرده جوان دو بر پا و دو نشسته و زنان دیگر اندرون سرای نوحه میکنند
و می گریند سخت و بانگ عظیم میکنند و از جانب راست او بر اید زنی که فرزند زاده باشد از زنا ندانند پدر او کیست و از جانب چپ او
بر اید هفت سنگ خوارزم بر یک پای ایستاده و پای دیگر بشکم باز نهاده هر که برین درجه زاید بدبخت و منحوس و بی بهره باشد دشمن او از بر دو
خویشان و همه بیگان و بر ... بمیرد درجه اول از برج قوس شادی بر اید در بین درجه جماعتی از راهبان جامه‌های ایشان صوف
سیاه استخوان مرده از گورها و دراهم در او آویخته تا از برکات یاد می کنند و نفی جهودان می کنند و از جانب راست او بر اید زنان و مردان
در خانه می سوزند و نماز می کنند و میگریند و دعا و تضرع می کنند و از جانب چپ او پیری حکیم دراز بالا ایستاده کتب گرد در
پیش او و شاگردان از او علم فی آموزند و عمل هر که برین درجه زاید بزرگوار و توانگر و با قدر و محل و مبارک باشد میان مردمان
درجه دوم از برج قوس میبد بر اید در بین درجه صورت مردانی جوان که بالها دارند بر کتف مانند مرغان و می پرند هر جا چند
سینه‌های ایشان سبز خوش رنگ و از جانب راست او بر اید صورت بتان از عاج بر ایشان نقش کرده بر نگارهای بسیار بنیکو بر صورت مردان
و زنان و از جانب چپ او بر اید ابریشم از رنگ بر آورده و آن رنگ در تغار سفالین کرد اگرد او جامه‌ها از دست فرو او یخته
بخواهد که در آن تغار تر کنند هر که برین درجه زاید توانگر و بزرگ قدر و طبیب رمال و با امانت و دیانت و رحمت بود درجه

سیوم از برج قوس جهتی رقم بر اید در بین درجه از بویها خوش عود هندی و عنبر اشهب و مشک عرب نیکو و آنچه بدین ماند و از جانب
راست او بر اید کندر و قشور او و صمغ و سندروس و برگ درختی که او را اشک خوانند بوی بد و مرد می میکوبد ابیشان درختی که او را
زمانه درخت مریم خوانند و از جانب چپ او بر اید درخت کنگر بزرگ با بار بسیار و مرد در دست او داس میخواهد تا کنگر ببرد هر که برین
درجه زاید مبارک بود و مردمان بدو تبرک کنند و دعای او مستجاب بود روزی مند و مقبل و با بهره درجه چهارم از برج قوس زحل
بر اید در بین درجه جماعتی از مسافران و جامه‌های ایشان از باران تر شده و ایشان از ترس آب و سرد در هوا و برف سفر بگور شده و پیر
فرود آمده بر لب خندق و از جانب راست او بر اید شتر بریده و دیگ بزرگ نو در و آب خربزه می جوشانند با ابی سر بزرگ و از جانب
او پیمانه در و کفه و جایگاهی در روز بره بس نیکو و مردانی مشغول ایستاده مرد خداوند کفه در انائ ایشان کفه و زره دیده هر که برین
درجه زاید وکیل در سلطان باشد و کارها خیر کند و مبارک و روزی مند باشد آسان زندگانی و بخشنده درجه پنجم از برج قوس
زحل بر اید در بین درجه رسول که هفت نام دارد و گلیم سیاه که در وقت زندگانی داشت در خود کشیده و گرد اگرد او شاگردان و
اتباع او و او مر ایشان را صوف سیاه میدهد تا دراعه دوزند و بجهت جنبی و شاره‌ها و شلوارها بدیشان میدهد تا لباس ایشان بزرگ
لباس او بود و وصیت میکند بخوردن چیزهای درشت و دور بودن از لذات دنیاوی و قناعت کردن بقوت یک روزه و از
جانب راست او بر اید لالائی رسول زحل که بشرق و رسالت بیوش تا ایشان را سنت و شریعت آموزد و خبر دهد ایشان را از اجر از خداوند
تعالی بدو و مر آمده است و بغایت رحل و مدد او و از جانب چپ او بر اید کیلانی برادر رسول زحل که بیوت و رسالت ایشان را دعوت نما و نماز
دین و شرایع رسول زحل بیاموزد و آیات معجزات او حکایت کند هر که برین درجه زاید زاهد باشد راغب در عبادت و روزه
و رنج خویش از مردمان باز دارد و عالم بزید و تواضع و تعفف ورزد که در و فرمان بردار او شوند بطوع نه بجبر و تکلیف جبر از آن

کفار او و در دل

که غفار او و در دل ایشان افکند درجه ششم از برج قوس شادی بر اید در بین درجه درخت آبی و نار و موز و بر خاک و توت
در بن ایشان می ریزند تا فوت کرده و بیالند و از جانب راست او بر اید خرما شاخی در رو چالاکی خرما و از ایشان یک درخت بار
زرد آورده و دیگری بار سرخ و همچنین بترتیب تا آخر و از جانب چپ او بر اید بزنده جامه شسته و در گلیم بسته و دیگر هر که برین درجه زاید
توانگر و بلند قدر و بسیار املاک و عقار بود و از جهت او در همه شهرها بازرگانی کنند درجه هفتم از برج قوس میبد بر اید در بین
درجه صورت شهری نیکوتر و با جمال تر و جهان شادی کننده و خندان از جهت فراخی معیشت اهل دنیا و فارغ دلی ایشان خاصه اهل
اقلیم بابل و از جانب راست او بر اید درجهای از سنگ جزع لطیف در و نگینها و انواع یاقوت و قصب زرد و سبز و از بار خرما زرد و
سرخ و از جانب او بر اید گورها بر رقاع سرهای ایشان پوست و رشتها دکان ایشان سبز بسته دیوی بر افزارها و میوه‌ها از ان رقاع بد
هر که برین درجه زاید وزیر ملکی بزرگ قدر و بلند ذکر شود و جبروت و متواضع و مقبول باشد و تا آخر عمر او از و شکر گویند و غلامان
اسرار او غارت کنند و او را بکشند درجه هشتم از برج قوس جهتی رقم بر آید در بین درجه درخت بلبان بلند باشاخهای بسیار
پراکنده شیشه‌ها از ایشان در آویخته تا آب و روغن او میگیرند بر لب نیل مصر و از جانب راست او بر اید ستمویی تازه سبز رسته
بزرگ و مردان کر او را جمع می کنند و از جانب چپ او بر اید درختانی بعضی پیر و کهنه و بیخ پوسیده و بعضی نو بر آمده هر که برین
درجه زاید نماز و تسبیح و تقدیس و کارهای خیر بسیار کند و طریق مردی پیرو بلند قدر و ذکر باشد و درجه درست دارد چنانچه درجه
نهم از برج قوس زحل بر اید در بین درجه عمعق نام حکیم جوانی خوب روی در دست کنیزک خوب روی گرفته و با او سخنی میگوید نرم
چنانکه کسی نشنود و می خندد و از جانب راست او بر اید صندوقچه بقیر کرده که سر آنجا و ملک سر عم او و رسالت بیو تا چیز او در بد در
حال برد و آن صندوقچه سالها چنان بماند کسی دست بدو نبرد و در آن خانه بسته تا آنگاه که رسول ملک فارس بیاید و در آن

خانه شد وان صندوقچه را با سر بهم سوخت و از جانب چپ او برابر سفره در وی نان و حوز و جهت سفر ساخته حمالی بر گردن نهاده
تا او را بجمع برد در هیکل هر که بر این درجه زاید در نعمت خدایان زید و آرزوها و خوشی بیابد و کم اختیار کند و در آن سعادت بماند
درجه دهم از برج قوس شناور برابد در این درجه قاضی بر صدر مجلس حکم نشسته کلاه بر سر دراز نهاده و دراعه کتانه در پوشیده و در پی از
پوست سپید پیش گرفته میخواند در دفتر حکومت و از جانب راست او مرد جوان ملاح او دامنی نیکو از آهن و او بر سر دام السماک و
در میان دام کنجکان بسیار و او یک یک را ذبح میکند و می اندازد و میگوید که این تقریبست که میکنم بر زحل و از جانب چپ او گربه
ایستاده در میان سرای که در و موشان بسیار باشند یک یک را میگیرد و خفه میکند و می اندازد تا خانه پر شود هر که بر این درجه حکماء طالب
علمان و فیلسوفان زایند و کسانی که معنیهای باریک دریوشیده از علمها بدانند که مردمان از آن منفعت گیرند در فراخ کسب و بلند
ذکر درجه یازدهم از برج قوس رخت برابد در این درجه چیزی مانند گوسفند سپید و در زیر او غبار سپید صاف و در میان او صاف و دو
باشد و کبوتر میپرند و بانگ و بازی می کنند چنانکه همه جهان با بانگ ایشان گیرد و از جانب راست او برابد سندان و چاپک و انگشت
بسیار درشت و ابر در قوصره هر که بر این درجه زاید درست رای و نیک اندیشه و ستوده سیرت باشد مانند پادشاهان بزرگ
و سفرها دراز با منفعت کند و سلامت باز آید و او بهر دختران مبارک باشند با شوهران درجه دوازدهم از برج قوس بند برابد دریں
درجه ماهیان بزرگ و خرد از انواع بعضی تازه زنده و بعضی مرده و دوزده نمک و پاره مرده بعضی ماهی گیرند و بعضی شکم ماهی
شکافند و بعضی نمک در شکم ماهی کنند و از جانب راست او برابد صدف بزرگ و کرمان دریایی بزرگ و سرطان و کشف کوچی
جنبند و از جانب چپ او برابد لوحی از چوب کوز در و نقش کرده صورت ماهیان و سر ایشان و سر مرغان با منقار چنانکه کتب تا جاد
و صورت کرده است و این تخته بسیار چیزها بود داند از کارها مردمان نیکرستی و معالجت کردن و علم این لوح از جملها کارهای بزرگ

جاد وان است هر که بر این درجه زاید نیکوکار و جوانمرد و نیک مرد باشد و مردمان از و منفعت گیرند بصنعتها و علمها که
برون آورد ایشان را راه نماید درجه سیزدهم از برج قوس چشم رخم برابد در این درجه صورت قاضی ابن آدم با او سنگی دراز چهار
سوخاک زنگ بشکل تخته در و صورت کنیزکان نقش کرده بعضی برهنه کشتی میگیرند و عتاب میکنند و بعضی بازی و رقص میکنند و سرود میگویند
و جمالها دارند که در وصف نیاید و نگریستن در صورت آن کنیزکان شهوت نکاح زیادت شود و از جانب راست او برابد انبانی
در و کخف و باقلی و نخود و کرویا و انگدان و کاشم و از جانب چپ او خیری و نرگس و بنفشه و یاسمین و ترنج مضعف بزرگ
خوشبوی هر که بر این درجه زاید بر سنت خدایان عالم باشد و شرایع نیزها حافظ از فرایض و آنچه مردمان انکار ابد و او
دارند درجه چهاردهم از برج قوس رخت برابد در این درجه صورت ترکی تیرانداز بر اسب نشسته پوستینی در پوشیده و دست
راست او بیرون از پوستین صید می طلبید تا بخورد آهو بره به تیر زده چیزی می طلبید تا آن خوان صید بدان شکند و بخورد و از
جانب راست او ماده گاو کوهی که گوساله در شکم دارد و جائی می طلبید که آنجا بزاید و از جانب چپ او شکلی کوهی بر ماده خوشی شده
هر که بر این درجه زاید همه عمر خوشی بدبخت باشد و احوال او مستقیم نشود و او بهر زیاده از قوت بدست نیاید و بغربت در
طلب معاش بمیرد درجه پانزدهم از برج قوس رخت برابد در این درجه سوکمار و کرباسه از هر یکی جفتی نر و ماده با یکدیگر بازی
می کنند و یکدیگر را می گزند در مرغزاری و از جانب راست او سه کنیزک ترک خوب روی در دست ایشان سه شمامه از
نرگس و بنفشه و خیری با یکدیگر بازی میکنند و میخندند و از جانب چپ او مردی کشتی بر ماده خوشی شده زبان از دهان بیرون
کرده دم میجنباند هر که بر این درجه زاید قوم او بر مادر و پدر او شوم باشند و تا چهل سال درویش باشد و بعد از آن توانگر
شود و در توانگری چهل سال بزید درجه شانزدهم از برج قوس شادی برآید در این درجه صورت سپیلا با قاضی خانی

و ستمکار مسرف و حاکم که خدایان را از و خشم آید و عاقبت کار آوان باشد که از بلای بیفتد و مردمان او را بشکنند و در
ساعت بمیرد و از جانب راست او برابد ابنها و چنبع و پولاد و شک که بازرگانان آرند از جهت بها و از جانب چپ او گهواره
بچکان در و طفلی لون او سفید و ورنه میگرید و فریاد میکند و ستوری گهواره او میجنباند تا او در خواب رود هر که بر این درجه
زاید دروغگوی و نستوده بود و او بهر دکاکی باشد که از جهت او بند و غل سازند و جایگاهی دیگر که او بهر دارد و ها کشند و از
او مردمان و فرزندان بگریزند درجه هفدهم از برج قوس چشم رخم برابد در این درجه صورت برج کبوتران بر بانگ میکنند
بعضی بر خانه نشسته و بعضی جوزه بیرون آورده و آواز کبوتر بچکان از بالای برج تا جایی رسد و از جانب راست او حجرها
مدور و مربع و آتشی و انبار از سنگ و گل و یخ و قره و کتان خرد کرده و کاه خرد بسیار در گوشه خانه اندرون هر که بر این درجه زاید
او بیماری و دردی شوم و پوشیده باشد از آن شفا بیابد بعضی اینه و قفطه زند و در زیر مردان بمیرد درجه هجدهم از برج
قوس بند برابد در این درجه صورت حیوانات از سمور و سنجاب و خرگوش و فنک و آنچه موی دارد که پوستین بهر شاید و از
جانب راست او صیادان با کلاه و دستارها در گردن افکنده بر سر ایشان دامها و علم و در دست ایشان تیرها و آنچه حیوانات را
بدان صید کنند و ایشان میروند و سخن میگویند و از جانب چپ او زنانی نشسته بعضی کتان میریسند و بعضی گلیم می بافند و بعضی
فرزدانی و سخن میگویند بزبان بنطی و لغت اهل بابل و اهل جزیره میان جابر و لیلیج هر که بر این درجه زاید عالم باشد و قرائت
و ستاره و اسرار علم فلک و حرکات ایشان و نشیها و سیرتها نیکو بنهد درجه نوزدهم از برج قوس رخت برابد در این درجه
دو سنگ یکی سرخ و یکی سبز و دو مرغ یکی سبز و یکی سرخ و دو نوع کبریت سبز و زرد و دو قدح از آبگینه سرخ و سبز و دو صینی
برنج و دو بون سرخ و سبز و روغن دانی سبز و سرخ و دو ماده گاو جوان سرخ و سیاه و دو سیب سرخ و سبز و از جانب راست

او دو شتر از بافته بلاد فارسی که او را ابوقلمون خوانند بنام مرغ که آن مرغ و این فرش هر ساعت از روز برنگی دیگر نماید بسبب نور
آفتاب و دوری و نزدیکی او و صعود و هبوط او در فلک و هر که آن مشاهده کند او را عجب آید و از جانب چپ او پلاس دراز بر
بوری فراخ بهنا نام آن بوری انگلش بر و لب بوری درخت باریک آبه و ابرود و لان و دیگری عناب و تبق هر که بر این درجه
زاید متردد رای و مختلف اخلاق باشد عزم او در هیچ کار درست نباشد و هر که او را بیند از خشم او بگریزد از جهت گرانی او بردها
درجه بیستم از برج قوس رخت برابد در این درجه اصناف رفرها از هیچ سرو تبر ززد و سرخ و رطب و غیرها فلک و سر ریاین
و از جانب راست او درج و صحیفه و در آن صورت زنان و مردان و آن جمله اصناف بهایم و مرغان و حشرات بر نگهای نیکو
چنانکه نگریستن در آن خوشتر از آن باشد که در گلستانها و بوستانها و از جانب چپ او طاوس نر جلوه کرده ماده گرد او
میگردد و او میخواهد که بر او شود هر که بر این درجه زاید مرد مبارک باشد بیرون خوشی و اهل بیت خویش و برادران و آشنایان
شوم بود و لیکن نیکوکردار بود با همه مردمان و همه کسی او را نیکو گوید خواهد و بعمی بمیرد درجه بیست یکم از برج قوس شادی
برابد در این درجه نابهار بادشاهانه و صنوبر از صنوبرها ایشان که بدان شربت صنوبر و طعام از آنچه بر خوان ایشان
باشد و جامه از کسوت ایشان و درجی درد و بوبهار خوشی که ایشان از آن بکار برند و از جانب چپ او ستاره گو راست او صور
شهاب و صاعقه مانند ستارها باز کرده از آسمان فرود می آید و کیسو ها فتنه منبر که بر آسمان بدید آید و برق و ماه
در آسمان گشاده بدمیغ و از جانب چپ او مردمان جوان در دست بیرون آمده از بهر دزدی و نقب برده برمردی توانگران
و نقب ایشان بجای رسیده که بمال او دست نرسد از آنجا بازگشته تهی دست هر که بر این درجه زاید ملک بود در
نهایت ضعیف ترین ملکان و سست ترین ایشان حکم و فرمان او نا روان و او کافر بخدایان و صیت پیغمبران نگند و نجوم

در خلاف عقل خود کار کند و بعاقبت بر شتر بی حال بمیرد درجه بیست دوم از برج قوس بند برآید درین درجه صورت گرمابه بجای حمام(?)
کهنه در او جز بکار نابرد آبهای او خوش و خانهای خوش بود و کار عمارت او بنظام و از جانب راست او دو مرد استاد(?)
بیازار نخاسان میبرند تا بفروشند و از جانب چپ او ابابان(?) اشتر و خر و بره و دوالهای بسیار از آلات سراجان هر که برین درجه زاید
ناقص عقل و دراز عمر و کوتاه اندیشه و ضعیف دل باشد بمکر و دروغ که او را حاجت نباشد اما بوقت حاجت خاطر و رای او بر خلاف رای
راه باید و پیوسته از خویشان در خشم باشد درجه بیست سیم از برج قوس چشم زخم برآید درین درجه مزاج و سرکه دان و دروه
و سرکه و از جانب راست او آلت کشتی چون لنگر و پیل کشتی و آنچه بدان ماند و کشتیبانان و نشگردان و غلامان خوش و از جانب چپ او
قارورهها و کتب و چوب خرماه شکافته و مسمارها باریک هر که برین درجه زاید درشت او عیبهای مختلف باشد و کوژ پشت و بد خوی
و بتن سرد داغها بر اندام درجه بیست چهارم از برج قوس رخت برآید درین درجه استر نگون و مرد کوه رو بزرگ سفره دارد در میش(?)
ریحان و کرسه کون میکند و سگ دیوانه و آهو بره ساق ها شکسته و از جانب راست او جا عزار دیوانه کان و بعضی پابند و علاده(?)
کسانی که سنگ میاندازند و دشنام میدهند و از جانب چپ او سگ آبی و مار خرد و بزغ و سرطان یکدیگر را میگزند و میکشند و مجروح
هر که برین درجه زاید مدبر و شوم و بی دولت و دور کننده پدر باید بیک از مرگ مادر بوقت کهولت او به غربت بیمار دارند
و بعاقبت در آتش بمیرد درجه بیست پنجم از برج قوس رخت برآید درین درجه صورت خوک بسیار کنده شده و ماهی غوک(?)
و کامهای کنده و فرخ و کبکره بریده و شیر نیم شده و از جانب راست او آلات شکم گاو میوند و بزرگ نیمه و کنده شده و از جانب
چپ او انگورهای بسیار کوفت ایشان فرو ریخته و بر بعضی رگ و پی مانده هر که برین درجه زاید غماز و نمام و خبیث و دزد
بنت و جاسوس و مخلط باشد میان مردمان و همه عمر در ضلالت و خواری و اندوه بماند درجه بیست ششم از برج قوس

شادر برآید

شادر برآید درین درجه جمله سازها مرکب و آلات او از زین و لگام و افسار و پاردم و برشنک و آنچه بدین ماند و از جانب راست او برابر
انواع گوسفند بیشی و بز و بزغاله بزرگ و از جانب چپ او سوره و حوره در ایشان شیر و پنیر بسته و آنچه از شیر کنند هر که برین درجه زاید
بدبخت و مدبر و مبتلا و رنجور باشد و تنگ عیش و در بحر بمیرد درجه بیست هفتم از برج قوس بند برآید درین درجه مردی که قدحها را بکشند
خرطها میکنند و از جانب راست او قرصها و کرها(?) آبگینه و از جانب چپ او هیزم خشک بسیار بریده و گز و خار و ... هر که برین درجه زاید
مدبر و منحوس و بد فعل و بی سامان کار باشد و در بحر شکار زندگانی و در آب بمیرد درجه بیست هشتم از برج قوس چشم زخم برآید درین
درجه صورت یوز و پلنگ و ببر و هر یکی را قصه است اما یوز او به ستوربانی پرورده باشد و آواز و گرفته اما پلنگ با شر جنگ کم(?)
باشد و از شیر گریخته مجروح اما ببر بر ماده خویش جسته باشد دست شده ماده برو ظفر یافته و او به مجروح کرده و او از و گریخته بیمار و از جانب
راست او پوست این حیوانات که یاد کردیم و پنجها و سرها را ایشان و از جانب چپ او حربه و کارد و سپر و تیر و زره و جمله آلات حرب
هر که برین درجه زاید کافر و دروغ گوی و حسود و بد اندیش و بدبخت باشد همه عمر درجه بیست و نهم از برج قوس رخت برآید درین
صورت کوهی در وی سوراخ بزرگ و از قعر او آتشی افروخته بیرون میآید روز و شب آتش در و زند و دو از جانب راست او برابر
صورت بیشه آتش در و افتاده و سوخته و از جانب چپ او دو دزد بردار کرده بر دو چوب در پهنای ناهموار زبان میچینند
و عبرت میگیرند و تعجب میکنند که درین بیابان اینها کی بردار کرده است و چگونه بدست آورده است هر که برین درجه زاید
روزی و بد طبع و گران جان بود درجه سیام از برج قوس شادر برآید درین درجه صورت هیکلی بزرگ و در وی بتان منبرها در و ...
عبد منبرها و مردمان درین هیکل نماز و تسبیح و تقدیس میکنند و دخنه میسوزند و تضرع و تقرب میکنند بانواع قربانها و از جانب
راست او برابر هیکل بعضی بت تراشی از سنگ رخام میتراشد بر صورت زن از جهت آن پادشاه تا در سرای خویش میدارد(?)

نماز میکنند با ملک و حاشیه او و از جانب چپ او محرابی بنگار و نقشها درست نبوده و تماثیل عجب کهنه در و بتر از غلام باکره و نیکو صورت
و تمام کار هر که برین درجه زاید همیشه عاشق باشد و رحیم دل و خوب صورت و از همه آدمیان جمال او زیاده باشد درجه اول
از برج جدی شادر برآید درین درجه انواع داروها و ابسقعت(?) که بیماریها بکار برند بعضی اخلاط سکنجبین و افسنتین و شاهتره و
سنا و خیار چنبر و تخم شاهسفرم و تخم خرفه و تخم کرز و تخم سپست و از جانب راست او مشک در روغن کهن و از جانب چپ او
مردی بزرگ که صد سال بیاز او هو کشته باشند و کاسه سر او استخوانی مانده هر که برین درجه زاید بد مرد و خبیث و بدفعل و بی باک باشد
و عاقبت کشته شود برشت ترین حالی درجه دوم از برج جدی رخت برآید درین درجه اسپی لنگ با او مادیانی مرده و کره سپیت(?)
و از جانب راست او ابانی در وجوی سیاه و شان سه رطل و از جانب چپ او شیشه زیت با وی شراب آمیخته و در شیشه بربسته و موم استوار
کرده هر که برین درجه زاید ستوربان باشد یا آنکه مردی نخاس ستور بعلاوه آن بیطار یار سایر اوقات و رابطه باشد بعلاوه آن صاحب عمل
خسبی کیفها از اعمال سلطان درجه سوم از برج جدی بند برآید درین درجه دزدان با ایشان رسن و بر ابه دکارد و جرت ابجم(?)
درد نده بروبار کنند و از جانب راست او دو یار طاوس باس قباد و سرخوکی و یخ آب دان سفالین دیگ سرکین و برابر از جانب
چپ او دم خر بریده و دسته موی اسب و غلبه الشتر مرغ هر که برین درجه زاید راهزن و خونخوار و بدبخت و سخت دل و شوم(?)
روزی باشد درجه چهارم از برج جدی چشم زخم برآید درین درجه صورت مردانی سیاه در دست ایشان آب دستانی رویین و آفتابه
کرم و مردیها و حجره بزرگ از داروهای ماشی بزرگ و از جانب راست او برابر راهها دکرنه و دیوارها سست و سقفها خراب و در
بزرگ و از جانب چپ او برابر توده ها خاک در میانه دزدها خانه تبه کرده و تمام او خانه غم و اندوه هر که برین درجه زاید درویش(?)
و مدبر و تنگ روزی و اندوهگین بود درجه پنجم از برج جدی رخت برآید درین درجه شکل کنان ملوی با باد و دستها و رسنها باریک

وازجانب راست

و از جانب راست او برابر جامی پر شراب و بادام مغز پوست باز کرده و شکر سپید و از جانب چپ او سره و سم گوسفند هر که برین درجه
زاید بدخلق و تنگ معیشت بود و شوم و بی مادر و پدر درجه ششم از برج جدی شادر برآید درین درجه سبد نی و دستها از بندها
نی و کلنگان جوزه و بیرون آورده و از جانب راست او برابر سم دوالها و اسب و از جانب چپ او تیر از سنگ سیاه هر که برین
او به حلاوت کند و با او کنی کند او به جواب دهد هر که برین درجه زاید کنک و بدبخت باشد و بی عقل و بی دین و بی مروت و بی شرم
و بی هنر و تنگ معیشت درجه هفتم از برج جدی سفیر برآید درین درجه صورت بتی نیکو از چوب شمشاد باریک کردار در خانه که بر دیوارها
او صورتها و نقشها باشد از هر رنگی و از جانب راست او برابر جامه و دیبا و کتان و شعرها و از جانب چپ او برآید بوریاها و بادبیک
و حصیرها نیکو و در آب شکسته هر که برین درجه زاید بدبخت و دشخوار زندگانی و شوم و بی بود مادر و پدر او بمیرند او خرد بماند
وجده او به پرورند و از شوم او ایشان نیز بمیرند و او بماند به حال در شقاوت و اندوه و عمر دراز یابد درجه هشتم از برج
جدی چشم زخم برآید درین درجه صورت زر بنج سرخ و زرد و سبز و جوال دوزها آهنین بزرگ و از جانب راست او برابر دوز
سفالین و مجمرها سفالین نو و مسمارها و از جانب چپ او شیر یک چشم جامه صوف هر که برین درجه زاید خوار باشد میان مردمان
و هیچ چیز بدو نرسد و مراد نیابد و در حبس از گرسنگی بمیرد و نام و ذکر او بی مرگ بلند شود درجه نهم از برج جدی رخت
برآید درین درجه زنبیل در و دسته و کبریت نیکو و از جانب راست او برابر سوخته دان سفالین بزرگ پر سوخته و از جانب
چپ او آتش زنه بزرگ از پولاد با دسته از شاخ آهو هر که برین درجه زاید بخیل و خشک بخته بز باشد و در درویش بخانه بزرگ(?)
بعلاوه آن توانگر شود درجه دهم از برج جدی شادر برآید درین درجه درختی انجیر بار بر و پیچیده و مردی که درخت میبرد و
جنت میکند تا مار را بکشد و از جانب راست او برابر طنبوری بیه که زیر ندارد و از جانب چپ او سگی خفته هر که برین درجه

زاهد نیز درست و صاحب عیال بود و بعده او قوی باشد درجه یازدهم از برج جدی شادی برابر در این درجه کسان سیاه
رقصی کنند و بازی میکنند و با ایشان کبوتران می‌پرند و سه چند چند و از جانب راست او سنگهای مور سیاه و سنگ سیاه
و میانه چوبی و از جانب چپ او دسته دو یا دو مرد برهنه ساق هرکه برابر این درجه زاید او نفس خلقت و خبیث و
زیرک و تیز خاطر باشد و از فرزند رحم او و زیرکی مردمان او عجایب آید و محصل و قوی معرفت باشد درجه دوازدهم از برج جدی
باشد برابر در این درجه مردمان برهنه بعضی از سرها می‌لرزند و بعضی میخوانند بخندند و بعضی میگریند و بر خویشتن نوحه
میکنند و از جانب راست او برابر او دستها تراشیده که با زرکانان بر استران می‌آیند و از جانب چپ او درختی رسته بزرگ
در این کوس میوه آن درخت نخ و زشت صورت هرکه برابر این درجه زاید دلیر و مبارز باشد و زحمت کند و کوه پاک ندارد
و پدر شرابکشنده و مادر [illegible] از شهر بیرون کنند و او در آن غم بمیرد درجه سیزدهم از برج جدی چشم زخم برابر در این
درجه کرگ [illegible] رنجه میدارد و میگردد و [illegible] بازی کند و از جانب راست او برابر گیاهی بزرگ و سبز و
از جانب چپ او چهره دد راه و چیز [illegible] بیرون [illegible] هرکه برابر این درجه زاید غماز و مخلط و بد
فعل و فضول بود درجه چهاردهم از برج جدی [illegible] برابر در این درجه پیر [illegible] عقل او درست و میخواهد که
در کرباسه رود و نتواند و از جانب راست او برابر کمان آهنی و شکلها بینند و جامه [illegible] معلوم میکنند بدان
کمان و از جانب چپ او شخص سیاه که در و مردمان تراشیده که بیت یکی کبریا بزرگست و دیگری [illegible]
و یکی [illegible] موشی است و یکی گمان برد که گربه است و [illegible] مور [illegible] سیاه بزرگ باشد در آن اندازه هرکه
برابر این درجه زاید حرامزاده باشد یا لوطی زاده درجه پانزدهم از برج جدی باشد برابر در این درجه مردی کشته بر

کرد

کوه [illegible] او کبت و کشنده او کبت و چه وقت کشته اند و مردمان پس از سالها بتجربت معلوم کرده اند که چون تن این کشته بصحرا
اندازند اگر در آسمان ابر و باران و برف بود بکشاید و اگر بار ننهاده باشد ابر و باران باریدن گیرد و اگر تابستان باشد اندکی سرد و اگر
زمستان باشد گرم شود و لون تن این کشته بلون خون سیاوشان و از جانب راست او زنی که او را به زبانها خاربزبان [illegible] خوانند
بر سر پای خویش نشسته باشد [illegible] و [illegible] که او بر سر دو پاست و از جانب چپ او مردی باشد با راسوی [illegible] بر کودن او بسته بلند
آواز هرکه برین درجه زاید معیوب دست و ناقص اندام باشد ضعیف بصر اما بزرگ همت و خداوند حیله و کوشش معیب درجه شانزدهم
از برج جدی چشم زخم برابر در این درجه نیمه اول از شرو زنی جنگی و ماهی دریایی میانه خلق پوست او بنقشها و چوب چون نقش و
و دو پا و از جانب راست او برابر کبی سیاه پیوسته رقص میکند و در دست او چهار چوب می‌جنباند و از و آواز [illegible] طرایف
و از جانب چپ او نیمه اسپ [illegible] و زنی کوتاه بالا [illegible] زنار پروانه در دست او [illegible] هرکه برین درجه زاید پادشاهی باشد
جنگ دوست و پیوسته بر اعدا ظفر یابد و مدت ملک او هفتاد سال بود و به غم ناخوش دل بود درجه هفدهم از برج جدی زحمت
برابر در این درجه صورت مردی نابینا سر برهنه در صحرا میگردد و در دست او حربه و میگوید میخواهم که مردی را بجویم و از جانب
راست او برابر زنی کوکوک زاده باشد و با او چهار زن و دو مرد بهم و میان دو پای او پیمانه آهنی و از جانب چپ او زنی
کلیم سیه پوشیده در دست او ماکیانی و در دیگر دست کار [illegible] بر که [illegible] و نتواند هرکه برین درجه زاید بیوسته
بیمار بود و بعد از ولادت بهفت روز یا بهفت هفته ماه بمیرد درجه هجدهم از برج جدی زحمت برابر در این درجه صورت
حیوانی میان ستور و مردم تن او سیاه و سرو روی او زشت و با او کتفی بزرگ که او را رقه خوانند و از جانب راست او
برابر تنگی کوهی بابت [illegible] بزرگ و گوشها چو گوش [illegible] و دندانها دراز دهان او بیرون آمده و از جانب چپ او سکان در [illegible]

بانگ میکنند و یکدیگر را میگزند و خون از ایشان میرود هرکه برین درجه زاید وزیر پادشاهی بود ولکن ظالم و سخت دل و بیرحم باشد
و پس از شصت سال از عمر او عقل او تباه شود و در وسواس بمیرد درجه نوزدهم از برج جدی شادی برابر در این درجه مردی که
دو پا سرخ میباشد و دیگری او را باری چند بر یک سوار ایشان حرامی شراب میخورند و سرود میگویند و کار میکنند و از جانب راست
او برابر ماهی بزرگ سر او چون سر شیر و او را دو بال بزرگ روشن چشم سیاه موی و از جانب چپ او دو زن کلیمی باشند از بیماران
پشمی سرخ و سپید و سیاه سخن میگویند و سخن خنده کنند و بازی کنند هرکه برین درجه زاید پادشاهی و حشم دار و ضعیف و
نیکو سیرت و بار و تدبیر و رفق باشد ولکن بد اصل بود و پادشاهی نا مستحق درجه بیستم از برج جدی شادی برابر در این درجه زنی
بر تخت نشسته و تخت او بر زبان چهار سو کشنده و بیفکنده و قرب بستر و بدست او بدره دینار و او یکان یکان از آن دینارها سوی غلامان
را اندازد و غلام دست بدان دراز نکند و بر نگیرد و از جانب راست او برابر یک تن رز بزرگ سر در خشان رسن بزرگ پیچیده و بر شده
و خوشها بزرگ بار آورده از انگور ترین و از جانب چپ او در پای بر کوه دون نشسته سخن میگویند و دو گرد و زنان کشیده هرکه
برین درجه زاید زندگانی او بر آسانی و سعادت بود و طعام و شراب بسیار خورد و کاخ و سرود دوست دارد و آواز بربط و طبل و نای
درجه بیست و یکم از برج جدی زحمت برابر در این درجه پیری بزرگ با دم و بال و موسیاه بسیار و دراز و او را گوهان باشد مانند اشتر
هرکه او را ببیند لرزه بر او افتد و هر ستوری که او را ببیند در ساعت بمیرد و از جانب راست او برابر مردی بر حمار نشسته خنیاگری میکند
که هرکه خبر آید از هفت بر و جوانی از یک سال باز غایب شده دینار را داو بو حلال و از جانب چپ او ماکیانی سیاه شغل میکند
بخواهد که خایه بنهد و دل نفی سیاه [illegible] هرکه برین درجه زاید حلق او از جمله تن او بزرگتر باشد بزرگ شکم و میان
وکندم گون و دوش دراز و طرب باشد و منافق و دروغ گو بود و مجلس او را دوست ندارند و عمر او دراز باشد در آسانی

درجه بیست و دوم

درجه بیست و دوم از برج جدی چشم زخم برابر در این درجه کوره چرخی که چرا میکنند و مردی صیاد دام نهاده تا او را صید کند و هرگز در دام او نیفتند
صید نجه باشد و پس در رنگی نیابند که صید او را بگیرد و از جانب راست او برابر مردی با کورها دستها این برنگ سبز شده و رنگ او نا لطف و از جانب چپ او
جایگاهی دراز و حصیر گسترده و بر حصیر گنجدی کسترده شاخ یک شود و در آن جایگاه شراب و پوست سمور نیار استه هرکه برین درجه زاید یک نیمه اول از
عمر خویش تنگ معیشت و در بکور بود و در چه طمع داند و فاشنود و در باقی عمر توانگر شود و زیادت از آنچه طمع داشته بدست آید درجه بیست و سوم
از برج جدی زحمت برابر در این درجه صورت مردی مخنث در دست او طبلی میزند و کنیزکی سیاه ناری میبرد و مردی گرسنه باشند و چیزی نیابند
که بخورند و از جانب راست او برابر صورت جبلکی از جبال کل مریخ خراب در او کس نباشد و از جانب چپ او مردی مسیح میباشد با جامه میان
سرای خراب هرکه برین درجه زاید منحوس و بدبخت و بی خبر بود و حضور و غیبت او بود و عمر دراز یابد در شکل عیش و تن درست و فراخ
درجه بیست و چهارم از برج جدی زحمت برابر در این درجه ماده گاوی جوان بزرگ که بو با جان دارند از جهت کشتن و قربان کردن جهات چرخ و
دو زن پس گاو میروند و میجنبند رویهای ایشان برافروخته و سرخ شده و از جانب راست او شکل جامه از یک جلد بالا رود و دسته خار سر
دکودکی ایستاده پای برهنه جوالی سیاه میخورند و از جانب چپ او جایگاهی در و مردی و حرفها بسیار بدست زنی و میخواهد که از آن قبیحی
دو نفر کودک جو را هرکه برین درجه زاید پادشاهی نیک سیاست و محمود سیرت باشد که مال و کشنده باشد درجه بیست و پنجم از برج
جدی زحمت برابر در این درجه حیوانی تن او مانند شیر و سر او سیاه چون سر کبی و در بوی سر بریده ایستاده و سر بدست گرفته و از جانب راست او
برابر پیرزنی بر راه میگوید و پشم میرسد و از جانب چپ او مردی در پیش او کوزه بر انگشت و آتش و در پیش او زنی و سندانی و آتش مرد از
جهت این باز و بندد ایشان مبالغه هرکه برین درجه زاید پادشاهی کوتاه مدت و بدبختی ماند و از طعام و شراب منفعت نیابد و
پادشاهی او متردد بود و او از عبادت و قربان ایشان و دعاو لقب بدیشان معرض و هر روز او را باور پادشاه بود بدین سبب

درجه بیست ششم از برج حمل شکاری برآید درین درجه مال کاو کرش خدا نداند و در جوالای بسته و میگردد و آب بر میکشد و زمینها فراخ برده
و کوکر را آب میدهد و از جانب راست او برآید جوکی و فوزی در نزد ایشان میروند تا ایشان را بگیرند و در ریشه کنند با برکان خرنا ببوسند و از ایشان
ملخ خیزد و از جانب چپ او شکار کاری با دام ماهی والتفرجه دستها از کرفتها هر کو برین درجه زاید جوانمرد و بجاع باشند و از درجه کوید و کنند باک
نداند و شرف و جلالت و وقار او از همه مردمان بزرگتر باشد درجه بیست و هفتم از برج حمل چشم زخم برآید درین درجه جوی آب گرم و بر روی آن
مطهره سفالین و پوست با فلاور غالها با سکره بر سر که بر خوان نهاده و از جانب راست او برآید دم ماهی دریایی و پاره‌ها از تن او و ماهی کبیر دراز
رش دام در دست ماهی میگرد و شکار میکند و از جانب چپ او مردی از پیاله کان انگوشتر با بر روکان و با تیرها برهنه با بی میکنند و کردن
وکتف خویش می‌جهد هر کو برین درجه زاید بد بخت و شوم پی و بد خو و تنگ دل بود و صنعتی داند که قوت خویش روز بروز بدست آید
درجه بیست و هشتم از برج حمل بند برآید درین درجه کژدمی با برابر کرده با کشفها بود ما ر بزرگ سوراخی میجوید که در رو شود و نیابد متحیر
مانده باشد و موران بسیار کرد او در آمده از و میترسند و از جانب راست او برآید مردی جوان در دست او انگشتری نگین او یاقوت سرخ داور
نکرد و انگشت بزرگ در دو مولد و از جانب چپ او شاخ صنوبر و یک پاره جوزه و یک پاره کفش هر کو برین درجه زاید دلیر و منهور و بدبخت
باشد با چاه کنی کند یا دشتبانی یا نگاه بانی خرماستان درجه بیست و نهم از برج حمل رخت برآید درین درجه کندر و مصطکی و اشق و موبز
کوهی و پوده و تخم بربان و نان فطیر و از جانب راست او برآید موش جان میکند میان مرده و زنده و از جانب چپ او برک درخت توت
شام و میوه او و ابر ورد بسیار هر کو برین درجه زاید نحوس و شوم و تنگ روزی و خبیث باشد و بعضی از آنجه امید دارد بیابد و آخر عمر
کار او تباه کرده و در آن بمیرد درجه سی‌ام از برج حمل رخت برآید درین درجه مشکها ادیم تیری بند و چیزهای مانند مشک و نمک و از
جانب راست او برآید مردی چنگ میزند و رقص میکند و سرود میکوید و از جانب چپ او مردی برابر افتاب ایستاده و تفرج میکند بدو

واورا نماز میکنند و میخواهد تا علتها از تن او بر کیرد هر کو برین درجه زاید مختلف احوال بود کاه شجاع و کاه بد دل و بسیار چیزها داند از
مکر و حیلت و علم سلاح کری بکار برد و بعاقبت کشته شود درجه اول از برج دلو شادی برآید درین درجه کاو و کاو میشی و خر و اشتر
بالان و زین و کرسی که ایشان را برابر اند و بعضی زنان برنشسته و بر بعضی کودکان بعضی بالکد میزنند و بعضی جفته می اندازند و از جانب راست
او برآید دستها و کاغذ سرخ و حقه در و پیراهها از نگینها و سنگها چون زمرد و یاقوت اند و سرخ و از جانب چپ او دو کرسی و الکی برکنکو
و شبه در دکان هر کو برین درجه زاید مرد ماز ابجر و زهد خواند کشاده زبان و حلیم بود و اهل زمانه بدو تبرک کنند و مردمان بسیار از
سخن او راه راست یابند و علمها بسیار بیرون آرد که مردمان را فایده ها باشد و نیکنام زید درجه دوم از برج دلو بند برآید درین درجه طشت
بر آتشدان و مرغان در و سعد کوفته و جمرها خرد سر الکی سفالین بیوست و رشته کتب استوار کرده درین جمرها اصناف معجون و از جانب راست
او برآید سعتر دسته و بنفشه خشک و جارنرکس و از جانب چپ او در دری سبک خاک شده و جرز و یاسمین و بنفشه و مطره چهار سو از سنگی برو
جزع سفیده هر کو برین درجه زاید پادشاهی قوی و جوانمرد باشد بسیار مال و بسیار افعال مظفر و منصور بر دشمنان و منازع درجه
سیم از برج دلو شادی برآید درین درجه مرغی بزرگ سر او سیاه و تن او خاکی رنگ منقار دراز دارد ماهی صید میکند و فرو میبرد همچنان
درست بسبب فراخی حلق و آواز خوش مانند سرنایی میکند و از جانب راست او برآید غلامی هندی دستها بر داشته سوی آسمان و دعا و تفرع
میکند بجاه از برای آنکه ماه در بلاد ایشان غایب بود و همه جیزها ماه را باشند الا الشهها و از جانب چپ او مردی کبری را میکشد و هر ساعت
او را میخاند و روی او مرتالد و آب بیوسته عرق میکند بسبب زنکی او هر کس بمرد هر کو برین درجه زاید خداوند سعادت و دولت بود
بزرگ باشد و قدر او میان زمانه بلند و بزرگ بود پیوسته در کتاب مقره نگرد و علم طب و معالجت مردمان و داروها دوست دارد و در نرد
بهم آرزوها خوشی برسد درجه چهارم از برج دلو چشم زخم برآید درین درجه نباتها سبز و تخم و دانه جیزها و بارهای سرخ مانند

در میان بریده شده کرو تمام و انار افسرده جبالی و از جانب راست او برآید مردی کاو ریشته با او مردمانی که اینان را دارند و شتر و بز و شتر بجه بند
و از جانب چپ او مردمانی بشکل زنگیان که در ایشان شوان نکرست نزدیک ایشان غذاها حوز درخ که شوان خوند و بخار عظیم منکا لیف
از آن کاسها بیرون میاید هر کو برین درجه زاید توانکر باشد و مانند پادشاهان زید و معاش از دهقانی کند درجه پنجم از برج دلو
شادی برآید درین درجه مردی با کلاه شب پوش از خز و نهالی خز و بیش او حوران سفالین بر شراب ممزوج زنده و سرخ و از جانب راست او
دنبال طاوس و حمره خرد در روزه و یک نیمه بر غاله بریان و از جانب چپ او یک نیمه اول از تن کاو میشی و نیمه آخر تن از ماهی و یک نیمه
شیر بزرگ و کتف اسب هر کو برین درجه زاید در نیمه اول از عمر خود درویش بود و آخر توانکر کرده و مال بسیار جمع کند و عمر دراز یابد و
در مطالعه کتب علمی رغبت نماید چنانکه حفظ او و از انکس که با او آشنایی دارد درجه ششم از برج دلو برآید درین درجه سطلی از مس
طاسی با کوزه و برکه و سبزه و صورت ظریف که سر او سر شیر و سینه او چون سینه کرکس و پایها و بالها او مانند بط و از جانب راست او برآید
دو مرد او را در روی کرده دعا و زاری میکنند و از خدای تعالی پسری میخواهند و از جانب چپ او طوطی و منبر انگبین در روی حسیان چون
افتاب بر زوال رسد آنکس زنده شود هر کو برین درجه زاید بازرکان و متقوف شهر باشد و آخر عمر او بر از اول بود از تجارت مال
و ضیاع جمع کند و خوش دل برید درجه هفتم از برج دلو رخت برآید درین درجه مردی سیاه دو بری را صید کرده و بر بالا ایشان کرفته
و ایشان میترسد و لرزه بر او افتاده مردی او را میکوید که دست از ایشان بدار و او میکوید دست برندارم تا بکشم و از جانب راست او
برآید تاجی سیمین مرصع بکوهرها و زنی از آن بلند شود و از جانب چپ او مردی در دست او کبر و در دست چپ او حرز خوک را از کشتن برهاند هر که
برین درجه زاید صناعتهای عجیب و ظرایف کسب کند با آنکه ببیند و فراموش کار باشد درجه هشتم از برج دلو شادی برآید درین درجه
جاروب بزرگ و ماکیانی بزرگ و درختی دراز و از جانب راست او مردی با او صورت خوکی از مس لرخ زراندوده کرده و در دستها بر دست

وبار او سینه یک سوی موزه داده و دیگر کفش و از جانب چپ او بال کلاغ که با قرش او و بال او در بر جری دیگر است هر کو برین درجه زاید
پادشاهی فرمان باشد و رحیم و نیکو کردار روزه داشتن و قربان کردن و نماز کردن مر ایشان را دوست دارد درجه نهم از برج دلو بند برآید
درین درجه صورت شیر میدید که شتر بزرگ میان جوشانگه ساکی زنجان است و حرف شام است و دو حبشی بزرگ کیمه نابیج حیوان پیدا زاده و کر بجاند
و بار گران بر نهند اگر بر خلاف این کنند نزدیک خویشی بعضی شتر ملعون باشد و نزدیک خدایان افتاب و چون ملعون کشت مانده باشد
و هر که رانده بود در کهم بود و در کهم خشتی باشد که خاک او را در آب تر کنند و دیگر باره خشت زنند پس با فتاب خشک کنند و انگاه با آتشی
پزند پس در بناها بکار برند و بیحی از عذابی بعذابی نقل میکنند تا آنگاه بعلستی رسد و از زمینها خلاصی یابد و آسمانی شود و از
جانب راست او برآید مردان از زنان تفرع میکنند به بت مریخ بالای ستار خدایان ایشان مریخ در خواهند تا شیار از اتها بسیار که
عمارت ایشان را ویران میکند کفایت کند و از جانب چپ او استاد بر پیشانی که کودکان را اشعار و فدها و حکمت و وصیت ایشان می آموزد
هر کو برین درجه زاید توانکر باشد و صنعتها بسیار از زرت و براید که ش بسته تا باشد چون سراجی و در رو شلاح درجه دهم
از برج دلو شادی برآید درین درجه صورت مرد جوان که از و نیکوا و تر و خوشبوتر و نیکو لقاتر نباشد و بر سر او تاج کرامت و این تاج
باشد از زر مرصع کرده بکوهرها و حقیقت و یاقوت و زمرد و الماس و مروارید کرد بزرگ و در پایها او نعلین زرین بر صورت سر شیر در
هر اهر صد برابی قرار نکیرد و بر تخت بلند شود که او را شوان دید و از جانب راست او برآید جوانی بزرگ ریش پهن بر پیشانی ریش اسبی
از زر و کهانت و از جانب چپ او ترکی سیاه بزرگ شناخوی او را همه ستاره‌ها سبک او و زنی لدین مرد که ذکر او کفته شد هر کو برین
درجه زاید اول عمر بدبخت بود پس نیکبخت شود و بپادشاهان پیوندد و ریاست مردم بسیار کند و بر لشکر و حشم میکوید که این طالع موسی
علیه السلام که رسالت را با اسرائیلیان بود و پیغمبر وقت ایشان بر نه درجه و چهل چهار دقیقه از برج دلو زاده بود و افتاب بدین درجه نزدیک

بود در برج عقرب و زحل در دوازده درجه از برج میزان مشرف از آفتاب و ماه در برج سرطان تربیع زحل و مشتری در برج جدی
و مریخ در نیمه دلو و عطارد و زهره مقارن یکدیگر در برج عقرب راجع و زیر شعاع آفتاب بیرون آمده در زاهیت مشتری و وجود در
برج دلو لاجرم در مصر بیرون آمد و بنی اسرائیل را دعوت کرد و قران در برج دلو افتاد بعقب کسوف کلی آفتاب در برج دلو بعد بیرون
آمد و این از بحث گفته آمد تا شرف این درجه معلوم کرده درجه یازدهم از برج دلو چشم زخم برابر در این درجه مردی که رقص میکند
و پای میکوبد و حال میکند گاه دست میزند و گاه خاموش میشود و در میانه میگرید و از جانب راست او مردی بر مناره البتاره ذکر
میکند باواز بلند و مردم را تسبیح و تقدیس و طلوع ایشان میفرماید و از جانب چپ او زنبیلی بزرگ از برگ خرما در و نان خشکار و سیاه و
دستمال دره پیشهٔ هندی هر که بر این درجه زاید زاهد باشد برصورت و شکلهای از شهوات دنیا چیزی نخواهد و نکند و او هوادار
دار آفتاب باشد درجه دوازدهم از برج دلو رخت برابر در این درجه صورت مردی با تمام حریر سبز نیکو و جامها حریر زرد و در پای او
موزها سرخ میرود و قومی از پس او و بجلسه در پیش او میروند و از جانب راست او برابر دکانی در سرداب رونهاده بر خوشی میدهد با بوی
نعناع و کافور و از جانب چپ او مرغی سبز گرد و سر و منقار خوب صورت و فزکه این مرغ بد برابر علامت فراخی باشد در زمانی و غله و
میوه بسیار شود هر که بر این درجه زاید کریم و جوانمرد و نیکو کردار و نیک خواه و دوست مردمان باشد جوانمرد و پیرایه دوست دارد
درجه سیزدهم از برج دلو رخت برابر در این درجه درختی از زرشک خفا و برگ های او از زمرد سبز ساقهای او از سیم میوه او مروارید بزرگ
سپید و بر و مرغان سبز هر یکی بنوعی دیگر بانگ میکنند که هر کی که آواز ایشان بشنود او بند و هایی نباشد و هرگز تنگ دل نباشد و از
جانب راست او برابر عصایی از درخت بریده که هرگاه که از آن درخت ببرند همچون جانور بجنبد و این درخت بنفشه و نشان باشد
و او بعد درخت آفتاب خوانند و نقل او در شهرها دما در مرز درخت است که شب همچو آتش افروخته باید و در فن دیگر هست که شب از روشنایی تابد

و برین صفت کتابها ست و ما بر سر راه درختان آفتاب کوشیم و بعضی از حکیمان درختان عطارد گویند و آن بروج است و سراج
القطب و وقتی شاد این خاصیتها غریب و افعال عجیب که این درختان راست مران درختان جنبیده هندوستانی را نیست و از
جانب چپ او سوراخ آفتاب و این عظیم سوراخ است و عجایب افعال او در کتاب دوا بالی مذکور هر که بر این درجه زاید مندیس
و مقبل و بیرون ارنده احسن و علوم و حیلها پوشیده که کس نداند و از جمله اولیاء آفتاب بود درجه چهاردهم از برج دلو
شارع برابر در این درجه دانه شفتالو و دانه زردالو و دانه خرما و دانه زیتون و پسته و دانه بجد و دانه حبة الخضرا و دانه
و دانه هر چیز از میوه ها که دانه دارد و از جانب راست او برابر دلو رسن سیاه بسته مرد در میدان دلو از چاه آب خوش میکشد
و از جانب چپ او دلوها و رسنها و چیزها که بدلو ماند و جزء دلو باشد بلکه ایشان کلنکان فلک باشند که هرگز نبرند و منقرض نشوند
هر که بر این درجه زاید پادشاه غلیظ و سخت دل و بی رحمت و بی انصاف باشد و از ملک و عمر خویش بر خورند درجه پانزدهم از
برج دلو رخت برابر در این درجه الحنان بومها بزرگ و سکانی سپید و سرخ و سیاه و خاک رنگ استخوانها را میخورند و از جانب
راست او برابر شکل کاغذ چینی در کشتی که در و ظرایف چینی باشد و از جانب چپ او برابر ابرها اهانی و دستها که از دم
محوظ از عمل اهل حرفها هر که بر این درجه زاید درویش و بیچاره و رنجور تن و بی باک و خونخوار بود و بی فرمان در حق مادر
سماع و اغانی و بار نوا با نگار و کارهای دوست دارد درجه شانزدهم از برج دلو شادی برابر در این درجه طبقی سپید او را در
سکرها انگبین در هر سکره نوعی از روغن در یکی روغن زیت و دیگر روغن گاو و همچنان جمله روغنها و از جانب راست او برابر
چوبی که خوبتر خوانند در درازی چنانکه دوا ای باکره است و از جانب چپ او برابر قطعی سبز برساق بر طبقها هر که
بر این درجه زاید پادشاه فاسق و فاجر و کشنده باشد عمارت نکند و هیچ کار محکم نکند و حرمت بنده و همه عمر همچنان بکذارد

تا آنگاه که بمیرد درجه هفدهم از برج دلو رخت برابر در این درجه قند بلها بر که میان در برکهای او بجه و از جانب راست او برابر شمع
بزرگ درخت خام سخت کرده و گرد اگرد او شمعها خرده همچنان کرد که بر شمع خرد شمعی دیگر خردتر از آن و از جانب چپ او دیگی بزرگ
از مس پر مویز و با آب آمیخته و مرد کابل و غلام جوان زیر آن دیگ آتش میکنند هر که بر این درجه زاید ملکی باشد با وزیر بیلکی بنحفه
کریم و رشید باشد درجه هجدهم از برج دلو شادی برابر در این درجه بوستانها با اصناف میوه ها و گلها و مرغان و جانوران و حشر
در وجوی بها روان و از جانب راست او سبزها تازه و بویها خوش و چراگاه گشاده در و نیم خربزه و از جانب چپ او وادی صافی
جایگاهی کرم بجل سرد کرده هر که بر این درجه زاید پادشاه بزرگ و جوانمرد و دراز عمر باشد درجه نوزدهم از برج دلو چشم زخم
برابر در این درجه ابر که او را در دم میباشند و کرمه برین بر کوه ان او بسته و آب تندی میکند و از جانب راست او خوک سیاه و درشت
بسیار موی و از جانب چپ او بزکوهی که بر کوه مجلا رفته بود بدریا امد هر که بر این درجه زاید پادشاه مقبل و نیک کردار و علم
دوست باشد و علما را بسیار اکتنفا کند درجه بیستم از برج دلو شادی برابر در این درجه نیمه زورقی و دو مار بزرگ و گرانه
بال بود و سرون اسد و از جانب راست او برابر مردی بر صورت پیکان با توبره در و سنگها از یاقوت سپید و زرد و سبز و سرخ
و از جانب چپ او کار در وشی سبع در میان نیکوان عمل شهرها هر که بر این درجه زاید سپه خدایان ایشان دارد و بزرگ
ستوده باشد و نیکبخت و مقبل بود درجه بیست و یکم از برج دلو رخت برابر در این درجه مالکی فی بزرگ تن پرها او بگونها
بسیار باد و حوصله و بر میانه بد کوشت و از جانب راست او برابر طلع کاه حجره دو کاه مزجلد و از جانب چپ او مرد ارتشتند و پوارها
بلج میکنند و نان و باقلی میخورد هر که بر این درجه زاید کرد کران زبان و حشی باشد درجه بیست و دوم از برج دلو رخت برابر
در این درجه صورت سیاهی با قبهر کوتاه در پای کفش ساق پای برهنه دلو ی بر سر و ی بار رسن بسته از چاه آب بر میکشد و بر شانه

آب میدهد و از جانب راست او برابر کنیزکی که نیکو سیما و در وصف نیاید و از جانب چپ او یک تن پر و ح رسته در صحرایی کوه پر
کها و مور بسیار بزرگ هر که بر این درجه زاید کاهن با منجم باشد و از چیزها و غایب خبر دهد و از حوادث و علمها اشتباها کند و چیزی
کند چنانکه خواهد درجه بیست سوم از برج دلو شادی برابر در این درجه مردی چاه و بر سنگی تکیه کرده مانند آبگینه صافی در و صورت
آفتاب و ماه و در زیر او کتابی بخط و لغت سریانی نوشته و از جانب راست او مردی نشسته کتابها علم که خود اشتباها کرده باشد در نور بلند و
از جانب چپ او پنج کس در هیکل ماه نشسته و مراند شد که بود دنیا چگونه بوده است و چگونه نباشد و بیش از این چگونه بود و پس از فنا
چگونه شود و مرد هر را قبل و بعد چگونه بود هر که بر این درجه زاید سودایی و بیهوده گوی باشد و نداند که چه میکوید یا چه میشنود
درجه بیست چهارم از برج دلو رخت برابر در این درجه مردمان بسیار بعضی مرده و بعضی زنده میپرند و بعضی جان میکنند و از جانب
راست او گنجکان و موشان جنگ میکنند بدندان و منقار و از جانب چپ او مرغی که از جای بجای می جهد و فاخته گان سر در و نقاره
میکنند هر که بر این درجه زاید مبارک و ستوده و نیک مرد و خوب سیرت باشد و سید اهل بیت و رئیس همسایگان و آشنایان بود
و مردمان او را بپذیرند و فرمان بردار کنند درجه بیست و پنجم از برج دلو شادی برابر در این درجه صورت مرغانی که بر یک دیگر
میشوند گرداگرد جای نزدیک و بعضی بچاه فرو میشوند و آب میخورند و از جانب راست او برابر مرغانی که تخم گویند با یکدیگر که
بجلس ندانند مگر بالبیان و از جانب چپ او زنی برکرسی نشسته دهان بقنعو بسته و در دیگ سنگین هر لبه میبالف و در زیر دیگ و کیلدان
آهنین هر که بر این درجه زاید توانگر و نیکبخت و دراز عمر باشد و بر ذریک مردمان مقبول درجه بیست و ششم از برج دلو بندیر آید
درجه تاجهار پادشاهان بعضی زر و بعضی سیم و بعضی زر و سیم بهم و بعضی زر و سیم و مس بهم آمیخته و گونه داده و از جانب راست او برابر
دو دلی سرخ پیوسته برباد میشوند و از جانب چپ او مرد آهنگر آهن در آتش می نفخ ند و نجا بیک میزند هر که بر این درجه زاید

مردان نگرنده کتب و اخبار و نوامیس باشد و استنباط کند و فکر و اندیشه خنک او درجه بیست و هفتم از برج حوت شادی برآید در این
درجه بابه تخت منظر ماه و سرهای شوره دم روباه که او را مردی پارسا گرفته باشد و از جانب راست او برآید شیشه دراز و عن بلبلان نماز
جهت پادشاه بوی خوش سازند و از جانب چپ او کافور بسیار در جام هر که بدین درجه زاید بازرگانی سنبل و توانگر باشد با مال و صناع
بسیار که از خلق او را داده باشند درجه بیست و هشتم از برج حوت چشم زخم برآید در این درجه قومی نمانده و دعا میکنند و تسبیح و تقدیس خدا
را و از جانب راست او برآید دو درخت مختلف برگ یکدیگر پیچیده و از جانب چپ او مردی اندیشه مند نشسته بر لب جوی که در واب کرم باشد
تفکر میکند در تحصیل علوم و اثبات آنچه در خاطر آید هر که بدین درجه زاید پارسا و بردبار و عاقل باشد و مردمان از او با سلامت راست
و فقر از بلند باشد درجه بیست و نهم از برج حوت شادی برآید در این درجه مردی که راه او برادری اب تهی میکنند و راه او به سر آخر باشند و از جانب
او هیچ نهاده و شغلهای سر رشته و از جانب چپ او مردی در نداف باکمان و دسته پنبه بسیار میزند هر که بدین درجه زاید مجهول و ضعیف عقل شد
و کس در و ننگرد درجه سی ام از برج حوت رفت برآید در این درجه دو درخت می جنبند و یکدیگر را طلب میکنند تا بهم رسند و از جانب راست
او برآید بوریاها بسیار و از جانب چپ او کتان و کتب هر که بدین درجه زاید احمق و بی خبر و بی هنر و بدبخت بود درجه اول
از برج حوت شادی برآید در این درجه مردمان بزرگوار و جمعی بعضی شمار کار را نماز میکنند و بعضی مذاکره علم و بعضی در علمها اند بیشه
میکنند و بعضی در خوشی میکنند از جهت مرگ و از جانب راست او برآید آب باران در کوزه تا خدا تعالی او را سبب کند
و بعد از آن کوه میکنند مانند نقره و از جانب چپ او بنا بریده از بیشه جلالان که آنرا میبرند که آنجا بیشه ها بسیار است هر که بدین درجه زاید
پادشاه ... و بزرگ باشد که پادشاهان دیگر از او بترسند درجه دوم از برج حوت چشم زخم برآید در این درجه شیر و گاو در مرداری ... مرغ
بارها داران برگرفته و شتاب میروند و از جانب راست او برآید طوطی مرده در قفس و در او کشته و زیر قفس سبب مرغ و از جانب چپ او فر

بر کی

لب شکسته در و سبوس و کلاه رسی هر که بدین درجه زاید وزیر پادشاهی باشد و مقدم اهل زمانه فقیه و عالم و حلیم درجه سیوم از برج حوت
شادی برآید در این درجه صورت بزی مرده و رسن در و بسته و مردی او را صحرائی کند تا پوست او باز کند و از جانب راست او برآید طبلی ساز زد و میزند
و از جانب چپ او شیشه سبز در و زر سرخ او پوشیده زیر او گنجشک مرده هر که بدین درجه زاید عالم با اخبار امامان گذشته و معانی او از تعلیم این فقها
باشد مرکود کان را درجه چهارم از برج حوت سعد برآید در این درجه مرغ سرخ بریده صد ساله متغیر نا شده و از جانب راست او برآید چوقرار خواند
در هر پر و دیبا و جنگ میزند و از جانب چپ او غلامی چوقران میزند چنانکه هر که آواز نی بشنود بطرب آید هر که بدین درجه زاید ملک و
بدحال و محتاج باشد بیست و هشت سال بعد از آن توانگر شود و دو سال بد بدبختی بمیرد درجه پنجم از برج حوت شادی برآید در این درجه صورت
مردمانی با دفترها و دوات میروند مجلس عالمی تا هر خبر که از و بشنوند بنویسند و از جانب راست او برآید بکره جاعتی او را مبارک داننده و
سردها عجیب میگویند و از جانب چپ او شغال گرده به ریسمان و صوف بسیار و زن نشسته صوف باز میکند هر که بدین درجه زاید مردار
پارسا و نیکوکار و توانگر باشد و بجلی را از ور بکریزند و او را دشمنان بسیار باشند درجه ششم از برج حوت رفت برآید در این درجه
کاسه ترید بکرم و دو مرد و سه سگ و المکسلی در شان جز بریح مجهول و از جانب راست او برآید کوزه و باره جرع و رسن و از
جانب چپ او حکیمی سترگ که کارها را شایسته و جز حزن مجهول هر که بدین درجه زاید زاهد و عاقل و کریم و جوانمرد و دراز عمر باشد
درجه هفتم از برج حوت رفت برآید در این درجه نرگس و قرفه و قرنفل و بلبل و تنگه و سعتر و از جانب راست او برآید ریحان و کلاه الام
و دیبت گرگ ... او به شور و از جانب چپ او مار چوشار و سرکه و سپندان هر که بدین درجه زاید پیشه وری باشد نه درویش و
نه توانگر عمر دراز یابد و او را ملک و ذخیره نباشد و خورد بنها خوشی تواند ساخت درجه هشتم از برج حوت شادی برآید در این درجه
شاه خطا با تیغ که کلاه دارد و تیغ عصمه روی بخانه میآید و از جانب راست او برآید کنیزک دختر پارسا و خوب روی و کریم و نیکوکردار

و از جانب چپ او غلامی جوان که این کنیزک را دوست داشته دو روز در بوعده و بیشتر کرد و میرود خویش زنند و در کنج جمع شده هر که بدین درجه زاید رشت
رده و مشهور و احمق باشد و بخل شتاب کوید و جمله کارها کند که او را زیان دارد درجه نهم از برج حوت سعد برآید در این درجه مردی ملک رسیده
کیسه بر و بارکه که در انبار و مدبر شوارها میبرد و زنی او را میزند و میراند شتاب بسبب آنکه لشکری بیاده پانی نشسته که از پس و این زن را میگوید که
کیسه از خر برگیر تا اسب که بر خر نهم پس چون او بار کیسه از خر برگرد خر یکبار بزد پس که بر رفقار ایستاده خر بزند و بار او در دشت ضایع ماند و از
جانب چپ او برآید مارانی بر دستانی میرود در خربران و کشت و میوه او را تباه میکنند هر که بدین درجه زاید ملک بدبخت باشد و پیوسته در
حرب و اضطراب مانده و همچنین شصت و پنج سال بر بدبختی بمیرد در دشت و از دست راست این درجه هیچ خبر طلوع نکند که جانب راست او
خالی است و فارغ و هیچ چیز از او در وجود نیاید بدین سبب که جانب چپ قناعت کرده اند و جانب راست گذاشت درجه نهم از برج حوت
شادی برآید در این درجه مردی نشسته گندم پوست میکند تا بر جا هاون جوبان در پیش نهاده و هاون دسته او بدست گرفته گندم
میکوبد و از جانب راست او برآید کلیدها زندان و کلیدها و قفل بند بدست و صورت این مرد زشت و منکر و از جانب او خالی و فارغ
در و هیچ صورت طلوع نکند تا این معنی معلوم بود هر که بدین درجه زاید رهبر باشد که مردمان او را اطاعت دارند ناموس و سنت و شریعت
نهند و مردمان از او قبول کنند و ریاست او از این نوع باشد و محل او در میان مردمان بزرگتر از محل پادشاه بود درجه یازدهم از برج حوت
چشم زخم برآید در این درجه درخت سیب بار او و بعضی زرد و بعضی سبز و بعضی سفید و بعضی ناهم رنگها و از جانب راست او باقی معمر از بار بار حکیم
گسترده تا خشک شود و از جانب چپ او تخمها و دانه که مردم از آن بکار آید هر که بدین درجه زاید گران زبان و کنگ باشد و در هیچ کار
ره برد و در بی تمیزی و بی عقلی همچون ستور باشد درجه دوازدهم از برج حوت شادی برآید در این درجه شتر بزرگ و دیگری میانه
و دیگری خرد در شتر بزرگ اسب بالا و بار خبر را سود داده و در میان ایشان اسب چند قوی که جز دیگر باشد و در خرد اب کو کو

در اقرنان

در افرینان گرفته باشند و آن وقت بکار آید و از جانب راست او کودکی دانه زرد الو بیرون میکند تا روغن او بگیرد و کنجاره او
نگاه دارد که این هر دو دارو مبارک باشند و از جانب چپ او سبوئی آب که آب از و میزاید تا جمله بیرون آید هر که بدین درجه زاید حکیم
که روزه بسیار دارد تا خاطر او صافی شود و علم بسیار بیرون تواند آورد و در دفترها بنویسند درجه سیزدهم از برج حوت رفت برآید
در این درجه باب زن آهنی کهنه سوخته که نزدیک باشد که بشکنند و شسته تو بنیکو که پالوده و افروشه راست بود و از جانب راست او
کرسی آهنین تا پادشاه بر و نشیند و از جانب چپ او پشته هیزم بر کنون جمال تا نفر شده هر که بدین درجه زاید بازرگانی باشد و خوش روی
کار و همچون پادشاهان زندگانی کند تا آنگاه که بمیرد درجه چهاردهم از برج حوت رفت برآید در این درجه مرده در کفن پیچیده بر
جنازه نهاده و زنان که بر گرد او نوحه میکنند و میگریند و در میان نوحه میگویند هذا ابو الارامل هذا رکن الارامل و از جانب راست او برآید پشته جامه
که دزدان از سرای کسی دزدیده باشند و خداوند کالا دزد را باز یافته و از گرفته و جامه جمع شده و دزد را بسیلی میزنند و از جانب چپ او غلام کارد تیز
گرفته و میان نماز شام و نماز خفتن مرد را میجوید تا بکشد و آنکس را بدست نتواند آورد و نتواند کشت هرکز هر که بدین درجه زاید ملکی مهربان
و رحیم و نیکوکردار باشد و لیکن کم عقل و بد باشد بر احوال او مضطرب و او را افراط که دشمنی بر و ظفر یابد و هر دو چشم او بمیل آهنین داغ
کنند تا نابینا شود و مدتی در زیر آن بماند و فریاد میکند درجه پانزدهم از برج حوت شادی برآید در این درجه درخت چنار سبز بیک جانب او
کشف مرده و سرطان که بر هم و از جانب راست او برآید ماهی دریائی مرده و از جانب چپ او برآید استخوان زنی و استخوان ماهی و پوست کشف و برهم
هر که بدین درجه زاید درویش و بیچاره زید چهل سال پس مادر و پدر او بمیرند و از میراث ایشان توانگر شود پس چهل سال بزید آنگاه بمیرد درجه
شانزدهم از برج حوت چشم زخم برآید در این درجه خادم نیکو و در دست ایشان مدهنها و عود هندی و زعفران و کافور برافکنده و از
جهت هیکل مشترک روشنان او بخور میکنند و تعزیت میکنند با ایشان نیرمان ملک و از جانب راست او چاروب از لیف خرما و دیگری از برگ خرما با شکر

از بریون و طبلی در بره و زنار را از زنار اش نجف که در اسپکل باشد هر که بر بن درجه زاید حکیم باشد لطیف دست و زنار را بافد از جهت حاکمان
بتان چنانکه اهل زمانه از مثل ان عاجز باشند با ستوار و نیکو شی و با این همه عابد و زاهد و مقبل و پاکیزه باشد درجه معدهم از برج حوت
شازی برابد در بن درجه صورتی که صفت ان شوان کرد چنانکه خنک الکس که این صورت او را برابد وقت ولادت این درجه بزرگ است هر که
بر بن درجه زاید عالم و زاهد و عاقل و ادیب باشد و مسعد اندر همه کارها نیک بخت زید و شهید بمیرد در رضوان الله علیه و از جانب راست دو برابر
دو فرزاد در تسبیح دعا و قدس و مدح خدایان و از جانب چپ ادمیانی درجه بیستم از برج حوت ستاری برابد در بن درجه صورت حتو خان ساها و ام
و دابار و از جبا و کوه از و انف ما حس در بر تو قادر جایگاه حکما پیشینگان ما علم ارث ان امو صفتها هم و بنور اث ان روشن شده و حکمت
پیوسته فضلوات الرحم علیهم و را فته و برکاته و علیهم السلام نوره الذین نحلل به لم بما بدا و از جانب راست او برابد صورت اهو بره
قطع پوشیده باز و بند بر زو نقره و جواهر بر و کمه و این اهو بره کر بچه باشد از غرش عطا له و از جانب چپ دو دختر هیچ شوی نداشته
و طفل از مردسکان مدبره در چهل و نه هزار سال و این دختر پاک و کریم و بزرگوار باشند چنانکه از جبا و دوبار یاد کرده است از علیه مریم و دختر
هر که بر بن درجه زاید مرد پاک و زاهد و نیکو کردار و خدا ترس باشد از همه بدیها درجه نوزدهم از برج حوت چشم زخم برابد در بن درجه
بلیله سیاه و سر جلد مار و دو نیم رطل بنق و ربع رطل پوست نار و یک اوقیه سرمه و از جانب راست او مرد ایستاده از سال باز و افتاب را
میکند نه بنشیند و نه بخسبد و نه تنها شود و از جانب چپ او لوحی که یافه در و علم بود پنهان تا اخر بشنید و باز از سر آغاز کند هر که بر بن
زاید بزرگوار و کوهری و توانگر و کریم و جوانمرد و نیکوکار و پاکیزه و دراز عمر باشد درجه بیستم از برج حوت ستاره برابد در بن درجه
ابی که یک شاخ او شکسته باشد و از او دو بخته و بران شاخ ابی بزرگ رسیده و از جانب راست او برابد اتش افروخته که او می رود نگاه
می او وزد از چهار هزار سال باز و از جانب چپ او مردی دو چوب کرده بر یکدیگر میکوبد هر که بر بن درجه زاید ملکی ضعیف بود